



اسلام از منظر الله

[www.EslamAzManzareALLAH.org](http://www.EslamAzManzareALLAH.org)

مجموعه کتابهای الکترونیکی شیعه

# داستان ترور ابوبکر وعایشه

ویرایش	۰.۱
تاریخ آخرین تغییرات	۵ شهریور ۱۳۸۹
تألیف	نجاح الطائی

## جدول محتویات

3	پیش گفتار.....
5	رابطه عمر و ابوبکر.....
6	ابوبکر، عمر را توصیف می کند.....
6	عمر، ابوبکر را توصیف می کند.....
11	آیا عمر با ابوبکر مخالفت کرد؟!.....
11	چه کسی ابوبکر و پسرش را مسموم کرد و کشت؟.....
12	اخباری که در مورد ترور ابوبکر رسیده است.....
13	آیا ابوبکر نسبت به جانشینی عمر وصیت کرد؟!.....
15	برکناری و ترور یاران ابوبکر.....
15	ترور عتاب بن اسید اموی.....
16	برکناری و ترور خالد بن ولید.....
16	برکناری و ترور شرحبیل بن حسنه.....
16	برکناری و ترور مثنی بن حارثه شیبانی.....
17	برکناری و ترور ابوعبیده بن جراح.....
17	چرا ابوبکر را شب هنگام به خاک سپردند؟.....
18	چرا از برگزاری مجلس عزا برای او جلوگیری شد؟.....
18	ارتباط بین خانواده ابوبکر با عمر و عثمان.....
18	پزشک ابوبکر را چه کسی به قتل رسانید؟.....
19	عمر، گروه مخالف حکومت ابوبکر از حزب قریش را معرفی کرد.....
19	دو توطئه چینی از جانب اشعث.....
20	افراد حزب قریش دو دسته شدند.....
21	سبب ترور ابوبکر چه بود؟.....
22	عایشه پدر خود را در حال احتضارش می ستاید.....
22	ترور عتبه بن غزوان، داماد پزشک ابابکر.....
23	حوادث عجیب و وحشتناک در جریان توطئه ها و ترورها.....
23	عواقب ترور ابابکر.....
24	کدام يك از آن دو تن زمام دیگری را می کشید؟.....
24	پیمان نامه قریش با یهود.....
24	سوابق عثمان بن عفان.....
25	چرا عثمان را کشتند؟!.....
26	ترور عبدالرحمان بن ابوبکر - ۵۸ هجری.....
26	ترور عایشه در سال ۵۸ هجری.....
27	معاویه مردم را از گریستن بر عایشه بازداشت.....
27	عایشه را شبانه دفن کردند!.....
27	ترور طلحه بن عبدالله تیمی.....
27	در حاشیه ترور ابا عبیده بن جراح.....
29	فهرست منابع و مأخذ.....

### پیش گفتار

خاندان ابوقحافه از خانواده هایی هستند که به طول عمر مشهور بوده اند. ابوقحافه در نود و هفت سالگی مرد. و این نیز بدان سبب بود که در اثر ترور ابوبکر، وی دچار نگرانی شدیدی شد و از دنیا رفت. ابوبکر نیز در سن ۶۳ سالگی در کمال سلامتی جسمانی به سر میبرد که تیر برق آسای شیبخون مرگ، او را از پای درآورد. و عایشه در حالی که ۶۷ ساله بود، کشته شد.

سیاری از مسلمانان گمان نمی کردند کسی بتواند ابوبکر را ترور کند. چه کسی دست به چنین کاری زد؟ آیا فرد خاصی بوده یا گروه سازمان یافته ای؟

آیا این ترور دارای انگیزه سیاسی بوده یا به دلیل مسائل اجتماعی صورت گرفته است؟!؟

این پرسش ها پس از شنیدن خبر توطئه قتل ابوبکر به ذهن هر شنونده ای میرسد.

ابوبکر، بزرگ قبیله بنی ابوقحافه و قبیله بنی تیم بود و در سال ۱۱ هـ. ق. هشت روز به آخر ماه جمادی الثانی مانده در شب سه شنبه مرد.

در سال ۳۶ هجری نیز طلحه بن عبیدالله تیمی با تیری مسموم از پشت سر هدف قرار گرفت و از پای درآمد. وی را مروان بن حکم به بهانه خون بهای عثمان کشت و او دومین نفر از رؤسای قبیله بنی تیم بود که در اثر توطئه های بنی امیه کشته شد. طلحه، نامزد نیرومندی برای جانشینی ابوبکر بود که میخواست دومین نفر از بنی تیم باشد که به عنوان اولین مقام سیاسی مطرح شود. عایشه نیز با تمام توان در صدد به قدرت رساندن او بود.

تیرهای مرگ به محمد بن ابوبکر اصابت کرد و در بهار جوانی هنگامی که حاکم آفریقا بود او نیز قربانی توطئه ها شد. او مردی مجاهد، کارگزاری بزرگ و مخلص بود که در راه خدای تعالی شهید شد. وی شخصیتی نافذ و نیرومند داشت و کارهایش حکیمانه و منظم بود. او از دنیا روی گردانیده و به آخرت روی آورده بود و در راه راست و درست و والای اسلام گام بر میداشت.

خاندان ابوقحافه پیوسته دستخوش توطئه ها بودند. در سال ۱۱ هجری ابوبکر را کشتند. پس از مدت اندکی در اثر اندوه این حادثه پدرش نیز مرد و سپس طلحه کشته شد و بالاخره محمد بن ابوبکر به شهادت رسید. بدین نحو که معاویه بن ابی سفیان او را در مصر کشته و بدن مطهرش را در شکم الاغ مرده ای گذاشت و آتش زد.<sup>(۱)</sup> بعد از آن معاویه به اداره امور پادشاهی اش مشغول شد و در گیرودار کارهای حکومتی دست از آزار خاندان ابوقحافه برداشت، در حالی که این طایفه سه تن از رؤسای خود - ابوبکر، پسر ابوبکر، طلحه بن عبدالله - را از دست داده بودند. مدت زمان کوتاهی را در آسایش به سر بردند، تا آن که در سال ۵۸ هجری معاویه به مدینه آمد تا برنامه سیاسی تازه و بسیار خطرناک و شومی را به مرحله اجرا بگذارد، و آن جانشینی پسرش یزید برای پادشاهی بر مسلمانان بود. مسلمانان که پیشاپیش آنان صحابه قرار داشتند به مخالفت و اعتراض نسبت به این مسأله پرداختند و معاویه نیز دستور کشتار مخالفان خود و در رأس آنها دو فرزند ابوبکر یعنی عایشه و عبدالرحمان را صادر کرد.

بدین ترتیب ضربه های برق آسا و حيله گرانه بنی امیه بار دیگر خاندان ابوبکر را نشانه گرفت و دو تن از فرزندان در يك سال کشته شدند!

بنا بر این ابوبکر و دو فرزندش و عموزاده شان طلحه، تا ابد از صحنه بیرون رانده شدند در حالیکه خاندان ابوبکر گمان نمی کردند کارها به این شکل سریع پیش برود. البته پیامبر(ص) پیش از رحلت فرموده بودند که:

«فته ها همانند پاره های شب تار پیش آمده و آخرشان در پی اولشان هستند، و فتنه های بعدی از اولی ها بدترند.»<sup>(۲)</sup>

همچنین فرموده بودند: **وَجِبَ بِيَّ وَجِبَ سُنَّتِ هَآئِیْ بِشِیْنِیَانَتَانِ رَا پِیْرُوْیْ مِیْکِنِیْدِ، بَهِ طُوْرِیْ کَهِ حَتِّیْ اِکْرَ بَهِ لَانَهٗ سُوْسْمَارِیْ رَفْتَهٗ بَآشُنْدِ چِنِیْنِ مِیْکِنِیْدِ!!**

سوال شد: ای رسول خدا، منظورتان یهودیان و نصرانیانند؟ فرمود: **پس چه کسی؟**<sup>(۳)</sup>

نیز آن پیامبر عزیز(ص) فرموده اند: **«به طور پراکنده از من پیروی میکنید، و برخی از شما برخی دیگر را هلاک میکنند.»**<sup>(۴)</sup>

ابوبکر در روزهای «سقیفه» اعتقاد داشت که خلافت در قبیله های قریش بدون هیچ مشکل و خونریزی تقسیم خواهد شد، و لیکن این قافله در طوفان حوادث بسیار خطرناک افتاده و چون قایقی گرفتار در دریای تلاطم شد! و بسیاری از سران سقیفه در زمانی که در انتظار خلافت خویش و با قبیله خویش بودند، کشته شدند، انتظاری کشیدند طاقت فرسا و تلخ، تلخ تر از علقم<sup>(۵)</sup>.

بسیاری از زمام داران و نیز مردم عادی در اثر ترور کشته شده اند. در صدر این افراد هابیل(ع) قرار دارد که در اثر حسادت و ستم برادرش قابیل، کشته شد.

قرآن میفرماید:

خبر دو پسر آدم را برای آنها بگو که قربانی آوردند و از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد و (دومی) گفت: **حتما تو را خواهم کشت.** او گفت: **خداوند فقط از پرهیزگاران میپذیرد \* اگر دستت را به سوی من دراز کنی تا مرا به قتل برسانی، من دستم را نخواهم آورد تا ترا بکشم. من از خدا، پروردگار جهان میترسم \* من میخواهم گناه من و خودت را بردوش کشی و از جهنمیان گردی، و آن سزای ستم کاران است \* بدین ترتیب، نفس قابیل، کشتن برادرش هابیل را در نظرش درست نمود و او را کشت و از زبان کاران شد \* در این شرایط، خداوند، کلاخی را برانگیخت که مشغول کندن زمین بود تا به او نشان دهد که چگونه پیکر برادرش را به خاک بسپارد. (قابیل) گفت: ای وای! یعنی من از این که مثل این کلاغ باشم نیز ناتوان هستم؟! باید پیکر برادرم را به خاک بسپارم. بدین ترتیب قابیل پشیمان شد.**<sup>(۶)</sup>

قابیل گفت: **امشب او را میکشم. آهنی برداشت و پیش او رفت در حالی که حالش دگرگون بود. گفت: ای هابیل! قربانی تو پذیرفته شد و قربانی من رد شد. حتما تو را میکشم... و بالاخره آهن را بالا برد و بر سر هابیل زد.**

هابیل گفت: **ای قابیل! وای بر تو! با خدا چه میکنی؟ فکر میکنی خدا سزایت را چگونه بدهد؟**

قابیل، هابیل را کشت و پیکرش را در گودالی قرار داد و مقداری خاک بر رویش ریخت.<sup>(۷)</sup>

گفته اند: **شهادت هابیل، در کنار گردنه حراء بوده است؛ نیز گفته اند که در بصره در محل مسجد اعظم به شهادت رسیده است.**<sup>(۸)</sup>

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جریان ترور، بارها در دنیا اتفاق افتاده است و در این میان، پیامبران و اوصیایشان نیز از این سوء قصدها در امان نماندند. یهودیان بر ضد عیسی(ع) توطئه ای خطرناک چیدند و حتی یکی از حواریون آن حضرت نیز با یهودیان هم دست بود! در قرآن کریم آمده است: گفتند که مسیح «عیسی بن مریم»، رسول خدا را کشتیم. بلکه نه او را کشتند و نه به صلیب کشیدند، ولی این عمل بر آنها مشتبه شد. واقعیت آن است که کسانی که در مورد عیسی اختلاف دارند (و او را کشته میدانند) نسبت به او شك داشته و آگاهی ندارند و فقط از حدسشان پیروی میکنند در حالیکه خودشان نیز یقین نداشتند کسی را که کشته اند عیسی بوده باشد. بلکه خداوند او را به سوی خودش بالا برد و خداوند همواره عزیز و حکیم است.<sup>(۱)</sup>

و کشتارشان انبیا را، به طور ناحق هنگامی که خداوند فرمود: ای عیسی! من ترا بازگشت میدادم و به سوی خودم بالا می آوردم پس از این جریان نیز، جریان ترور ناکام ماند، زیرا شبانه به شخصی حمله بردند که گمان کردند عیسی بن مریم است و او را شبانه دستگیر کردند و به صلیب کشیدند. بدین ترتیب خداوند میفرماید: (یقیناً او را نکشتند)<sup>(۱)</sup>. توطئه های خطرناکی نیز برای کشتن رسول گرامی اسلام(ص) طرح ریزی شد و افراد متعدد و گروههای مختلف در مکه و مدینه به این کار دست زدند ولی با نیروی الهی آن حضرت در امان ماند. اگر عنایت الهی نبود کافران و منافقان آن حضرت را نیز به هابیل ملحق میکردند و رسالتش ناتمام میمانند. هیچ گروه از گروه های درگیر با رسول خدا(ص) از توطئه های خود دست برنداشتند اما همه این توطئه ها ناکام شد. مطلب مهم آن است که این افراد، قبل و بعد از اعلان نبوت به این کار دست میزدند که خطرناک ترین این سوء قصدها، طرح ترور آن حضرت در گردنه های وادی عقبه بود که خداوند تعالی آن حضرت را از جریان آن آگاه کرد و پیامبر(ص) نیز ایشان را ترسانید و پاپه فرار گذاردند و ناکام ماندند. این افراد ۱۵ نفر بودند.<sup>(۱)</sup>

در شرایطی که رسول خدا، خاتم پیامبران(ص) هدف این گونه سوء قصدها واقع گردد و کافر و مسلمان به توطئه علیه او اقدام کنند، افراد دیگر هم از این خطر در امان نیستند!

این صفحاتی که در پیش روی خواننده گرامی قرار دارد به کنکاش در مورد ترور ابوبکر بن ابی قحافه در سال ۱۳ هجری پرداخته و از بین بسیاری عملیات که بر ضد او انجام شده، به بررسی آخرین سوء قصد که موفقیت آمیز بود و منجر به مرگ او شد همت گماشته است.

بررسی ترور ابوبکر، پرده از اسرار سیاسی بسیاری که در آن برهه از زمان وجود داشته است برمیدارد و توطئه هایی که در مورد مردم مکه و مدینه اجرا میشده را آشکار میکند.

ابوبکر، مردی کند ذهن نبود بلکه از سیاست بازان قریش بود. مغیره بن شعبه میگوید: قریش دو سیاست مدار داشت: ابوبکر، و ابو عبیده بن جراح<sup>(۱)</sup> ابوبکر پیش بینی میکرد که بر ضدش دست به توطئه بزنند و او را مسموم کنند و به همین جهت پزشک مشهور عرب یعنی حارث بن کلداه را به مدینه آورد و نزد خود نگاه داشت.

حارث، متخصص شناخت و درمان انواع مسمومیت ها و زهرها بود. و در شهرتش همین بس که کسرای ایران را معالجه کرد و رضایت او را جلب نمود و پادشاه ایران نیز او را بزرگ پزشکان مملکت خود نمود. پس از معالجه کسرا، کنیزی را به عنوان جایزه دریافت کرد که زیاد بن ابیه از آن کنیز به دنیا آمد. هم چنین پادشاهان و زمام داران عرب، او را جهت معالجه به نزد خود میخواندند.

ابوبکر بر اثر تجربیات گذشته خود دریافته بود که در معرض توطئه مسموم شدن است و بدین ترتیب تصمیم گرفت تا پزشک نامدار عرب را نزد خود نگاه دارد. البته طراحان ترور ابوبکر، بر آن شدند که ابوبکر و طبیبش را با هم بکشند تا پزشک او نتواند وی را درمان کند. ابوبکر با غذایی مسموم شد که به مدت يك سال در زهر قرار گرفته بود و هیچ دارویی نیز بر آن اثر نداشت. در این نقشه، ابوبکر و پزشکش قربانی میشدند، اثر تدریجی سم باعث شد طبیب بینایی خود را از دست داده و طوری بیمار شود که از معالجه خود و خلیفه ناتوان گردد.

پزشک به ابوبکر گفت: ای ابوبکر! دستت را بالا بیاور. بخدا سوگند يك سال است که زهر در آن غذا قرار گرفته است و من و تو هر دو در يك روز خواهیم مرد. ابوبکر دستش را بالا آورد. و آن دو هم چنان بیمار ماندند تا در يك روز از دنیا رفتند.<sup>(۱)</sup>

به جهت اهمیت این موضوع و برای پرده برداری از توطئه ها، باید آن را با دقت بیشتری بررسی کرد تا خواننده محترم بتواند يك يك راز و رمزهای سیاسی را که مدت طولانی از مردم پوشیده مانده است دریابد.

البته این اسرار نزد صحابه و نیز خاندان ابوبکر معلوم بوده است کتابهای قدیمی نیز بدان پرداخته اند. خداوند تعالی به ما توفیق داد تا این کتاب را در این زمینه بنگاریم تا مردم بتوانند بفهمند واقعیت های سیاسی، دینی و اجتماعی آن زمان چه بوده است.

به همراه یکدیگر درهای علم سر و کتمان و پوشیدگی را در دنیای کشتار و ترور میگشاییم و برای این کار از مدارک یقینی، معتبر و بی شائبه که موجب پذیرش عقل، جنبش قلب و برانگیختن احساسات و عواطف باشد، بهره میگیریم.

البته، بسیاری توطئه ها و سوء قصدها وجود دارد که هم چنان در پرده های پوشیدگی و فراموشی به سر می برند و برداشتن این پرده ها و پخش آن گزارشات نیز نیازمند توفیق الهی است.

و السلام علیکم ورحمة الله و برکاته

نجاح الطائی

### رابطه عمر و ابوبکر

ابوبکر از نزدیک ترین افراد به عمر بود و دوستی آنها قدیمی بود و به دوران پیش از هجرت باز می‌گشت. پس از هجرت مسلمانان به مدینه نیز پیامبر(ص) در حد امکان بین مسلمانان برادری برقرار کرد و بین ابوبکر و عمر نیز برادری برقرار کرد و افرادی که با یکدیگر دوست بودند و اخلاق شان موافق یکدیگر بود را برادر قرار میداد.<sup>(۱۲)</sup>

عمر کاری به عاقبت کار نداشت ولی ابوبکر کمتر خشمگین میشد و عمر را نیز نصیحت میکرد و از برخی کارها و گفتارهایش باز میداشت، گاهی نیز اختلاف پیدا میکردند. برای مثال وقتی اقرع بن حابس نزد پیامبر(ص) آمد. ابوبکر گفت: ای رسول خدا! او را سرکرده قوم خودش قرار بده. عمر گفت: ای رسول خدا! این کار را نکن. آن دو نفر نزد رسول خدا(ص) با یکدیگر درگیری لفظی پیدا کردند، و صدا را بالا بردند و ابوبکر به عمر گفت: تو، تنها قصد مخالفت با من را داری.

عمر گفت: چنین نیست.

این آیه نیز در آن هنگام نازل شد:

ای ایمان آورندگان! صدای خود را از صدای پیامبر، بلندتر نکنید<sup>(۱۵)</sup>

در معرکه «ذات السلاسل» نیز ابوبکر عمر را نصیحت کرد و گفت باید از عمرو بن عاص که فرمانده سپاه از طرف پیامبر(ص) بود اطاعت کند و با او مخالفت نکند.

در سقیفه نیز وقتی عمر خواست که سعد بن عباده (رئیس قبیله خزرج) را بکشد، ابوبکر به عمر گفت: در این شرایط مدارا بهتر است.<sup>(۱۶)</sup>

وقتی علی بن ابی طالب(ع) از بیعت با ابوبکر سرباز زد نیز عمر دو راه حل به پیش پای علی گذاشت او را بین بیعت کردن یا کشته شدن، ولی ابوبکر گفت: تا هنگامی که فاطمه در کنارش است او را مجبور به کاری نخواهیم کرد.<sup>(۱۷)</sup>

در مورد خلافت نیز بین ابوبکر و عمر درگیری پیش آمد:

عمر میگوید: خود را آماده کرده بودم که پیش روی ابوبکر سخنرانی کنم و هنگامی که خواستم سخن بگویم ابوبکر گفت: دست نگه دار...<sup>(۱۸)</sup>

شهرستانی مینویسد که عمر گفت: در راه خود را آماده می کردم که چه سخنی بگویم؛ هنگامی که به سقیفه رسیدیم خواستم سخن بگویم که ابوبکر گفت:

ساکت بمان ای عمر!<sup>(۱۹)</sup>

از طرفی وقتی عمر از ابوبکر درخواست کرد اسامه را از فرماندهی لشکر عازم به شام برکنار کند، ابوبکر که نشسته بود از جا پرید و ریش عمر را گرفت و گفت:

مادرت به عزایت بنشیند و مرگت را ببیند ای پسر خطاب! رسول خدا(ص) او را به این کار گمارده است و تو میخواهی بر کنارش کنی؟!<sup>(۲۰)</sup>

در هنگامه های دیگری نیز ابوبکر درخواست های عمر را رد کرد و به خشم او اعتنایی نکرد. برای مثال، عمر از ابوبکر درخواست کرد تا خالد بن ولید را به دلیل کشتن مالک بن نویره و زنا با زن او برکنار کند ولی ابوبکر چنین نکرد<sup>(۲۱)</sup> زیرا این دو نفر راجع به خالد نظری بسیار متفاوت داشتند.

وقتی عمر سعی کرد تا ابوبکر را با خود همراه کند که با صلح حدیبیه مخالفت کنند نیز ابوبکر گفت: ای مرد! این شخص رسول و فرستاده خداست و از دستور پروردگارش سرپیچی نخواهد کرد و او نیز یاریش میکند. پس به او تمسک کن.<sup>(۲۲)</sup>

از اینجا روشن میشود که عقل و تدبیر ابوبکر بیش از عمر بوده است.

به خلافت رسیدن ابوبکر در سقیفه به تلاش فراوان حزب قریشی باز میگردد، ولی به خلافت رسیدن عمر به وصیت جعلی ابوبکر بر میگردد.

ابوبکر از اسامه درخواست کرد تا اجازه دهد عمر نزدش بماند، در حالی که رسول خدا(ص) به او و ابوبکر و بقیه اصحاب دستور داده بود به سپاه اسامه بپیوندند. ابوبکر به اسامه گفت: اگر صلاح بدانی اجازه بده عمر برای کمک من نزد بماند.<sup>(۲۳)</sup>

با آن که این دو نفر در برخی موارد اختلافاتی داشتند، ولی زمانی طولانی با یکدیگر کار میکردند و این دو تن با عایشه و حفصه گروهی هم فکر و هم اعتقاد را تشکیل داده بودند که در موارد بسیاری این وحدت عمل نمودار میشود.

ابوبکر و عمر گروهی بالاتر از این داشتند. عبدالرحمان بن عوف، سعد بن ابی وقاص، ابی عبیده بن جراح، سالم (غلام ابی حذیفه)، مغیره بن شعبه، محمد بن مسلمه، اسید بن حنظیر، بشیر بن سعد، خالد بن ولید، عثمان بن عفان، معاویه بن ابی سفیان، ابو موسی اشعری، عمرو بن عاص، عکرمة بن ابی جهل از جمله این گروه هستند.

ابوبکر و عمر در زمان رسول خدا(ص) نیز همکاری داشتند و کارها و نظراتشان در بیشتر زمان ها نزدیک به هم بود. زمانی که نرمی و ملایمت بر ابوبکر چیره می شد حالت خشونت و عصبانیت نیز بر عمر چیره می گشت.

البته این دو تن در بسیاری صفات و حالات با یکدیگر نزدیک بودند؛ برای مثال، در مورد قبیله های قریش و لازم بودن خلافت همیشگی، ایشان اتفاق نظر داشتند و فرق بین قریشیان مهاجر و طلیح (آزاد شده) قابل نبودند، و بالاخره قریش را بر تمام قبیله های عرب و عجم ترجیح می دادند. ترجیح و برتری دادن قریش بر دیگر قبیله های عرب باعث شد بسیاری از قبایل عرب از اسلام رو گردان شوند و راه ارتداد را پیش بگیرند.

این مطلب در سخنان پیامبر دروغین یعنی «سجاح» - که زنی دروغگو بود و می گفت از آسمان بر او وحی نازل می شود - آشکار است: [ای ایمان آورندگان پرهیزگار! نیمی از زمین برای ما و نیمی از آن برای قریش است؛ لیکن قریشیان گروهی ستم پیشه اند].<sup>(۲۴)</sup>

عمر و ابوبکر در مورد ضرورت دور کردن انصار از خلافت نیز هم عقیده بودند، چنان که لازم می دانستند بنی هاشم از خلافت نیز از حکومت دور بمانند و به طور عملی بنی هاشم را از زمام داری مسلمانان دور کردند و عثمان و معاویه و جانشینان شان نیز همین شیوه را پیش گرفتند و این کارها را بر اساس تنوری ناموزون: (جمع نشدن نبوت و خلافت در یک خاندان) انجام می دادند!

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در طول بیست و چهار سال پس از پیامبر(ص)، هیچ يك از بنی هاشم به هیچ منصب حکومتی دست نیافت؛ نه در زمان صلح و نه در زمان جنگ. این شیوه در پادشاهی امویان و عباسیان ادامه یافت. ابوبکر و عمر در مورد «امکان عمل نکردن به نص شرعی» نیز هم رأی بودند و در موقع نیاز این کار را روا می دانستند و این کارشان بر اساس نظریه «مصلحت اندیشی» انجام شد. موضوع بسیار خطرناک دیگری نیز مورد نظر ابوبکر و عمر بود یعنی «اکتفا به قرآن تنها»؛ چنان که عمر در کودتای خود در روز پنج شنبه در منزل پیامبر(ص) می گوید: «کتاب خدا ما را بس است.»<sup>(۲۵)</sup>

## ابوبکر، عمر را توصیف می کند

ابوبکر گاهی از اوقات سخنان صریحی به کار می برده است از جمله آن که گفته است: «واقعیت آن است که من شیطانی دارم که گمراه می کند.»<sup>(۲۶)</sup> عقل نمی پذیرد که منظور ابابکر، شیطان جتنی بوده باشد بلکه انسانی را در نظر داشته است؛ حالا آن انسان کیست؟ منظور ابابکر، عمر بن الخطاب بوده است. خطیب بغدادی از عبدالله بن ابی الحجاج روایت کرده است: عبدالوارث برای ما حدیث کرد و گفت: من در مکه بودم و ابو حنیفه نیز در آن جا حضور داشت و چند نفر نزدش بودند که مردی چیزی پرسید و وی جوابش را گفت؛ آن مرد گفت: از عمر بن الخطاب چه روایتی است؟ ابو حنیفه گفت: آن، گفتار شیطان است.<sup>(۲۷)</sup>

ابوبکر، در سال اول پادشاهی خود عمر را امیر حج کرد<sup>(۲۸)</sup> ولی این باعث جلوگیری از درگیری در آینده ای نزدیک بین ابوبکر و عمر نبود، چون ابوبکر وی را از ریاست حج برکنار کرد و عتاب بن اسید را در سال دوم خلافت خود به جای عمر گمارد. این برکناری یکی از مهم ترین سبب های ترور ابوبکر به شمار می رود؛ زیرا عمر دریافت که این برکناری به معنای برکناری عمر از خلافت آینده است و این گماتی درست و صحیح بود.

عثمان روایت کرده است که ابوبکر به وی گفت: «عمر، حکمران خوبی است لیکن برایش بهتر است که حکومت امت محمد(ص) را به دست نگیرد... نمی دانم، شاید هم آن را رها کند؛ بالاخره اختیار با خودش است که اگر خواست حکومت شما را به دست نگیرد.»<sup>(۲۹)</sup> بدین سان، نصیحت ابوبکر برای عمر این بود که حکومت بر مسلمانان را به دست نگیرد و در مورد جایگزینی عمر به جای خود نیز دچار تردید و دودلی شده بود.

عبدالرحمان بن ابوبکر از حکومت عمر ناخشنود بود و به همین جهت گفت: «در واقع، قریش نسبت به خلیفه شدن عمر کینه توز و خشمگین است.»<sup>(۳۰)</sup> از طرفی می دانیم که عبدالرحمان مانند آینه ای برای احساسات و تمایلات قلبی پدرش بود.

به نظر این جانب عمر دانست که عبدالرحمان با خلافت او مخالف است و عایشه از او طرفداری می کند، بنا بر این عایشه را در اعطاء از بیت المال بر تمام مردان و زنان برتری بخشید، ولی شفاعت عبدالرحمان بن ابوبکر در مورد خطبینه شاعر را نپذیرفت!<sup>(۳۱)</sup> ابوبکر پیش از وفات خود به صراحت نظر خود را در مورد عمر بیان کرده است: «به صلاح عمر نیست که خلیفه امت محمد(ص) شود.»<sup>(۳۲)</sup> عثمان نظر ابوبکر را به درستی در مورد مخالفت او با خلیفه شدن عمر بازگو کرده است ولی نظر واقعی ابوبکر در مورد خودش (عثمان) را بازگو نکرده است؛ پس واضح است که ابابکر، عثمان را از افرادی چون عتاب بن اسید اموی، ابن جراح و خالد بن ولید برتر نمی دانسته، است و این مطلب با توجه به این پیدا است که عتاب را امیر و رییس حاجیان کرد و خالد را به فرماندهی جنگ های مرتدان برگزید و سرلشکر عراق نمود، و نیز ابن جراح را به فرماندهی سپاه عازم به شام برگزید ولی نه در زمان صلح و نه در زمان جنگ، عثمان را هیچ گونه پست و منصبی نبخشید. این مطلب، خود باعث شد تا عثمان و عمر بر سر توطئه ترور ابوبکر با یکدیگر هم دست شوند تا خلافت را نیز دست به دست کنند.

بخاری از عبدالله بن زبیر روایت می کند که گزارش داد هنگامی که سوارانی از قبیله بنی تمیم نزد پیامبر(ص) آمدند ابوبکر به عمر گفت: تو، تنها قصد مخالفت با من را داری، عمر گفت: چنین نیست. بالاخره با یکدیگر به درگیری لفظی پرداختند تا آن که صدای فریادشان بالا گرفت<sup>(۳۳)</sup> و آیه «لاترفعوا» نازل شد. ابوبکر پس از این ماجرا گفت: این شخص (عمر) مرا گرفتار مشکلات کرد.<sup>(۳۴)</sup>

## عمر، ابوبکر را توصیف می کند

عمر، خلافت ابوبکر را به طور علنی و در برابر مردم باطل شمرد؛ سعید بن جبیر می گوید: از ابوبکر و عمر سخن به میان آمد، مردی گفت: به خدا سوگند، این دو نفر دو خورشید و دو نور این امت بودند.

ابن عمر گفت: تو از کجا می دانی؟ مرد گفت: با یکدیگر هم داستان نبودند؟! عبدالله بن عمر گفت: نه، بلکه اختلاف داشتند، اگر می فهمیدید. گواهی می دهم که روزی نزد پدرم (عمر) بودم که به من دستور داد تا از ورود مردم جلوگیری کنم، ولی عبدالرحمان بن ابوبکر اجازه ورود خواست. عمر گفت: جانور بدی است، ولی به طور حتم از پدرش بهتر است. من از این سخن وحشت زده شدم و گفتم: پدرجان! عبدالرحمان از پدرش بهتر است؟ عمر گفت: چه کسی بهتر از پدرش نیست، ای بی مادر! به عبدالرحمان اجازه ورود بده. عبدالرحمان آمد و شفاعت حطینه شاعر را کرد که به خاطر سرودن شعر، توسط عمر به زندان افکنده شده بود، ولی عمر گفت: او دارای کمی انحرافی است؛ مرا واگذار تا او را با زندان طولانی اصلاح کنم؛ عبدالرحمان هر چه اصرار کرد، عمر نپذیرفت و بالاخره پسر ابوبکر بیرون رفت.

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

پدرم نزد من آمد و گفت: آیا تا امروز نسبت به آن چه گفتم غافل و بی خبر بوده ای که شخص احمق و پست بنی تیم بر من پیشی جست و ستم روا داشت؟! گفت: اطلاعی از ماجرا ندارم. عمر گفت: ای پسر! پس چه می‌دانی؟

گفتم: به خدا سوگند یاد می‌کنم که ابوبکر از نور چشمان مردم نزدشان محبوب تر است. گفت: به رخم خواسته پدرت و با وجود خشم شدیدش، این که می‌گویی درست است. گفتم: آیا در بین مردم پرده از کارهای ابوبکر بر نمی‌داری؟

گفت: با وجود مطلبی که در موردش گفتمی چه گونه این کار را بکنم؟! چون با وجود آن محبوبیت، سر پدرت را با سنگ می‌شکنند. پدرم جسارت به خرج داد و در خطبه نماز جمعه گفت: ای مردم! بیعت ابوبکر کاری شتابزده و بی تدبیر بود که خداوند شرش را از شما دور کرد؛ لذا، اگر از این پس کسی چنین چیزی را از شما درخواست کرد بکشیدش.<sup>(۳۵)</sup>

خود ابوبکر نیز در زمان خلافتش گفت: واقعیت آن است که بیعت با من، شتابزده و بی تدبیرانه بود.<sup>(۳۶)</sup> عمر بن خطاب اولین مخالفی بود که خلافت ابوبکر را به طور علنی و رسمی رد کرد. آن روزی که در مورد ابوبکر گفت: ستم کارانه بر من پیشی جست.<sup>(۳۷)</sup>

روایت سومی نیز در این مورد هست که حالت دشمنی و نفرت شدید بین ابوبکر و عمر را ثابت می‌کند. عالم نسب هیثم بن عدی از مجالد بن سعید روایت می‌کند که گفت: صبح گاهی نزد شعبی رفتم تا در مورد روایتی که از ابن مسعود به من رسیده بود از شعبی بپرسم. نزد او که در مسجد محله اش بود رفتم. گروهی نیز آنجا منتظرش بودند. شعبی بیرون شد و من خود را معرفی کردم و گفتم: خدا امورت را اصلاح کند؛ ابن مسعود می‌گفت: هیچ گاه برای گروهی حدیثی را نگفتم که عقل شان به دریافت آن نرسد، جز آن که برای برخی از ایشان موجب فتنه شد. شعبی گفت: آری، چنین می‌گفت. ابن عباس نیز با آن که گنجینه های علم را داشت آن ها را به اهلس می سپرد و از ناهلان می پوشانید.

در همین حال بود که مردی از «ازد» آمد و نزد ما نشست و ما شروع به صحبت در مورد ابوبکر و عمر کردیم، شعبی خندید و گفت: کینه عجیبی نسبت به ابوبکر در سینه عمر بود. مرد ازدی گفت: به خدا سوگند نه دیده ایم و نه شنیده ایم که شخصی بهتر از آن چه عمر در مورد ابوبکر گفته است، در مورد کسی گفته باشد.

شعبی به من رو کرد و گفت: پاسخ سوالت این است؛ آن گاه رو به آن مرد گفت: ای برادر ازدی! با این حدیث «بیعتی شتابزده بود که خداوند شرش را بازداشت» چه می‌کنی؟ آیا به نظر تو اگر دشمنی بخواهد آن چه در بین مردم ساخته است را ویران کند، بیش از این سخن در مورد ابوبکر می‌تواند دست به ویرانگری بزند؟! مرد گفت: سبحان الله! ای اباعمر و این تویی که چنین می‌گویی.

شعبی گفت: این را من می‌گویم؟ عمر بن الخطاب این مطلب را در برابر دیده همگان گفت؛ می‌خواهی ببذیر، یا آن که واگذار. آن مرد با عصبانیت برخاست در حالی که سخنی زیر لب می‌گفت که من نفهمیدم. مجالد می‌افزاید:

به شعبی گفتم: به نظر من این مرد سخنان را نزد مردم می‌گوید و منتشر می‌کند. شعبی گفت: من این را نمی‌پوشانم، آخر چیزی را که عمر مخفی نکرد و نزد همگان گفت، من بیپوشانم و از آن بترسم. خود شماها نیز این را به همه بگویید و هر چه توان دارید آن را پخش کنید.<sup>(۳۸)</sup>

روایت دیگری نیز در این مورد از اشعری هست که وجود زائد درگیری هایی بین ابوبکر و عمر را بیان می‌دارد: شریک بن عبدالله نخعی از محمد بن عمرو بن مرّه از پدرش از عبدالله بن سلمه از ابوموسی اشعری نقل می‌کند که گفت: با عمر به حج رفتم و هنگامی که فرود آمدیم و مردم زیاد شدند، من از کاروان خود بیرون آمدم که نزد عمر بروم. مغیره بن شعبه در راه مرا دید و همراه من شد و گفت: به کجا می‌روی؟ گفتم: نزد عمر می‌روم؛ تو نیز می‌خواهی بیایی؟ گفت: آری

هر دو نفر رفتیم تا به کاروان عمر برسیم. در بین راه بودیم که سخن از خلافت عمر و کارهایش شد که چه قدر به اسلام عمل می‌کند. سپس به بحث در مورد ابوبکر پرداختیم و من به مغیره گفتم: خدا خیرت بدهد! ابوبکر در مورد عمر نظر محکمی داشت، و گویا آشکارا می‌دید که مغیره گفت: همین طور است گرچه برخی با خلافت عمر مخالف بودند و خواستند آن را از او دور کنند ولی نتوانستند. گفتم: ای بی‌پدر! این افراد کیستند؟

مغیره گفت: به نظر می‌رسد که تو این جماعت از قریش را نمی‌شناسی و اینکه چه کینه ای نسبت به او دارند، به خدا سوگند، اگر این کینه و حسد به عدد و شماره درآید نه دهم آن مخصوص قریش و یک دهم آن برای سایر مردم است. گفتم: ساکت باش ای مغیره! قریش، برتری و فضیلت خویش را بر مردم ثابت و آشکار کرده است...

پیوسته در این سخنان بودیم تا به منزلگاه عمر رسیدیم، ولی او را نیافتیم، در موردش پرسیدیم گفتند: به تازگی از منزل بیرون رفته است. ما نیز رفتیم و در پی او به مسجد الحرام رسیدیم، و عمر را دیدیم که طواف می‌کرد، و مانیز با او به طواف پرداختیم. آن گاه که طوافش تمام شد بین من و مغیره ایستاد و خویش را بر مغیره تکیه داد. گفتم: از کجا آمدید؟ گفت: از کجا آمدید؟

گفتم: به قصد دیدار به خانه ات رفتیم که گفتند به مسجد رفته است و ما نیز به مسجد آمدیم. گفت: خیر باشد.

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

آن گاه مغیره به من نگریست و تبسم کرد.  
 عمر به مغیره گفت: ای غلام! از چه جهت تبسم کردی؟!  
 مغیره گفت: به خاطر سخنانی که تازه بین من و ابوموسی در راه رد و بدل می شد.  
 عمر گفت: آن سخنان چیست؟ لذا جریان را بیان کردیم تا آن که به نکته حسادت قریش رسیدیم و در مورد کسانی که می خواستند ابوبکر را از جانشین کردن عمر برای خود بازدارند گزارش داریم.  
 عمر درنگ کرد و گفت: ای مغیره! مادرت به عزایت بنشیند؛ نه دهم از حسد چیست؛ از آن يك دهم باقی مانده نیز يك دهم را دارند، و همه مردم تنها يك دهم از يك دهم را دارند، و در این يك دهم از يك دهم نیز قریش با مردم شريك اند. آن گاه عمر ساکت شد. سپس افزود: نمی خواهید بگویم حسودترین قریشیان چه کسی بود؟

گفتیم: چرا.

گفت: لباس های تان را مراقبت کنید.

گفتیم: باشد.

گفت: چه گونه لباس های خود را مراقبت می کنید با این که آن ها را بر تن دارید؟

گفتیم مگر لباس ها را چه شده؟

گفت: ترس از انتشار آنها.

به او گفتیم: تو از لباسها می ترسی در حالی که تو آنها را پوشیده ای؟

منظورت چه لباسی است؟

گفت: همان که گفتم.

با عمر به راه افتادیم تا به درب خانه اش رسیدیم.

گفت: همین جا بمانید.

به مغیره گفتم: ای بی پدر! به خاطر سخنانی که گفتیم، می خواهد با ما صحبت کند.

مغیره گفت: همین طور است.

ناگاه عمر ما را صدا زد و گفت داخل خانه بیاید! وقتی وارد شدیم دیدیم بر پشت روی پالانی خوابیده بود.

وقتی نگاه عمر به ما افتاد گفت:

لا نَفْسٍ سَرِكَ إِلَّا عِنْدَ ذِي نَفَقَةٍ  
 صَدْرًا رَحِيْبًا وَقَلْبًا وَاسِعًا قَمِيْنًا

أُولَى وَأَفْضَلُ مَا اسْتَوْدَعْتَ أَسْرَارًا  
 أَلَا تَخَافُ مَتَى أَوْدَعْتَ إِظْهَارًا<sup>(۳۹)</sup>

یعنی راز خود را جز برای شخص مورد اطمینانت فاش مکن، زیرا سزاوارترین و برترین جایی که می توانی رازها را به امانت بسپاری: سینه ای فراخ و قلبی گشاده و نیک است؛ به این دلی که وقتی به او امانت سپردی از افشای آن بیم نداشته باشی<sup>(۴۰)</sup> و این شعر، دانستیم که می خواهد ضمانت بدهیم تا سخنش را پنهان بداریم؛ لذا من به او گفتم: ما را از خود بدان و مخصوص گردان و هدیه ای عطا کن.

عمر گفت: ای برادر اشعری من! چه چیزی را؟

گفتم: در مورد فاش کردن رازت می گویم؛ و این که ما را در اندوهت شريك گردانی؛ زیرا ما دو تن، مشاوران خوبی برای تو خواهیم بود<sup>(۴۱)</sup>.

عمر گفت: همین طور است؛ پس هر چه می خواهید بپرسید.

آن گاه برخاست تا در را ببندد، که همان کسی که در را برای ما باز کرده بود آمد؛ عمر گفت: ای بی مادر! ما را تنها بگذار. او نیز رفت و پشت سرش در را نیز بست.

آنگاه عمر آمد و نزد ما نشست و گفت: بپرسید تا با خبر شوید.

گفتیم: دوست داریم حسودترین قریشیان را به ما معرفی کنی که حتی لباس های ما در این مورد برای مان امانت دار نیستند.

گفت: در مورد یکی از مسایل بسیار مشکل پرسیدید؛ به زودی شما را با خبر می کنم. باید این نزد شما پنهان بماند و تا زنده ام

مگویند؛ و آن گاه که مردم هرکاری خواستید بکنید.

گفتیم: با تو پیمان می بندیم.

ابوموسی می افزود: من نزد خود گفتم: جز کسانی را که با اعلام جانشینی عمر توسط ابوبکر مخالف بودند - همانند طلحه و ... -

کسی را اراده نکرده است؛ زیرا این افراد به ابوبکر گفتند: آیا کسی را که بسیار بد اخلاق و عصبانی مزاج است خلیفه ما قرار

می دهی؟! ولی عمر چیز دیگری گفت.

عمر سکوت کرد و گفت: به نظر شما کیست؟

گفتیم: جز گمان چیزی نمی دانیم.

گفت: به چه کسی مظنون هستید؟

گفتیم: شاید کسانی را در نظر داری که از ابوبکر خواستند تو را خلیفه پس از خود نگرداند؟!

عمر گفت: نه به خدا سوگند، هرگز. ابوبکر خودش بسیار ناراضی تر بود؛ کسی که شما در موردش پرسیدید، خود ابوبکر است. به خدا سوگند او از تمام قریشیان حسودتر بود. سپس عمر برای مدت درازی سکوت کرد.

مغیره به من نگریست و من به او نگاه کردم، و مانیز همانند عمر ساکت شدیم و این سکوت ما و او به درازا کشید، به گونه ای که

گمان کردیم عمر از تصمیمی که گرفته بود و سخنی که بر زبان رانده بود پشیمان شده است. بالاخره عمر گفت: ای وای بر نادان

ترین فرد قبیله بنی تیم بن مره! او به ستم بر من پیشی گرفت و گناه کار به سوی من آمد.

مغیره گفت: این که با ستم کاری بر تو پیشی گرفت را می دانم، اما چگونه گناه کارانه به سوی تو آمد؟



# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عمر گفت: به این دلیل است که تنها هنگامی به سوی من آمد که دیگر نا امید شده بودم، و امیدی به خلافت نداشتم. آگاه باش که به خدا سوگند اگر من از زید بن خطاب<sup>(۴۲)</sup> و یارانش پیروی می کردم ابوبکر هرگز چیزی از شیرینی پادشاهی را نمی چشید؛ لیکن من امور را پس و پیش کردم، و به سبک و سنگین کردن و سنجش پرداختم، و به این نتیجه دست یافتم که جز چشم پوشی نسبت به کار ابابکر، و سخت گیری بر خویشان چاره ای ندارم، و منتظر ماندم تا خودش به سوی من باز آید.

مغیره گفت: ای امیر مؤمنین! با این که در روز سقیفه خلافت را به تو تعارف کرد پس چرا نگرفتی و امروز تأسف می خوری؟

عمر گفت: ای مغیره! مادرت به عزایت بنشیند؛ من تو را از زیرک ترین عرب ها می پنداشتم؛ گویا آن جا حضور نداشستی و شاهد ماجرا نبودی!

این مرد (ابابکر) با من نیرنگ کرد و من نیز به او نیرنگ زدم. واقعیت آن است که وقتی دید مردم مشتاق اویند و به او روی آورده اند یقین کرد که کسی را به جای او نمی پذیرند و هنگامی که علاقه مردم را چنان دید خواست میل باطنی مرا نیز بفهمد و متوجه شد که آیا من با او درگیری پیدا خواهم کرد و طمع در خلافت دارم یا خیر. البته هم خودش خوب می دانست و من هم به خوبی درک می کردم که اگر از او می پذیرفتم که خلافت را به من بسپارد مردم نمی پذیرفتند.

و در چنین شرایطی اگر گفتارش را می پذیرفتم کینه ای از من در دل می گرفت و هیچ گاه از توطئه و کینه توی اش در امان نمی بودم، و از سویی دیگر می دیدم که مردم مرا دوست ندارند و نمی خواهند. مگر آن وقت نشیدی که از هر طرف صدا بلند شد و می گفتند: ای ابابکر! جز ترا نمی خواهیم؛ تنها تو برای خلافت مناسب هستی. من نیز بدو واگذاردم، و رویش را دیدم که از شدت خوشحالی می درخشید. وی یک بار هم به خاطر سخنی که از قولم برایش نقل شد مرا سرزنش کرد؛ وقتی اشعث را اسیر کرده و نزد او آوردند به او احترام گذاشت و آزادش کرد و خواهر خود «امّ فروه» را نیز به عقدش درآورد. من به اشعث که پیش روی ابوبکر نشسته بود گفتم: ای دشمن خدا! آیا پس از مسلمان شدن، دوباره کافر شدی و به گذشته خویش بازگشتی؟

او به گونه ای مرا نگریست که دانستم می خواهد سخنی با من بگوید. وی مرا در کوچه های مدینه دید و به من گفت:

آیا تو این سخن را گفته ای ای پسر خطاب؟!

گفتم: آری، ای دشمن خدا! و از این بدتر هم به تو می گویم.

گفت: این پاداش خوبی برای من نیست.

گفتم: به خاطر چه کاری از من پاداش نیک می خواهی؟

گفت: چون من از پیروی این مرد (ابابکر) سرباز زدم و این را برای تو ننگ می دانستم؛ به خدا سوگند تنها دلیل جرأت من بر او این بود که او از تو در مقام حکومتی جلوتر است و اگر تو حاکم بودی از من خلافی نمی دیدی.

گفتم: همین طور است؛ حالا چه دستوری می دهی؟

گفت: الان وقت دستور دادن نیست، بلکه وقت صبر است؛ اشعث با گفتن این سخن رفت و من نیز رفتم.

اشعث، زبرقان بن بدر را دید و جریان بین من و خودش را بازگو کرد و این قصه به گوش ابوبکر رسید، و ابوبکر نیز مرا بگونه ای در دناک سرزنش کرد.<sup>(۴۳)</sup>

من نیز برایش پیغام دادم: به خدا سوگند یا باید دست از من برداری و یا آن که سخنی را می گویم که در بین مردم پخش شود و همه کاروان ها آن را به هر جایی ببرند؛ و اگر نیز بخواهی شیوه گذشته را هم چنان که تا به حال بوده پی می گیریم.

ابوبکر نیز گفت: همان شیوه را ادامه می دهیم، و خلافت پس از چند روز به تو می رسد.

من گمان کردم که در اولین نماز جمعه حکم جانشینی و خلافت مرا خواهد گفت، ولی او خود را به فراموشی زد. به خدا سوگند پس از آن جریان تا زمان هلاکتش هیچ سخنی درباره خلافت من نگفت<sup>(۴۴)</sup>.

وی هم چنان بود تا مرگ او را دریافت و از کرده خود پشیمان شد و دیدید که چه کاری کرد.

آن چه را گفتم از همه مردم پنهان بدارید و به خصوص از بنی هاشم مخفی کنید، و باید همین گونه که دستور دادم رفتار کنید. حالا هر وقت خواستید می توانید بر خیزید و بروید.

ما برخاستیم و از گفتار عمر در شگفت بودیم، و به خدا سوگند تا زمان مرگش رازش را فاش نکردیم.<sup>(۴۵)</sup> و گفته اند که عمر به عبدالله بن عباس گفت:

واقعیت آن است که قبیله شما (قریش) رضایت ندارند که نبوت و جانشینی، هر دو در نزد شما جمع شوند. ابن عباس گفت: بر اساس حسادت، بغی و ستم، خلافت رسول الله(ص) را از ما گرفتند.<sup>(۴۶)</sup>

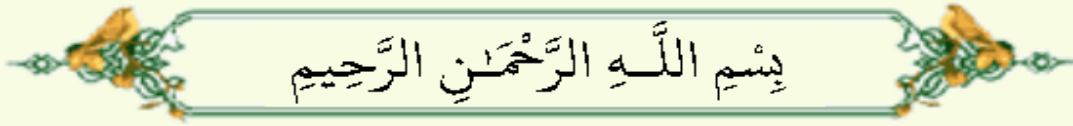
عمر در گفتار خود قریش را متهم به حسادت می کند و حسادت آنها را نود و نه در صد تمام حسادت ها بیان می کند و یک درصد از کل حسادت ها را مربوط به دیگر مردم می داند، و از طرفی ابوبکر را حسودترین افراد قریش می داند. این نقطه اوج صراحت و افشاگری عمر در مورد ابوبکر است.

بر اساس این نظریه عمر، ابوبکر به عنوان سردرسته مخالفان اجتماع خلافت و نبوت در بنی هاشم است.

و عمر ابوبکر را از زیاده روی در دشمنی با خود بر حذر می دارد و تهدید می کند: یا دست از من بردار، و یا سخنی را می گویم که بین مردم پخش شود و سواران به هر جا گزارش ببرند؛ اگر هم خواستی روش پیشین یعنی گذشت را ادامه دهیم.

با وجود این که عمر با این دو رفیقش (ابوموسی و مغیره) سخن را فاش گفت ولی آن کلمه ای را که «کاروان ها به هر جا می برند» بیان نکرد؛

همان سخنی که ابوبکر از آن ترسیده و راه مسالمت را پیش گرفت و دست از دشمنی برداشت و گفت: «چند روز دیگر خلافت به تو خواهد رسید». این جمله را ابوبکر تنها بدان جهت گفت که آن سخن عمر که وی را بدان تهدید کرد برایش خیلی مهم بود؛ یعنی این



پس از سخنی که عمر در مورد خلافت ابوبکر گفت: «این مسأله، امری ناگهانی و شتابزده بود.» محمد بن هانی مغربی شاعر گفت:

ولکنّ امرأ کان أبرم بینهم

واقعبت آن است که جریان خلافت بینشان به تصویب رسیده و محکم شده بود؛ گرچه برخی گفته اند امری ناگهانی و شتابزده بود. شاعر دیگری می گوید:

ریاست ابوبکر را کاری شتابزده انگاشتند؛ نه به خدای کعبه و رکن، چنین نبوده است.

در واقع اسباب این کارها همانند پارچه های برد یمانی به طور محکم و ناگسستی به هم آمیخته و بافته شده بود<sup>(۴۷)</sup>. و عمر اعتراف می کند که مغیره از هوشمندان عرب است، و نیز اعتراف می کند که در سقیفه در هنگام بیعت ابوبکر حضور داشته است:

«گویا تو شاهد ماجرای سقیفه نبوده ای؟!»

سوالی که در این جا مطرح است این است که چرا مغیره و ابوموسی در مورد آن سخن مهم، از عمر نپرسیدند. با آن که از دوستان صمیمی و مورد علاقه عمر بودند!

پاسخ آن است که مغیره از کسانی است که در راه اندازی سقیفه نقش مهم و اساسی داشته است؛ همان سقیفه ای که در زمان اشتغال بنی هاشم و مردم به مراسم خاکسپاری پیامبر(ص) بر پا شد. هم چنین. او نقش کلیدی در ماجراهای پیش از سقیفه و توطئه و پیمان شوم برای دستیابی به خلافت و نیز در کارهای پس از سقیفه ایفا کرد، و بدین جهت به بالاترین پست ها در سلطنت دست یافت، و ابوموسی اشعری نیز همین گونه بود.

مغیره و ابوموسی به طور حتم از آن سخن با اطلاع بودند، و از طرفی عمر تصریح کرده است که با چه سخنی ابوبکر را تهدید کرده است که ابوبکر گفت: پس از چند روز این خلافت به تو خواهد رسید. از طرفی عمر به آن دو تن گفت: آن چه را گفتیم از تمام مردم به خصوص از بنی هاشم پنهان بدارید.

ابن ابی الحدید معتزلی بر این حدیث توضیحی دارد و می گوید:

«بدان که این سخن به دور از واقعیت نیست که گفته شود: رضایت و خشم، دوستی و دشمنی، و از این قبیل اخلاق نفسانی گرچه اموری باطنی هستند ولی حاضران از قرینه های حالیه اشخاص پی می برند چنان که ترس شخص ترسان، و خوشحالی شخص مسرور دریافت می شود. عمر در سخن خود با مغیره و اشعری به جریان مخفی دیگری نیز تصریح کرده است که از برادرش زید بن خطاب نقل کرده است:

به خدا سوگند اگر از زید بن خطاب و یارانش پیروی می کردم، ابوبکر ذره ای از شیرینی خلافت را نمی چشید. این سخن عمر یکی از رازهای فراوانی را که گم گشته تاریخ است بیان می کند.

بنظر می رسد، زید بن خطاب و یارانش با خلافت ابوبکر مخالف بودند؛ لیکن عمر بیش از این بیان نکرده است که آیا زید به خلافت برادرش عمر فرا خوانده است یا از طرف داران امام علی(ع) بوده است؟

البته سیره و روش نیکوی زید بن خطاب، حاکی از موافقت او با دستورات شرعی است. از طرفی هیچ نصی در دست نداریم که زید را از شریکان عمر و ابوبکر در برپایی سقیفه معرفی کرده باشد.

این سخن عمر نیز یکی دیگر از جریانات پنهان و گم گشته را بیان می کند؛ با آن که زید بن خطاب از جنگجویان بدر بوده و از عمر نیز بزرگ تر بوده است ولی ابوبکر او را در هیچ پست و مقامی در سلطنت خود راه ندارد، بلکه او را به جنگ مسیلمه کذاب فرستاد و در آنجا به قتل رسید!<sup>(۴۸)</sup>

و اگر به روزهای بیماری رسول خدا(ص) باز گردیم می بینیم که بین حفصه و عایشه در مورد امامت نماز به جای پیامبر(ص) درگیری بوده است؛ زیرا عایشه به آن حضرت عرض کرد: کاش ابوبکر را برای نمازگزاردن می فرستادی! و حفصه نیز گفت: کاش عمر را می فرستادی

از این جا، درگیری بین عمر و ابوبکر بر سر زعامت در رفتار حفصه و عایشه نیز هویدا می شود.

پس از بالا گرفتن اختلاف و درگیری بین عایشه و حفصه، عایشه بلال را فرستاد تا از زبان پیامبر(ص)، ابوبکر را برای امامت نماز معرفی کند، که در این هنگام پیامبر(ص) خشمگین شد و فرمود:

شما، هم داستانان یوسف(ع) هستید.<sup>(۴۹)</sup>

این، بزرگ ترین توهین نسبت به عایشه و طرفدارانش بود.

و از گفتارهای عمر که حاکی از نفرت بین او و ابوبکر است آن است که نسانی از اسلم روایت کرده است از زبان عمر که ابوبکر گفته است: این زبانم بود که مرا گرفتار و بیچاره کرد.<sup>(۵۰)</sup>

و از ابوبکر نیز روایت شده است: این (عمر) مرا گرفتار و بیچاره کرد.<sup>(۵۱)</sup>

وقتی عمر چنین می گوید حاکی از کینه و نارضایتی اش از ابوبکر است.

چیزی که نفرت بین ابوبکر و عمر را بیش تر آشکار می کند گفتار ابوبکر پیش از وفاتش است، که حاکی از پشیمانی اوست که چرا عمر را از پایتخت اسلامی به جای دیگری نفرستاد؛ وی گفته است:

من تنها بر سه چیز تأسف می خورم که ای کاش انجام می دادم: ... ای کاش وقتی خالد را به شام گسیل داشتیم، عمر را نیز به عراق می فرستادم و دستم را از هر جهت در راه خدا باز می کردم.<sup>(۵۲)</sup>

اگر این آرزوی ابوبکر به بار نشست بود و عمر را به عراق فرستاده بود، هیچ گاه عمر به ریاست دست نمی یافت، و همان گونه که عمر ابن جراح را به شام روانه کرد و از مدینه و ریاست دور کرد، عمر نیز به عراق می رفت و از زعامت بی بهره می ماند.

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و عمر، با عبدالرحمن بن ابوبکر برخوردهای منفی داشت و بین عایشه و عثمان نیز درگیری خونبار در گرفت تا عایشه فتوا داد: «نعئل (عثمان) را بکشید که کافر شده است»؛<sup>(۵۳)</sup> عبدالرحمان و محمد بن ابوبکر نیز هر دو در صفین<sup>(۵۴)</sup> در سپاه علی بن ابی طالب (ع) و بر ضد معاویه بن ابی سفیان جنگیدند.

## آیا عمر با ابوبکر مخالفت کرد؟!

ابن ابی حاتم از عبیده سلمانی نقل می کند که گفت: عیینه بن حصین و اقرع بن حابس نزد ابوبکر آمدند و گفتند: ای خلیفه! زمینی شوره زار نزد ماست و محصول نمی دهد؛ اگر صلاح می دانی آن را به ما ببخش تا در آن کشت کنیم، شاید خدا در آن برکت قرار دهد! ابوبکر نیز آن زمین را به آن دو نفر داد و قباله ای نوشت و گواه بر آن گرفت و به آن ها داد. آن دو تن نزد عمر رفتند تا گواهی بدهد، و هنگامی که قباله را برایش خواندند از دست شان گرفت و با بی احترامی آن را از بین برد. آن دو تن نیز به بدگویی عمر پرداختند.<sup>(۵۵)</sup> متقی هندی می افزاید: آن دو نزد ابوبکر رفتند و گفتند: آیا تو خلیفه ای یا عمر؟! ابوبکر گفت: ایشان است؛ و اگر می خواست می توانست خلیفه بشود!<sup>(۵۶)</sup> عمر، در جریان فرمانداران نیز با ابوبکر مخالفت کرد؛ وی پس از مرگ ابابکر، فرمانداران انتخابی او را برکنار کرد؛ برای مثال خالد بن ولید، متقی بن حارثه شیبانی، شرحبیل بن حسنه، انس بن مالک، عکرمه بن ابی جهل و ابو عبیده بن جراح را برکنار کرد.<sup>(۵۷)</sup> وی، پس از آن که ابوبکر مرد و خود خلیفه شد نیز به مخالفت با ابوبکر پرداخت؛ زیرا به مجلس زنانه ای که برای ابوبکر برپا شده بود رفت و بدون آن که اجازه ورود بگیرد مردی را بین آنان فرستاد و ام فروه دختر ابوقحافه را بیرون کشید و عمر با چوب دستی اش به شدت ام فروه را زد و زنان را بیرون کرد.<sup>(۵۸)</sup> در اثر این حمله، ام فروه تا آخر عمرش يك چشمش کور شد. اقرع بن حابس نزد پیامبر (ص) رفت، و ابوبکر گفت: ای رسول خدا! او را به عنوان رئیس قبیله اش بگمار. عمر گفت: این کار را مکن.

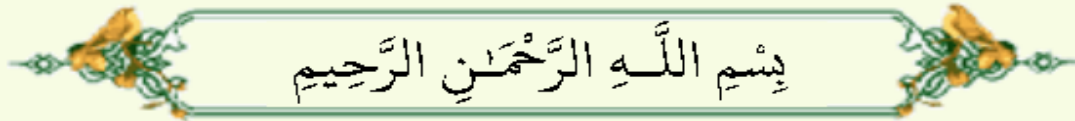
آن دو آنقدر به مشاجره لفظی پرداختند که صدای شان بالا گرفت و ابوبکر به عمر گفت: تنها، قصد مخالفت با من را داشتی. عمر گفت: چنین نیست. در این هنگام آیه آمد که صدای تان را بالاتر از صدای پیامبر (ص) بلند مکنید.<sup>(۵۹)</sup> عمر، در زمینه امور اقتصادی نیز با ابوبکر مخالفت کرد؛ زیرا ابوبکر بیت المال را به گونه هم سان تقسیم می کرد ولی عمر این روش را به کار نبرد. ابوبکر، در جنگ هایی که با عرب های مرتد داشت زنان و بچه گان شان را نیز، اسیر کرد ولی عمر زنان و بچه گان را آزاد کرد.<sup>(۶۰)</sup> و این نشانگر نظر عمر است که آنان را همانند مرتد شدگان نمی دانسته است. عمر، در سقیفه به ابن جراح گفت: دستت را بگشا تا با تو بیعت کنیم. او گفت: ای عمر، از اول اسلام ندیدم که کار خلافی انجام بدهی؛ آیا با وجود صدیق (ابابکر) می خواهی با من بیعت کنی؟!<sup>(۶۱)</sup>

## چه کسی ابوبکر و پسرش را مسموم کرد و کشت؟

بر اساس مدارك فراوان، مرگ ابوبکر با يك کودتای سیاسی بوده است؛ ابو یقظان از سلام بن ابی مطیع روایت می کند که ابوبکر مسموم شد و بالاخره در روز دوشنبه مرد.<sup>(۶۲)</sup> کارآگاهان برای شناسایی قاتل، ابتدا به سراغ اولین کسی می روند که از مرگ مقتول بهره مند می شود؛ در مرحله دوم نیز به سراغ کسانی می روند که با مقتول دارای دشمنی و درگیری بوده اند؛ در ظاهر، اولین کسی که از مرگ ابوبکر بهره مند شده است، عمر بن الخطاب بوده است؛ زیرا به عنوان خلیفه مسلمانان، به جای ابوبکر نشست! در مورد ارتباط ابوبکر و عمر نیز عبدالله پسر عمر می گوید: واقعیت آن است که ابوبکر و عمر اختلاف داشتند.<sup>(۶۳)</sup> مدارك نیز اختلاف بین عمر و ابوبکر را تأیید می کنند؛ عمر می گوید: «حسودترین قریشیان، ابوبکر است.»<sup>(۶۴)</sup> عمر به پسرش عبدالله می گوید که آیا تا به حال از این خیردار نشده بودی و غافل بودی که پست ترین و احمق ترین شخص قبیله بنی تیم بر من پیش افتاد و بر من ستم روا داشت؟! ما نمی گوئیم قاتل ابوبکر عمر بوده است بلکه مدارك تاریخ را مطرح می کنیم تا خواننده کتاب، خود به قضاوت و داوری بنشیند و نتیجه گیری کند.

عمر می گوید: وای بر شخص پست و بی ارزش بنی تیم! در حالی بر من پیشی گرفت که بر من ستم کرد، و در حالی که گناهکار بود به سوی من آمد.<sup>(۶۵)</sup> نیز گفت: (خلافت) جز پس از ناامیدی بنده، به سوی من نیامد.<sup>(۶۶)</sup> هم چنین عمر می گوید: به خدا سوگند اگر از زید بن خطاب و پیروانش پیروی می کردم، ابوبکر به هیچ عنوانی از شیرینی ریاست را نمی چشید.<sup>(۶۷)</sup>

و می گوید: در واقع، بیعت با ابوبکر ناگهانی و شتابزده بود.<sup>(۶۸)</sup> ظاهر آن است که درگیری بین عمر و ابوبکر به بالاترین حد خود رسیده بود؛ زیرا عمر ابوبکر را تهدید کرده و می گوید: به خدا سوگند، یا باید دست از من برداری یا آن که سخنی را می گویم که سواران به هر سو ببرند و پخش کنند.<sup>(۶۹)</sup> ناگفته نماند که دومین بهره مند از مرگ ابوبکر نیز عثمان بن عفان اموی است که پس از عمر به خلافت رسید. این در حالی است که براساس توافقی که در سقیفه شد بنا بود ابو عبیده بن جراح به عنوان سومین خلیفه باشد. بدین ترتیب ظاهر جریانات نشان می دهد که بین عمر و امویان توافقی ایجاد شده است، که ابوبکر را کشته و ابن جراح را برکنار کنند تا خلافت را بین خود (عمر و امویان) تقسیم کنند.



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عمر امتیازات دیگر نیز به امویان داد از جمله انتخاب عده ای دیگر از امویان به فرمانداری نظیر سعید بن عاص و ولید بن عقبه بن ابی معیط.<sup>(۷۰)</sup>

وی هم چنین در امتیازات ام حبیبه دختر ابوسفیان افزود و سهم او را از بیت المال تا دوازده هزار درهم افزایش داد.<sup>(۷۱)</sup> وی جایگاه ابوسفیان و معاویه را به قدری بالا برد که همانند مهاجرانی که در جنگ بدر شرکت کرده بودند به آن دو نفر می بخشید و این دو را بر تمام انصار برتری داد.<sup>(۷۲)</sup>

بطور یقین افراد بنی امیه در رهبری عملیات کشتن ابوبکر شرکت داشتند؛ و اولین خلیفه که با زهر بنی امیه مسموم شد ابوبکر بود و در پی او نیز عبدالرحمان بن عوف، عبدالرحمان بن ابی بکر، حضرت امام حسن بن علی(ع)، عبدالرحمان بن خالد بن ولید، سعید بن ابی وقاص، مالک اشتر، معاویه ثانی، عبدالله بن عمر، عمر بن عبدالعزیز و ده ها تن دیگر<sup>(۷۳)</sup> از سرشناسان مملکت اسلامی مسموم شدند، و این کارها با توجه به سیاست معاویه انجام می شد که می گفت:

خداوند، سپاهیانی از عسل دارد (زیرا بنی امیه زهر را در عسل می ریختند).

طبری در تاریخ خود بازگو می کند که جریان به قتل رسیدن ابوبکر این چنین بوده است!

ابو زید از علی بن محمد باسناد خودش - که پیش تر بیان کردم - برابم بازگو کرد: ابوبکر در سنّ شصت و سه سالگی در روز دو شنبه هشت روز به آخر ماه جمادی الثانی باقی مانده از دنیا رفت. گفته اند: سبب مرگش این بود که یهودیان او را مسموم کردند، و حارث بن کلهه (طیب) نیز به همراه ابوبکر از آن سم خورد، ولی زودتر متوجه شد و دست کشید و به ابوبکر گفت: غذایی را که در مدت یک سال مسموم شده، خوردی.

در روایت صحیح ابن سعد ابو بکر در همان روز که او را مسموم کردند کشته شد.<sup>(۷۴)</sup>

و در روایت نا درست ابوبکر پانزده روز آخر عمرش را در بستر به سر برد و به او گفتند: ای کاش پزشکی را برای معالجه می آوردی!

گفت: پزشک مرا معاینه کرد.

گفتند: چه گفت؟

گفت: که هر کاری می خواهم بکنم (چون مرگم حتمی است).

ابوجعفر می گوید: در همان روزی که ابوبکر مرد، عتاب بن اسید نیز در مکه مرد.<sup>(۷۵)</sup>

و لیث بن سعد از زهری بازگو می کند، غذایی برای ابوبکر فرستاده شد و حارث بن کلهه نیز نزدش بود، و هر دو از آن غذا خوردند. حارث گفت: غذایی خوردیم که یکسال مسموم شده.

و در پایان سال هر دو مردند.<sup>(۷۶)</sup>

دوست دارم که بگویم: ابوسفیان که دارای تخصص در زمینه ترور بود (مردی را نیز برای کشتن پیامبر(ص) به مدینه<sup>(۷۷)</sup> فرستاد)، در آن زمان همراه عمر و عثمان در مدینه می زیست!

معاویه نیز که سیاست مشهور «خداوند، سپاهیانی از عسل دارد»<sup>(۷۸)</sup> از اوست، در مدینه بوده است!

به خاطر مصلحت های سیاسی، عمر و حزب قریش دفن پیامبر(ص) را تا روز سه شنبه به تاخیر افکندند و برخی نیز گفته اند تا سه روز از دفن آن حضرت جلوگیری شد!<sup>(۷۹)</sup>

ولی در مورد ابوبکر مصلحت سیاسی، اقتضای آن را داشت که عمر او را به سرعت دفن کند، و همان شبی که از دنیا رفت (شب سه شنبه) پیش از آن که مردم بیدار شوند و در مراسم دفن شرکت کنند، او را به خاک سپرد!<sup>(۸۰)</sup>

بدین ترتیب، حزب قریش در مورد دفن پیامبر اکرم(ص) رفتار ناشایستی داشت، و در مورد ابوبکر رفتار پدی داشت. ابوبکر، نه اولین و نه آخرین کسی بود که به دست عمر و عثمان کشته می شد؛ بلکه این دو تن دارای پرونده ای پر از ترور و توطئه می باشند.

این دو نفر از کسانی هستند که در عقبه اقدام به ترور (نافرجام) حضرت پیامبر(ص) کردند<sup>(۸۱)</sup>؛

عمر و عثمان همان کسانی هستند که در روز وفات پیامبر آن هنگام که پیامبر ورق و دوات خواست گفتند که پیامبر هذیان می گوید. این دو نفر از کسانی هستند که مردم را از دفن آن حضرت بازداشتند تا ابوبکر از سنج بیاید؛

و در مراسم دفن آن حضرت(ص) نیز شرکت نکردند؛<sup>(۸۲)</sup>

ترور سعید بن عباد به دستور مستقیم عمر بن الخطاب صورت گرفت<sup>(۸۳)</sup>؛

ترور فاطمه دختر محمد مصطفی(ص) با دست شخص عمر انجام شد<sup>(۸۴)</sup>؛

ابوذر، عبدالله بن مسعود و عبدالرحمان بن عوف همگی به دستور عثمان و در زمان و خلافت او ترور شدند...<sup>(۸۵)</sup>

### اخباری که در مورد ترور ابوبکر رسیده است

مؤلف کتاب العقد الفرید می نویسد: ابوبکر مسموم شد و در آخر روز دوشنبه مرد؛<sup>(۸۶)</sup>

ابن قتیبه می گوید: عتاب بن اسید و ابوبکر در یک زمان مردند؛<sup>(۸۷)</sup>

و در روایت: ابوبکر مریض شد و به او گفتند آیا اجازه می دهی پزشک بیاوریم؟ گفت: پزشک مرا معاینه کرده و گفته است هر کاری می خواهم بکنم<sup>(۸۸)</sup>.

ابن سعد از شهاب زهری بازگو می کند: ابوبکر و حارث بن کلهه مشغول خوردن خزیره (خورشتی)<sup>(۸۹)</sup> بودند که برای ابوبکر هدیه آورده شده بود:

حارث به ابوبکر گفت: ای خلیفه دستت را از طعام باز مدار؛ به خدا سوگند سمی یک ساله در آن است و من و تو در یک روز خواهیم مرد.

ابوبکر از غذا خوردن دست کشید و هر دو بیمار ماندند تا آن که پس از تمام شدن سال، هر دو در یک روز مردند.<sup>(۹۰)</sup>

ابن اثیر می گوید: یهودیان ابوبکر را به وسیله طعامی مسموم کردند و ابوبکر و حارث بن کلهه از آن خوردند؛ حارث دست کشید و به ابوبکر گفت: غذایی خوردیم که یک سال در آن سم قرار داده شده بود.<sup>(۹۱)</sup>

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و نیز گفته اند: در روز بسیار سردی خود را شستشو داد و تب کرد و پس از پانزده روز که برای نماز جماعت نیز حاضر نشد، مرد؛ وی در این پانزده روز عمر بن الخطاب را به جای خود برای نماز می فرستاد.

وقتی ابوبکر بیمار شد برخی گفتند: پزشک بیاوریم؟ گفت: پزشک نزد من آمده است و به من گفته است که هر کاری دلم میخواید انجام بدهم. آنان نیز منظور ابوبکر را دریافتند و سکوت اختیار کردند. پس از مدتی نیز ابوبکر مرد. (۹۲)

ابوالفداء می گوید: در مورد سبب مرگ ابوبکر اختلاف است؛ گفته اند یهودیان او و حارث بن کلداه را با غذایی مسموم کردند. حارث گفت: غذایی مسموم خوردیم که یکسال در سم مانده بود. یک سال بعد هر دو مردند.

نیز گفته اند: ابوبکر در روز بسیار سردی خود را شستشو داد و تب کرد و تا پانزده روز دیگر که مرد، به نماز نیز حاضر نشد (۹۳).

و نیز گفته اند: برای ابوبکر حریره ای هدیه آوردند و حارث به او گفت: ای خلیفه! دست از طعام باز دار که زهر در آن است و من و تو در یک روز خواهیم مرد. ابوبکر دست کشید ولی هر دو بیمار بودند تا آن که در یک روز مردند. (۹۴)

از چیزهایی که موجب مشکوک تر شدن این مرگ است، آن است که افراد بسیاری همراه ابوبکر مردند.

ابوبکر (غلام رسول خدا(ص))، و از جنگجویان بدر و احد) در صبح روز مرگ ابابکر، از دنیا رفت. (۹۵)

ابن سعد می گوید: ابوبکر در اولین روزی که عمر به خلافت رسید، یعنی سه شنبه هشت روز به آخر جمادی الثانی باقی مانده، در سال ۱۳ هجری مرد. (۹۶)

روز سه شنبه روزی است که ابوبکر و چند تن دیگر از سرشناسان عرب از جمله عتاب، ابوبکر و حارث بن کلداه (طیب مشهور) مردند و عمر نیز رئیس شد.

نکته قابل توجه آن است که افراد متهم به قتل ابابکر، برای دور کردن شبهه از خودشان دو نوع شایعه پراکنی کردند:

- ۱ - برخی سعی نمودند سبب مرگش را به سرماخوردگی شدید نسبت دهند؛
  - ۲ - سعی نمودند بفهمانند که او در اثر سم یهودیان کشته شد.
- لیکن اینان نتوانستند دلیلی برای مسموم شدن ابوبکر توسط یهودیان بیاورند و بدین سان ادعای شان بدون دلیل باقی ماند؛ علاوه بر این، بزرگان سلطنت و در رأس شان عمر و عثمان بر اساس شواهد و قرآن در ترور ابوبکر نقش اساسی داشته اند.

## آیا ابوبکر نسبت به جانشینی عمر وصیت کرد؟!

اگر به پرونده ترور ابوبکر مراجعه کنیم، و حالت دشمنی و درگیری بین ابوبکر و عمر را بررسی نماییم و مسأله اشتیاق ابوبکر به عدم جانشینی عمر را یادآور شویم، این جریان بیشتر روشن می شود.

ابوبکر گفته است: برای عمر بهتر است که به هیچ وجه در امر حکومت شما دخالت نکند. (۹۷)

بدین سان، ادامه زندگانی و پادشاهی ابابکر، خطری بس بزرگ بر سر راه پادشاه شدن عمر به حساب می آمده است.

جریان شک برانگیز دیگر آن است که عثمان بن عفان، که ادعا کرده است به تنهایی وصیت ابوبکر را نوشته است، خودش به تنهایی نیز این وصیت را بین مردم پخش کرده است.

اگر کسی جز عثمان پس از عمر به خلافت رسیده بود شک مردم به قوت خود خواهد ماند، چه برسد به این که پس از عمر، عثمان به خلافت رسید و این جانشینی نیز بر حسب دستور شخص عمر صورت گرفت!

چیزی که موجب شک بیشتر می شود آن است که عثمان در هنگام خواندن وصیت ابوبکر برای مردم گفت:

«این وصیت نامه ابوبکر است؛ اگر آن را می پذیرید بخوانیم، و اگر نمی پذیرید برگردانیم.» (۹۸)

این گفتار عثمان، شاهدهی برای عدم پذیرش مردم است، و وصیتی که به خط عثمان، و بدون حضور هیچ کس دیگر و در مورد جانشینی و خلافت عمر نوشته شده باشد مورد قبولشان نبوده است.

نکته قابل توجه آن است که وصیت ابوبکر به جانشینی عمر، با خط عثمان بوده است نه ابابکر!

و از سویی عثمان خودش را تنها کسی می داند که هنگام وصیت ابوبکر حاضر بوده است! (۹۹)

این، چیزی است که با شیوه اسلامی، قبیله ای و سیاسی مخالف است؛ زیرا هنگام وصیت انسان رو به مرگ، به خصوص اگر آن شخص رئیس مسلمانان باشد که در این صورت خانواده، دوستان، وزیران و نزدیکان رئیس به طور حتم حضور خواهند داشت!

در این وصیت دروغین ابوبکر که در مورد عمر، تنها پس از مرگ او و به دست عثمان شده بود، آمده است:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

این وصیت ابوبکر بن ابی قحافه در پایان زندگانی دنیا و در حال بیرون رفتن او از دنیا، و در زمان آغاز زندگانی آخرت و ورود به آن جهان است؛ آن زمانی که کافر ایمان می آورد و بد کار به یقین می رسد و دروغگو نیز راستگو می شود. من برای پس از خودم، عمر بن الخطاب را خلیفه کردم؛ پس به او گوش فرا دهید و اطاعتش کنید. اگر به عدالت رفتار کند (که گمان و یقین من نیز همین است)؛ و اگر به عدالت رفتار نکرد هر کس آن چه انجام می دهد پاسخ گوست؛ قصد من خیر است ولی از غیب اطلاعی ندارم. «و به زودی ستمگران در می یابند که چگونه بازگشتی خواهند داشت.» (۱۰۰)

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته (۱۰۱)

به روشنی پیداست که این نامه با نفسی جز نفس ابوبکر نوشته شده است؛ ابوبکر در اولین سخنرانی اش برای مسلمانان گفت:

اگر من در راه اسلام پایدار بودم از من پیروی کنید، و اگر منحرف شدم مرا به راه بیاورید. (۱۰۲)

این در حالی است که در این وصیت به اطاعت بی شرط از عمر فرا خوانده شده است!

ابوبکر سخنرانی هایش را همراه موعظه و ارشاد می گفت در حالی که این وصیت نامه حیلۀ گرانه دارای پند و اندرز نیست با این که وصیت مرگ بوده است، ابوبکر در اولین سخنرانی اش گفت:

آن پادشاهانی که به آبادانی زمین پرداختند کجایند که دور شدند و از یاد رفته اند؟! (۱۰۳)

آیه ای که عثمان از قرآن برداشته و در وصیت آورده است نیز با وصیتی که شخص در آستانه مرگ بنویسد سازگار نیست، بلکه تهدیدی از جانب شخصی است که در حال رئیس شدن است!

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و همچنین وصیت نامه از درخواست رضای الهی و استغفار خالی است همان چیزی که ابوبکر در آخر عمرش بیان می نمود. و ابوبکر قبلاً گفت: خوشا به حال کسی که در آغاز مسلمان شدن، و پیش از جنبش فتنه ها<sup>(۱۰۶)</sup> از دنیا رفت. و نیز گفت: کاش علفی بودم که چارپایان مرا خورده بودند.<sup>(۱۰۵)</sup> عایشه می گوید: پدرم گفت: اموال را بررسی کنید و هر چه پس از رئیس شدن من افزون شده است به جانشین بسپارید؛ چون من همانند یک تاجر به بهره‌وری از مقام پرداختم.<sup>(۱۰۷)</sup> عمر تصریح می کند که ابوبکر با او پیمان بسته است تا او را جانشین خود کند؛ و از زبان ابوبکر می گوید: بلکه آن کار را ادامه می دهیم و تو تا چند روز دیگر رئیس می شوی. من گمان کردم که در اولین نماز جمعه مرا به عنوان خلیفه معرفی خواهد کرد. اما خود را به غفلت زد و تا آخر عمرش درباره خلافت چیزی نگفت.<sup>(۱۰۸)</sup>

و مهمترین دلیل در مورد دروغین بودن وصیت ابوبکر این است که به خط عثمان بوده است و گواه یا امضایی نیز نداشته است! اگر ابوبکر که خواندن و نوشتن می دانسته است ساعتی بیمار بوده است چرا پس از بهبودی خودش به نوشتن وصیت اقدام نکرده است؟

و اگر نمی توانسته است شاهد بگیرد و در زمان شدت یافتن بیماری وصیت را نوشته است پس چرا وقتی مردم به دیدارش می آمدند آنان را بر وصیت خود گواه نگرفت؟! عثمان، شهرت به دروغ پردازی و حيله بازي دارد، از ديگر نامه های جعلی او نامه ای است که در زمان خلافتش به فرماندار خود در آفریقا یعنی عبدالله بن ابی سرح نوشت تا محمد بن ابوبکر و یارانش را بکشد و وقتی نامه اش را همراه مهر او از دست نوکرش گرفتند که بر شتر او سوار بود به آن دیار می رفت، عثمان نامه خود را انکار نمود!<sup>(۱۰۸)</sup>

اگر بپذیریم که ابوبکر عمر را جانشین خود قرار داد و قرینه هایی بر این مطلب بیاوریم، موضوع مهم تر در جای خود باقی می ماند و آن این است که ابوبکر، و پزشک مخصوصش و عتاب بن اسید هم زمان مردند و پیروان ابوبکر برکنار شده و یا به قتل رسیدند! وضعیت در نظر گروه ترور به دو گونه است:

۱- ابوبکر در ابتدای خلافتش عمر را جانشین خود معرفی کرد؛ و این از قرینه هایی چون ریاست حج در سال اول و وزارت عمر در امور اداری بر می آید؛ ولی در سال دوم ریاست هیچ گاه عمر را جانشین خود معرفی نکرد. بدین سان، جانشین موضوعی ابابکر، عمر خواهد بود.

۲- ابوبکر در پایان عمرش عمر را جانشین خود معرفی کرد، به دلیل وصیتی که به خط عثمان از او باقی است. لیکن حالا ابوبکر عمر را جانشین خود کرد، پس چرا او را کشتند؟! پاسخ: مشکل اصلی آن بود که عمر و عثمان نمی توانستند تا زمان مرگ ابوبکر به انتظار بنشینند؛ معروف بود که خاندان ابی قحافه دارای عمرهای طولانی بودند (البته ابوقحافه از این قاعده مستثنا شد؛ زیرا در اثر آندوه مصیبت مرگ پسرش ابوبکر در سن ۹۷ سالگی مرد)<sup>(۱۰۹)</sup>

و دو حزب قریش و اموی برای شان مشکل بود که منتظر بمانند تا ابوبکر پس از سی یا چهل سال بمیرد. معلوم نبود که یک سال دیگر ابوبکر بمیرد یا بیست سال و جانشینان آینده او نمی توانستند اوضاع سیاسی را آن قدر کنترل کنند تا مرگ به سراغ ابوبکر بیاید. زیرا ممکن بود نظر ابوبکر تغییر کند، و ممکن بود یکی از خاندان خودش یا شخص از انصار را خلیفه پس از خود قرار بدهد.

هم چنین احتمال داشت جانشین ابوبکر، پیش از ابوبکر بمیرد. عمر و عثمان همچنین می ترسیدند که فرماندهان فتح عراق و شام یعنی خالد بن ولید و ابو عبیده بن جراح (که از قبیله های مشهور قریش بودند) قدرت یابند؛ و این دو تن از پر جرات ترین مخالفان عمر بودند.

بنی امیه می ترسیدند پیش از مرگ ابوبکر عثمان بمیرد و به ریاست نرسد؛ و عثمان، پیرتر از عمر بود. و امویانی که یاور ابوسفیان بودند، کسی جز عثمان نداشتند؛ زیرا آنان همگی از طلقا و آزاد شدگان بودند و اوضاع سیاسی آن روز جهان اسلام، پذیرای این نبود که یکی از طلقا به خلافت برسد.

مشکل دیگر امویان نیز اعتماد ابوبکر بر عتاب بن اسید اموی بود که باعث کنار زدن دیگر امویان می شد؛ و در قرار داد تیره های مختلف قریش مبنی بر تداوم خلافت در قریش پس از وفات پیامبر(ص) مدت خلافت هر شخص تعیین نشده بود، بدین جهت، عمر پس از یک سال حکمرانی از ابوبکر درخواست کرد تا از ریاست کناره بگیرد، و پاسخ ابوبکر نیز حاکی از پذیرش این درخواست بود و این مطلب دلالت بر عدم تعیین مدت ریاست از سوی قریشیان دارد.

البته ابوبکر از ریاست دست نکشید تا آن که صبر عمر تمام شد. عمر گفت: ابوبکر به من گفت همان شیوه را پی می گیریم و تا چند روز دیگر تو خلیفه خواهی شد.

به طوری که من گمان کردم در اولین نماز جمعه خلافت را به من می سپارد ولی خود را به فراموشی زد. به خدا سوگند پس از این ماجرا سخنی با من نگفت تا هلاک شد.<sup>(۱۱۰)</sup>

از گفتار عمر برمی آید که در انتظار ریاست نشسته و هفته شماری می کرده است. مهم تر آن که ابوبکر از سخن عمر دریافت که باید به سرعت دست از ریاست بکشد؛ زیرا به عمر گفت: تا چند روز دیگر تو خلیفه می شوی. از این روایت در می یابیم که درگیری شدید بین این دو نفر بالاخره منجر به کشته شدن ابوبکر و پزشک مخصوصش و فرماندارش در شهر مکه گردید.

شواهد دلالت دارند که وصیت ابوبکر در مورد عمر، وصیتی جعلی و ساختگی به دست عثمان بن عفان بوده است، و ابوبکر آن را امضا نکرده است. البته وعده ابوبکر به خلیفه شدن عمر، و نیز توافق قریشیان در مورد دست به دست شدن ریاست بین خودشان، به عمر این اجازه را می داد که خود را جانشین ابوبکر گرداند.

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ظاهر حال حکومت ابوبکر در سال اول دلالت بر جانشینی عمر می کرد زیرا او را وزیر خود و رئیس امور حج وقاضی مملکت قرار داد. هم چنین مخالفت اصحاب با جانشینی عمر اشاره به این معنا دارد که زمزمه جانشینی عمر در بین بوده است؛ البته این مخالفت ها از همان سال اول حکومت ابوبکر بود.

## برکناری و ترور یاران ابوبکر

مجموعه ای که به ابوبکر و عمر در ایجاد سقیفه و بعد از آن کمک کردند عده زیادی بودند و طبیعی است این مجموعه از نظر توافق و هم خوانیشان به دو گروه تقسیم شدند. مجموعه افرادی چون، خالد بن ولید، ابوعبیده بن جراح و عتاب بن اسید اموی و مثنی بن حارثه شیبانی و معاذ بن جبل و انس بن مالک، و شرحبیل بن حسنه، که نماینگر گروه ابوبکر بودند. عمر و هواداران برای راهایی از دست ابوبکر و پیروانش به راههای گوناگونی متوسل شدند، هم چنین روابط ناخوشایند بین پیروان این دو گروه به خوبی آشکار است.

## ترور عتاب بن اسید اموی

او عتاب بن اسید بن ابی العیص بن امیه بن عبد شمس اموی، ابو عبدالرحمن و گفته می شود ابو محمد، روز فتح مکه مسلمان شد، و پیامبر او را به مقام والی مکه مشغول کرد. و ابوبکر او را بر آن کار ابقاء کرد و سن او بیش از بیست سال بود.<sup>(۱۱۱)</sup> و جمعی از اهالی مکه بعد از وفات پیامبر اکرم(ص) راه ارتداد پیش گرفتند و عتاب ترسیده و گریخت، تا اینکه سهیل بن عمرو با آنان صحبت کرد و آنان را به اسلام بازگردانید.<sup>(۱۱۲)</sup>

و طبری امارت حجاج را توسط عتاب بن اسید در سال ۱۱ هجری نقل کرده در عین اینکه او فرماندار (حاکم) مکه هم بود. عتاب از بزرگان مکه بوده و وقتیکه پیامبر او را به فرمانداری<sup>(۱۱۳)</sup> مکه منصوب کرد و ابوبکر هم او را در جایش تثبیت کرد و او را امیر حجاج کرد! و به همین خاطر است که عتاب یکی از رازهای بنی امیه و قریش است و سنوال درباره او این است که چرا او با ابوبکر در یک روز کشته شد بطوریکه هیچکدام از مرگ دیگری با خبر نشد؟

جواب: نظریه حزب قریش بر تنوری ترور مخالفان تکیه داشت به همین سبب وقتی عمر و یارانش، برای آتش زدن خانه فاطمه(علیها السلام) دختر پیامبر گرامی اسلام(ص) آمدند (در خانه علی(ع) و حسن و حسین و فاطمه(علیهم السلام) حضور داشتند) زیرا علی(ع) از بیعت با ابوبکر امتناع ورزیده بود. به عمر گفتند: در خانه فاطمه(علیها السلام) است.

و عمر گفت: حتی اگر او باشد<sup>(۱۱۴)</sup>. و زمانیکه جناح عمر و عثمان ترور ابوبکر را طرح ریزی کرد همزمان با آن بر کناری و ترور هم پیمانان او را نیز برنامه ریزی نمودند و عتاب بن اسید یکی از یاری دهندگان او بود به اندازه ای که ابوبکر او را بر عمر در سمت امیر حجاج برتری داد. و اگر ابو بکر ترور نمیشد چه بسا بعد از ابو بکر عتاب به خلافت می رسید و احادیث که در مدح او به دست ما می رسید بیشتر از احادیثی بود که در مدح عثمان از سوی امویان جعل شده و به دست ما رسیده است. خصوصاً اینکه مقام و درجه عتاب بالاتر از عثمان بود. او در زمان پیامبر فرماندار مکه بود و در زمان ابوبکر باز هم حاکم مکه و امیر حجاج بود.

در حالیکه عثمان در زمان رسول الله و ابوبکر به مقامی نرسیده و جدایی بین ابو بکر و عثمان افتاد زیرا که آندو از دو جناح مختلف قریش بودند. با بررسی روایات ترور ابوبکر و عتاب و پزشک عرب حارث بن کلهه کسی که مسموم کردن ابوبکر را کشف کرد و اینکه ابوبکر و عتاب در یک روز مردند بدون آنکه یکی از آنکه کشته شدن دیگری را بشنود متوجه این مطالب می شویم که: آن دو مسموم شدند و سریعاً مردند بدون آنکه یکی از مرگ دیگر باخبر شود.

و این مطالب نقلهای دروغین درباره مرگ ابوبکر را که او بعد از دو هفته پس از مسموم شدنش مرد را باطل می کند. فراموش نشود که مسافت بین مکه و مدینه فقط ۶ روز راه بود و خبر رسانی سریعتر از این با پرنده ها امکان پذیر می باشد. و عتاب بن اسید از مقربین ابوبکر و همیمانان او بود و این پیمان در خانواده اش استمرار یافت تا آنجا که عبدالرحمن بن عتاب بن اسید در جنگ جمل در کنار عایشه شرکت داشت و فرماندهی سمت راست سپاه را در جنگ به عهده داشت. و مروان بن حکم فرمانده سواره نظام جناح راست بود<sup>(۱۱۵)</sup>.

و عتاب بن اسید هنگام مرگ عمرش به ۳۰ سال نمی رسید.

واقفی می گوید: در روزی که ابوبکر مرد عتاب هم مرد.<sup>(۱۱۶)</sup>

محمد بن سلام الجمعی و دیگران می گویند: خبر مرگ ابوبکر در روز دفن عتاب به مکه رسید.<sup>(۱۱۷)</sup>

اولاد عتاب گفته اند: عتاب روزی مرد که ابوبکر مرد.<sup>(۱۱۸)</sup>

طبری گفته است: عتاب در مکه مرد روزیکه ابوبکر مرد و هر دو مسموم شدند.<sup>(۱۱۹)</sup> و باز طبری می گوید: عتاب در مکه مرد.<sup>(۱۲۰)</sup>

و در این مسئله دو چیز مهم می باشد:

۱- ترور عتاب با زهر

۲- ترور او در همان روز ترور ابوبکر.

عملیات ترور ابوبکر خلیفه مسلمانان و طبیب عرب حارث بن کلهه و عتاب بن اسید حاکم مکه و امیر حجاج با «زهر» و در دو شهر دور از هم و در همان روز بر نیرومندی مؤسسه بزرگی در آن لحظه دلالت می کند.

و این مؤسسه ترور مهمترین مؤسسه در حزب قریش بود. و سه یهودی پیشین عبدالله بن سلام و محمد بن مسلمه و زید بن ثابت از جناح عمر و عثمان بودند.<sup>(۱۲۱)</sup>

زید بن ثابت چندین بار در زمان عمر و عثمان و در هنگام غیبت آن دو حاکم مدینه شد و این، اعتماد آن دو را به زید، ثابت می کند. و ابوبکر نیز به عتاب بن اسید اموی اعتماد زیادی می کرد، همچون اعتماد عمر بر معاویه بن ابوسفیان. بطوریکه در سال دوم خلافت ابوبکر عتاب اسید اموی را سرپرست حجاج قرار داد.

عروه بن زبیر می گوید: ابوبکر یکسال عمر بن خطاب را امیر حج قرار داد. و در سال دوم عتاب بن اسید قریشی.<sup>(۱۲۲)</sup>

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

یعنی ابوبکر عمر را از اماره حج عزل کرد و به جای او عتاب را قرار داد و همین امر اهمیت زیادی در رابطه این دو با یکدیگر با خلیفه داشت، و سبب بهم خوردن رابطه آن دو با هم شد و کشته شدن عتاب اموی را در پی داشت.

از آنجا که امیر حجاج طبق معمول جانشین خلیفه بود حضرت علی(ع) در سال ۹ هجری به امر خداوند امیر حجاج بود روزی که خداوند به پیامبرش فرمود: از تو ادا نمی شود مگر خودت یا مردی از خانواده بود. (۱۲۲) و عمر بن خطاب عبدالرحمن بن عوف را برای امیری حجاج فرستاد به اعتبار او که خلیفه دوم بعد از عثمان بن عفان است. (۱۲۳)

امویان به سه حزب تقسیم می شدند و از میان آنها عده ای یاری دهندگان علی بن ابی طالب(ع) بودند مثل خالد و عمر و ابان اولاد سعید بن عاص، و عده ای یاران ابوبکر مثل عتاب بن اسید اموی (حاکم مکه). و عده دیگر همپیمانان عمر بن خطاب که بیشتر از همه بودند، از آن جمله عثمان بن عفان، ابوسفیان و پسرانش، یزید، عتبه، معاویه، ولید بن عقبه، سعید بن عاص. افراد گروه اول با ترور و شهادت در جبهه های جنگ به قتل رسیدند بدین صورت که حکومت آنها را در جنگهای مختلف به منظور راهی حکومت از آنها شرکت می داد. و گروه دوم و سوم از میداین جنگ دور بودند.

عمر و اعوانش از عتاب بن اسید اموی بوسیله زهر خلاص شدند و افراد گروه سوم که با عمر در وزارت و حکومت شهرها همکاری داشتند باقی ماندند تا زمانیکه عمر کشته شد و خلافت و وزارت و فرماندهی ولایتها بدست آنان افتاد. و ثابت شد که ابوبکر و دوستش عتاب بن اسید اموی طعمای مسموم خوردند و مردند. (۱۲۵)

واقفی درباره مرگ ابوبکر و عتاب گفته، همانطور که پسر عتاب می گوید آن دو در يك روز مردند. محمد بن سلام و دیگران می گویند خبر مرگ ابوبکر روزیکه عتاب بن اسید را دفن کردند به مکه رسید. (۱۲۶)

صفدی از عتاب بن اسید نقل کرده: از طرف ابوبکر امیر مکه بود و با ابوبکر در يك روز مرد و آن روز، هشت شب مانده به جمادی الآخر سال ۱۳ هجری. (۱۲۷)

و امویان برای تغییر بعضی حقایق این حادثه شوم تلاش کردند. و گفتند: عتاب تا سال ۲۲ هجری زندگی کرد، یعنی آنکه در سال ۱۳ هجری نمرده است. ولیکن این حجر این را نپذیرفت و گفت: محمد بن اسماعیل از راویان این سخن است و او پسر حذافه سهمی است و برای همین روایتش را ضعیف می دانند. (۱۲۸)

به نظر می رسد که طراحان قتل ابو بکر، نقشه قتل او را در مدینه و عتاب را در مکه همزمان طراحی کردند. و این دلالت بر قدرت تشکیلات تروریستی آنها دارد.

## برکناری و ترور خالد بن ولید

عمر در پی کشته شدن مالک بن نویره و یارانش توسط خالد و زنا کردن خالد با همسر مالک، درخواست قتل خالد بن ولید را کرد ولی با آنکه رفتار خالد بسیار ناشایست و زشت بود ابوبکر مخالفت نمود.

عمر نیز پس از رسیدن به ریاست اولین کاری که کرد بر کناری خالد بود. وی سپس در سال ۲۱ هجری خالد را در حصص کشت (۱۲۹). خالد بن ولید از خطرناک ترین دشمنان عمر بود و فرماندهی بزرگ ترین لشکر عراق را نیز در دست داشت.

## برکناری و ترور شرحبیل بن حسنه

دومین فرمانده نظامی در عراق نیز شرحبیل بن حسنه بود که جزو مهاجران حبشه هم به شمار می رفت. وی از اولین مسلمانان و از سرداران فتح عراق بود و ابوبکر وی را به فرماندهی یکی از لشکرهای عراق گمارده و به او اعتماد ورزید؛ لیکن عمر اقدام به برکناری شرحبیل کرد و سپاهش را بین سه فرمانده تقسیم کرد.

شرحبیل گفت: ای خلیفه مسلمانان! آیا من ناتوان هستم یا خیانت کرده ام؟  
عمر گفت: هیچکدام.

شرحبیل گفت: پس چرا مرا برکنار کردی؟

عمر گفت: در شرایطی که بهتر از تو سراغ دارم برایم سخت است که تو را فرمانده سپاه قرار دهم.

شرحبیل گفت: ای امیر مؤمنین! پس در بین مردم برایم عذری موجه بیان کن.

عمر گفت: به زودی چنین خواهم کرد؛ البته اگر غیر از این برخورد را داشتی چنین نمی کردم (۱۳۰).

سپس عمر برخاست و برایش اعاده حیثیت نمود.

لازم به ذکر است که شرحبیل آن طور که عمر گفت نبود: شرحبیل تمام اردن - به جز منطقه طبریه - را به طور «عنه» ولیکن بدون جنگ و خون ریزی فتح کرد و ساکنان طبریه نیز با او مصالحه کردند (۱۳۱).

بدین ترتیب، شرحبیل از اولین مسلمانان و از مجاهدان اسلامی و نیز فرماندهان با تدبیر به شمار می رفت، ولی با این وجود، عمر وی را از مسوولیت و فرماندهی برکنار کرد!

عمر، عمروبن عاص را به جای شرحبیل گمارد و عمروبن عاص نیز شایعاتی بر ضد شرحبیل پخش کرد تا کاری را که عمر بر ضد شرحبیل آغاز کرده بود تکمیل گرداند.

شرحبیل گفت: عمروبن عاص دروغ می گوید؛ زمانی که من از اصحاب رسول خدا(ص) بودم عمرو، از شتر خاندانش نیز گمراه تر بود. (۱۳۲)

پس از آن که شرحبیل از فرماندهی سپاه دوم عراق برکنار شد و شایعات فراوانی بر ضدش پخش شد، بالاخره در شام به همراه بلال و یارانش کشته شد. (۱۳۳)

## برکناری و ترور مثنی بن حارثه شیبانی

عمر، سومین فرمانده نظامی عراق را نیز برکنار کرد؛ یعنی مثنی بن حارثه شیبانی که با دست خط ابوبکر به این سمت گمارده شده بود. (۱۳۴)



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عمر او را برکنار کرد، و ابو عبیده ثقفی را به جایش منصوب نمود. و سعد بن ابی وقاص فرماده کل شد. این فرماندهان شهیر، در زمان ریاست عمر به قتل رسیدند؛ زیرا مثنی در جنگ جسر با ایرانیان شرکت کرد پس از مدتی به گونه ای مشکوک مرد. خالد بن ولید و شرحبیل بن حسنه به ابو عبیده بن جراح - فرماندار شام - پناه بردند و معاذ بن جبل و بلال نیز بدان ها پیوستند، و گروهی منسجم را بر ضد عمر تشکیل دادند و همه کشته شدند.

### برکناری و ترور ابو عبیده بن جراح

عمر، فرمان دار شام ابو عبیده را که با دست خط ابوبکر به این سمت گمارده شده بود برکنار کرد و معاویه بن ابی سفیان را به جایش منصوب نمود.<sup>(۱۳۵)</sup> این برکناری، مقدمه ترور ابو عبیده شد. هر برکناری در زمان عمر، تروری را در پی داشت و این یکی از سیاست های مشهور عمر بود. وی خالد بن ولید و مثنی بن حارثه شیبانی و عتبه بن غزوان و شرحبیل بن حسنه و ابو عبیده و معاذ بن جبل را برکنار و همگی این افراد پس از برکناری در زمان عمر به قتل رسیدند. از دیگر افرادی که عمر برکنار کرد ولی کشته نشد انس بن مالک است که از این قاعده مستثنا ماند. ابن جراح و معاذ و شرحبیل و بلال همگی در یک زمان به قتل رسیدند، و دولت عمر اعلام کرد بلال و یارانش در اثر نفرین عمر به قتل رسیدند!

بلال از هم فکران ابوبکر نبود بلکه مخالف او نیز بود؛ جاحظ می گوید: بلال و عمار، ابوبکر و عمر را به رسمیت نمی شناختند و رد می کردند.<sup>(۱۳۶)</sup> بلکه بلال از مخالفان سرسخت عمر بود و کسانی را که با عمر درگیری داشتند پناه می داد. گویند که عمر گفت: خدایا! مرا از شر بلال و یارانش رها کن. یک سال نشد که بلال و یارانش مردند!<sup>(۱۳۷)</sup>

دولت عمر شك داشت که مردم پذیرفته باشند که این تعداد فراوان از صحابه بزرگ، هم زمان و با مرگ طبیعی از دنیا رفته باشند. مرگ مخالفان به طور هم زمان و دسته جمعی چند بار اتفاق افتاد؛ از جمله آن که ابوبکر و بزشک مشهورش و عتاب والی او در مکه، همگی در یک روز مردند؛ بلال و یارانش در شام، به طور هم زمان کشته شدند؛

معاویه بن ابی سفیان (والی شام از جانب عمر) دستور عمر در ترور دشمنانش را اجرا می کرد!! و دعای عمر مستجاب می شد!! و کسی را یاری مقابله با ترورهای ابو سفیان نبود.

عمر و هوادارانش به دو سبب توانستند بر ابوبکر و طرفدارانش پیروز شوند:

۱ - هواداران عمر از هواداران ابوبکر زرنکتر و سیاست مدارتر بودند؛ افرادی چون معاویه و مغیره و عمرو بن عاص و عبدالله بن ابی ربیع جزو یاران عمر بودند؛<sup>(۱۳۸)</sup>  
۲ - ابوبکر و طرفدارانش در فکر پیروزی های خارجی و فرماندهی ارتش بودند در حالی که عمریان به مسایل امنیتی و اداری و سیاسی می اندیشیدند.

برای کاستن از قدرت سیاسی گروه ابوبکر، عمر در اولین روز ریاست خود خالد بن ولید را برکنار کرد و خالد تنها پس از آن که برکنار شد از مرگ ابوبکر مطلع گشت<sup>(۱۳۹)</sup>. و وی در سال ۲۱ هجری به طرز مشکوکی مرد. عمر انس بن مالک را که از طرف ابوبکر والی بحرین بود نیز برکنار کرد و ابوهریره را به جای او گمارد و انس همچنان از هواداران و دوست داران ابوبکر باقی ماند.<sup>(۱۴۰)</sup>

پرونده «مرگ سریع» تنها در مورد ابوبکر و والیان و فرماندهان او اجرا نشد بلکه ابوقحافه را نیز دریافت. وی بیش از شش ماه و چند روز پس از پسرش زنده نماند و بالاخره در محرم سال چهاردهم در مکه مرد.<sup>(۱۴۱)</sup> خاندان ابوبکر از خانواده هایی بودند که به عمر طولانی معروف گشته اند و اگر ترور نمی شد بیشتر از این زنده می ماند، لیکن او و فرزندان ترور شدند!

این گزارشات در مجموع چنین می نمایاند که عزل ها و قتل های این افراد در یک راستا و با یک دستور و از جانب کسی که از این کارها بهره می برده است انجام می شده است.

و این افراد عمر و عثمان و ابوسفیان و معاویه و ابوهریره و ابن عاص و ابن عوف و زید بن ثابت و محمد بن مسلمه بوده اند و پس از طرد یاران ابابکر، عمر خلیفه شد و عثمان نیز جانشین او گشت و ابن عوف نیز به نیابت عثمان دست یافت، و معاویه چهارمین نفر این گروه برای خلافت بود!

### چرا ابوبکر را شب هنگام به خاک سپردند؟

مردم از دفن شبانه خودداری می کرده اند، لیکن پس از مرگ ابوبکر و دو دوستش به وسیله سم، ابوبکر را شبانه به خاک سپردند.<sup>(۱۴۲)</sup>

وی در شب سه شبانه مرد و براساس اخبار، پیش از آن که مردم صبح کنند به خاک سپرده شد<sup>(۱۴۳)</sup> و عمر بن خطاب بر وی نماز گزارد.<sup>(۱۴۴)</sup>

عایشه می گوید: ابوبکر شب هنگام مرد و پیش از آن که صبح کنیم دفن شد.<sup>(۱۴۵)</sup> ابن جوزی همچنین می گوید: ... آن گاه شبانه دفن شد.<sup>(۱۴۶)</sup>

عملیات دفن سریع ابوبکر در شب و فاش سبب شد تا مسلمانان نتوانند در مراسم دفن حضور یابند و آخرین نگاه را بر جنازه و چهره او اندازند.

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سرعت برق آسا در دفن او و بهره گیری از پوشش شب و خواب بودن مردم، این را ثابت می کند که عملیات قتل ابوبکر و دو دوستش یک جریان سیاسی و از جانب بزرگانی بوده است که مسؤلیت سیاسی داشته اند. اگر یهودیان او را می کشتند دولت ترسی از این جریان نداشت، و او را شتابان به خاک نمی سپرد و نام قاتل او را اعلام می کرد و با قصاص قاتل او خانواده ابوبکر را دلداری می داد؛ لیکن این امور انجام نشد و بدون هیچ دلیلی، یهودیان را متهم به این قتل کردند و به همین اتهام نیز بسنده نمودند!

و در باره چگونگی مرگ ابوبکر به عایشه دروغ گفتند<sup>(۱۴۷)</sup>.

## چرا از برگزاری مجلس عزای برای او جلوگیری شد؟

پس از مسمومیت و مرگ ابابکر، عایشه و ام فروه دختر ابی قحافه مجلس عزایی در روز دفن ابوبکر برپا کردند، عمر به آن مجلس هجوم برد و بدون اجازه مردانی را وارد مجلس زنانه کرد، و ام فروه را با چوب دستی اش زد و بالاخره آن مجلس را بر هم زد.<sup>(۱۴۸)</sup>

حوادث این گونه تنظیم شده بود:

کشتن ابوبکر به وسیله زهر.

به خاک سپاری شبانه.

جلوگیری از عزاداری برای او.

برکناری و کشتن یاران و پزشک مخصوص ابابکر.

کودتای برق آسا و ترور ابوبکر اثر سهمگین بر خانواده اش گذاشت به طوری که ابوقحافه نیز پس از چند ماه مرد.<sup>(۱۴۹)</sup>

## ارتباط بین خانواده ابوبکر با عمر و عثمان

پس از کشته شدن ابوبکر رابطه خانواده ابوبکر با عمر و عثمان بسیار به وخامت گرایید؛ به طوری که رابطه عبدالرحمان بن ابوبکر با عمر و عثمان به جایی رسید که عمر او را مورچه بد خطاب کرد<sup>(۱۵۰)</sup>.

و در دستگاه حکومتی عمر و عثمان راه نیافت، و درخواست او از جانب عمر و عثمان پذیرفته نشد؛ برای مثال:

وقتی که عبدالرحمان برای حطینه شاعر شفاعت کرد تا از زندان آزاد شود عمر نپذیرفت ولی پس از درخواست عمرو بن عاص، او را آزاد کرد!<sup>(۱۵۱)</sup>

و عمر، با همسر سابق عبدالله بن ابوبکر بدون اجازه آن زن ازدواج کرد<sup>(۱۵۲)</sup>.

و ام فروه را به خاطر سوگواری برای ابوبکر به شدت با چوبدستی خود زد و یک چشمش کور کرد.<sup>(۱۵۳)</sup>

خانواده ابوبکر از راههای مختلفی به مقابله با حق کشی های عمر نسبت به ایشان پرداختند.

کینه عبدالرحمان نسبت به عمر افزون شد؛

ام کلثوم دختر ابوبکر از ازدواج با عمر که رنپس شده بود سرباز زد و با طلحه بن عبیدالله (دشمن عمر) ازدواج نمود<sup>(۱۵۴)</sup>؛

عبدالرحمان و عایشه و محمد (فرزند ابابکر) و طلحه (پسر عمویش) اقدام به قیام بر ضد عثمان و کشتن او کردند؛

پس از مرگ عمر، رابطه عایشه و حفصه بسیار بد شد تا جایی که از یکدیگر جدا شدند و تا زمان مرگ حفصه نیز کارشان به صلح نگرایید<sup>(۱۵۵)</sup>.

پس از مرگ ابابکر، ارتباط عایشه و امویان بسیار به وخامت گرایید و با ترور محمد بن ابی ابکر توسط عمرو بن عاص و معاویه شدت یافت به طوری که عایشه در پی هر نمازش این دو تن را نفرین می کرد<sup>(۱۵۶)</sup>.

معاویه همانند عمر اقدام به جلب رضایت عایشه کرد<sup>(۱۵۷)</sup>؛ عمر آن قدر عایشه را ارج نهاد که در زمان پدرش نیز به چنین منزلتی دست نیافته بود؛ زیرا سهمیه اش از بیت المال را بر تمام مردان و زنان مسلمان افزون کرد و مقام صدور فتوا را به او داد. معاویه نیز عطایای فراوانی به عایشه داد ولی پس از آن با ترور عبدالرحمان بن ابی بکر، دوباره عایشه را به خشم آورد<sup>(۱۵۸)</sup>.

وبالاخره پس از قیام عایشه بر ضد امویان، معاویه او را در همان سال که برادرش را کشته بود به قتل رسانید<sup>(۱۵۹)</sup>.

## پزشک ابوبکر را چه کسی به قتل رسانید؟

حکومت ها برای دست یابی به اهداف خود و پنهان داشتن کارهای خود وسیله های مختلفی را به کار می گیرند. پزشکان از بالاترین کسانی هستند که برای ترورها از ایشان استفاده می شود و به بیان دیگر می توان گفت بالاترین شاهد برای کشف جرایم نیز همین پزشکان می باشند.

به همین سبب دوستان قربانیان و حکومت های پیشین، اقدام به قتل این طبیبان می کنند، برای مثال، در تاریخ پزشکان می خوانیم که پزشک پس از آن که امام حسن(ع) را معاینه کرد گفت: «جگر این مرد از زهر پاره پاره شده است».<sup>(۱۶۰)</sup>

دوستان عبدالرحمان بن خالد بن ولید اقدام به قتل ابن اثال نصرانی (پزشک) کردند که به دستور معاویه عبدالرحمان را کشته بود<sup>(۱۶۱)</sup>؛

پزشک نصرانی در زمان هارون الرشید نیز پس از مشاهده جنازه مطهر امام موسی بن جعفر(ع) به مردم گزارش داد و خبر از کشته شدن آن حضرت به وسیله زهر داد... .

هم چنین جمال الدین افغانی بوسیله پزشکی که سلطان عثمانی فرستاده بود کشته شد.

پس از آن که ابوبکر مسموم و بیمار شد<sup>(۱۶۲)</sup>، حارث بن کله، پزشک مشهور عرب علت را دریافت؛ زیرا مردم از ابوبکر پرسیدند که آیا پزشک (حارث) را حاضر کنیم؟

گفت: او مرا معاینه کرده است.

گفتند: چه گفته است؟

گفت: گفته است هر کاری می خواهم انجام بدهم.

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

زیرا این مسمومیت علاجی نداشته است؛ ابن کلدیه به ابوبکر گفت: «غذای مسمومی را خورده ای که یک سال تمام در سم ماند و ترا خواهد کشت.»

ابن کلدیه پزشک نیز از آن زهر خورد و مرد؛ دولت عمری ابوبکر را شبانه به خاک سپرد و وصیت نامه ای به دست عثمان برایش ترتیب داد.

## عمر، گروه مخالف حکومت ابوبکر از حزب قریش را معرفی کرد

عمر گفته است: به خدا سوگند اگر از زیدبن خطاب و یارانش پیروی می کردم، ابوبکر به هیچ وجه شیرینی ریاست را نمی چشید. (۱۶۳)

ظاهر این سخن آن است که برادرش و یاران او بر ضد ریاست ابوبکر تلاش می کرده اند؛ لیکن او به نظرات این گروه اشاره ای نکرده است که آیا خواستار خلافت حضرت امیرالمؤمنین (ع) بوده اند یا خواهان حکم عمر؟! عمر بن خطاب، خودش نیز از مخالفان حکومت ابوبکر بود و تصریح می کند: وای بر شخص بی ارزش بنی تیم که با ستمکاری بر من پیشی گرفت و مرا از آن دور کرد. (۱۶۴)

به همین جهت، عمر جزء اولین گروهی که با ابوبکر بیعت کردند نبود بلکه بشیربن سعد و مغیره بن شعبه و اسیدبن حضیر و ابوعبیده بن جراح، اولین بیعت کنندگان بودند! (۱۶۵)

از این بالاتر آن که عمر در سقیفه دعوت به بیعت با ابن جراح کرد ولی ابن جراح این کار را زشت شمرد و نپذیرفت. عمر در سقیفه به ابن جراح گفت: دستت را بگشا تا با تو بیعت کنیم. او گفت: ای عمر! از ابتدای اسلامت ندیده بودم خلاف کنی؟ آیا با وجود صدیق (ابابکر) می خواهی با من بیعت کنی؟! (۱۶۶)

عمر گمان می کرد اگر ریاست را به ابن جراح پیشنهاد کند و از ابوبکر کنار جوید، ابن جراح از او سپاسگزاری می کند و آنرا به خود عمر می دهد لیکن این تلاش ناکام ماند و بالاخره کینه خود را نسبت به ابن جراح آشکار کرد و او را از حکومت شام بر کنار کرد و معاویه را به جایش گماشت (۱۶۷).

اشعث بن قیس نیز با ریاست ابوبکر مخالف بود؛ وی به عمر گفت: به خدا سوگند تنها بدان سبب با تو مخالفت کردم که ابوبکر بر تو پیشی گرفت و تو از او در مقام دولت عقبتر هستی. (۱۶۸)

## دو توطئه چینی از جانب اشعث

اشعث بن قیس بن معدی کرب، رئیس قبیله ینده اهل یمن، و از سرکشان عرب، مردی حیلہ گر و از سرکشان بود. محمد بن شهاب زهری جریان اسلام آوردن او را بازگو کرده می نویسد:

اشعث با پیش از ده تن از سواران قبیله کنده در مسجد نزد رسول خدا (ص) مشرف شد. آنان خود را به زیبایی آراسته بودند. رسول خدا (ص) به ایشان فرمودند: آیا مسلمان نشده اید؟! عرض کردند: چرا.

فرمود: پس این چه وضعیتی است که دارید؟

آنان زیور آلات را افکندند، و هنگامی که قصد بازگشت داشتند ده اوقیه به ایشان عطا فرمود و به اشعث دوازده اوقیه بخشید. (۱۶۹) در مورد ارتداد این ها از اسلام، دو روایت است:

۱ - فرماتدار حضر موت، زیدابن لبید، بچه شتر ماده ای را که بزرگ کوهان و از بهترین شترها به حساب می آمد فراز آن یک جوان کنده بود نگرفت و وقتی که آن را وارد شتران زکات کرد و بر آن علامت نهاد، آن نوجوان ناراحت شده و نزد حارثه بن سرقه بن معدی کرب رفت و دادخواهی کرد و گفت فلان شترم را به عنوان زکات برداشته اند ترا به خدا سوگند می دهم به خاطر خویشاوندی که با هم داریم آن را باز پس گیری؛ زیرا آن شتر را از همه شترانم بیشتر دوست می دارم. حارثه با آن نو جوان نزد زیاد رفت و از وی درخواست کرد آن شتر را باز گرداند و شتری جای آن بگیرد ولی زیاد نپذیرفت. این کار زیاد باعث شد که قبیله بنی معدی کرب مرتد شوند حارثه بن سراقه کنده گفت:

تا هنگامی که رسول خدا (ص) در بین ما بود از او اطاعت کردیم، حالا ای بندگان خدا! ابوبکر چه حقی دارد؟! (۱۷۰)

مسلمانان به محاصره قلعه آنان شتافته و مردان را کشتند و زنان را اسیر کرده و اموالشان را به غنیمت بردند، در این حال، اشعث بن قیس پایین آمد و درخواست امان برای خود و مال خود را کرد و مسلمانان نیز به او امان دادند و وی را نزد ابوبکر بردند.

اشعث از ابوبکر درخواست کرد تا بر او منت نهد و خواهرش ام فروه را به عقد او درآورد و ابوبکر نیز چنین کرد. مسلم بن صبیح سکونی در این مورد سرود:

اشعث، با نیرنگ به اربابش پاداش داد؛ او برادرانی دارد که همانند اویند. چنین کسی دیگر امین نیست، چون به شما نیرنگ زده است. (۱۷۱)

ابن سعد می گوید: اشعث بن قیس کسی است که رهبری قبیله کنده را به عهده داشت و آنان را مرتد کرد.

امروالقیس به او گفت: گمان می کند کارگزار رسول خدا ترا رها کرد که به کفر برگردی؟! اشعث پاسخ داد: کدام کارگزار؟

امروالقیس گفت: زیدابن ولید.

اشعث خنده تمسخر آمیزی کرد و گفت: آیا زیاد می خواهد او را اجیر خود کنم؟! امروالقیس گفت: به زودی خواهی دید. (۱۷۲)

در زمانی که اشعث مرتد شده بود، برای پیامبر دروغین سجاح دختر حارث تمیمی که با پیامبر دروغین دیگر مسیلمه کذاب ازدواج کرد (۱۷۳) تبلیغ می کرد، و به همین جهت وقتی اشعث از زیاد تقاضای امان کرد، زیاد پاسخ داد: به هیچ وجه ترا امان نمی دهم؛ سر

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

پس از آن که ابوبکر اشعث را بخشید و خواهرش را به عقد او درآورد، با ابوبکر نیز نیرنگ کرد؛ زیرا عمر می گوید: به اشعث گفتم: ای دشمن خدا! پس از مسلمان شدن کافر شدی و مرتد گشتی؟ اشعث به گونه ای در من نگریست که فهمیدم می خواهد سخنی را پنهانی با من مطرح کند. پس از این ماجرا مرا در کوچه های مدینه دید و گفت: این حرف را تو زده ای؟! گفتم: آری ای دشمن خدا؛ بدتر از این را هم می گویم.

گفت: پاداش خوبی به من نداده ای. گفتم: چرا پاداش خوب از من می خواهی؟ گفت: من از این مرد (ابابکر) پیروی نکردم؛ به خدا سوگند تنها دلیل برای مخالفت با او پیش افتادنش بر تو بود و این که تو با او مخالفت کردی؛ اگر هم تو با او دوست و همراه می بودی من با تو مخالفت نمی کردم. گفتم: همین طور است؛ حالا چه دستور می دهی؟ گفت: حالا وقت دستور دادن نیست، بلکه وقت صبر و بردباری است. اشعث رفت و من نیز رفتم.

اشعث، زبیرقان بن بدر را دید و ماجرای من و خودش را بازگو کرد و این ماجرا بگوش ابوبکر رسید، و ابوبکر کسی را فرستاد و مرا به شدت سرزنش کرد.<sup>(۱۷۵)</sup>

این ماجرا ثابت می کند که درگیری بر سر ریاست بین ابوبکر و عمر با شروع ریاست ابوبکر آغاز شد؛ چرا که ارتداد اشعث و قبيله كنده در ابتدای سلطنت ابو بکر رخ داد.

در ماجرای اخیر ابوبکر فهمید که برای بار دوم از اشعث فریب خورده است. به همین جهت پیش از وفاتش گفت: ای کاش وقتی اشعث را اسیر کرده و نزد من آورده بودند او را می کشتم و خجالت نمی کشیدم؛ زیرا من از او شنیدم و دیدم که به انجام هر ستم و بدی کمک می کند.<sup>(۱۷۶)</sup>

نیرنگ اشعث بن قیس نسبت به ابوبکر برای بار دوم موجب شد تا جزو حزب عمر و عثمان شود و به مقصود خود نیز دست یابد، زیرا از طرف عثمان به عنوان فرمان دار آذربایجان<sup>(۱۷۷)</sup> انتخاب شد با آن که ابوبکر به او هیچ پستی نداده بود. از کارهایی که اشعث بر ضد امیرمؤمنان حضرت علی بن ابیطالب (ع) انجام داد می توان موارد زیر را برشمرد:

- ۱ - وادار کردن آن حضرت به پذیرش حکمیت در جنگ صفین<sup>(۱۷۸)</sup>؛
- ۲ - شرکت در کودتا بر ضد آن حضرت که منجر به شهادت آن امام عزیز شد؛<sup>(۱۷۹)</sup>
- ۳ - دخترش جعده، حضرت امام حسن بن علی (ع) را مسموم کرد و موجب شهادت آن امام عزیز شد...<sup>(۱۸۰)</sup>

از لابلای اعترافات عمر در می یابیم که اشعث بن قیس اولین کسی بوده است که عمر را دعوت به کودتا بر ضد ابوبکر کرد، و این فراخوانی در همان ابتدای سلطنت ابوبکر رخ داد.

اشعث اسلام آورد و سپس مرتد شد و نیز فتنه ای برانگیخت تا ابوبکر برکنار و کشته شود. هم چنین در جریان حکمیت در جنگ صفین شرکت فعال داشت و در کودتای ناجوانمردانه بر ضد امام علی (ع) نیز سهم به سزایی ایفا کرد و کارهایش همانند شیوه خیانت و حيله گری های حزب قرشی بود.

درمورد جریان ترور امام علی (ع) می خوانیم: آن حضرت هنگام طلوع فجر روز جمعه ۱۹ رمضان به دست عبدالرحمان بن ملجم مرادی ترور شد و به شهادت رسید؛ وردان بن مجالد (از قبيله تيم الریاب)، شبيب بن بجره، اشعث بن قیس و نیز قطام دختر أخضر، عبدالرحمان را یاری دادند. آن ملعون، با شمشیری زهرآگین بر سر مبارک آن سرور کاینات فرود آورد و يك روز و اندی پیش نگذشت که به شهادت رسید.<sup>(۱۸۱)</sup>

### افراد حزب قریش دو دسته شدند

پس از رئیس شدن ابابکر، افراد حزب قرشی دو دسته شدند؛ برخی به یاری ابوبکر پرداختند، همانند: عتاب بن اسید اموی، خالد بن ولید مخزومی، عكرمه بن ابی جهل، ابو عبیده بن جراح، مثنی بن حارثه شیبانی، معاذ بن جبل، انس بن مالك، طلحه بن عبدالله و شرحبیل بن حسنه و برخی نیز عمر را تأیید می کردند، همانند: عثمان بن عفان، ابوسفیان و فرزنداناش معاویه، یزید و عتبه، ولید بن عقبه بن ابی معیط، سعید بن عاص، ابوهریره، عبدالرحمان بن عوف، مغیره بن شعبه، ابوموسی اشعری، عمرو بن عاص و عبدالرحمان بن ابی ربیع (والی یمن از طرف عمر).

روایتی که حکایت از وصیت ابوبکر در مورد جانشینی عمر می کند از سوی عثمان بن عفان و عبدالرحمان بن عوف است که هر دو با عمر هم پیمان شده بودند تا خلافت را بین خود دست به دست کنند به این شکل که ابتدا عمر، سپس عثمان و پس از او ابن عوف رئیس بشود.

به همین خاطر ابوهریره آن چه را در سرزنش و بدگویی ابوبکر شنیده بود نقل می کرد ولی در مورد عمر پنهان کاری می کرد؛ برای مثال جریانی را نقل کرده است که حاکی از رضایت پیامبر (ص) نسبت به لعن و دشنام به ابوبکر است؛ ابوهریره روایت می کند:

مردی ابوبکر را دشنام می داد در حالی که پیامبر (ص) نشسته بود و از این کار شگفت زده شد و تبسم فرمود.<sup>(۱۸۲)</sup> ابوبکر، ابوهریره را رها کرده و هیچ پستی در دستگاه حکومتی اش به وی نداد. ولی انس بن مالك را والی بحرین کرد. ابوهریره از او جدا شد، و جریاناتی را که به زودی بیان می شود فاش کرد.<sup>(۱۸۳)</sup>

وقتی عمر به ریاست رسید انس را از حکومت بحرین برکنار کرد و ابوهریره را به جای او گمارده.<sup>(۱۸۴)</sup> انس بن مالك جریانی را بازگو می کند که عثمان به عفان را رسوا می سازد؛ در کتاب صراط المستقیم آمده است:

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

احمد در مسندش از انس نقل کرده است که وقتی رقیه دختر پیامبر(ص) در اثر ضرب و شتم شوهرش عثمان، از دنیا رفت، پیامبر(ص) عثمان را پنج مرتبه لعنت فرمود و بیان داشت:

کسی که دیروز با کنیز همسرش نزدیکی کرده است با ما همراه نشود. پس جماعتی برگشتند و عثمان به بهانه درد شکم برگشت. (۱۸۵)

انس بن مالک نقل کرده است، که ایشان دیده است که عمر به زور ابوبکر را بر روی منبر نشانده. (۱۸۶)

ارتباط خالد بن ولید با عمر و عبدالرحمان نیز بسیار بد بود و تا هنگام ترور خالد در شام ادامه یافت. (۱۸۷)

این حادثه در واقع انقلابی دوم در پی انقلاب سقیفه به شمار می رود؛ در سقیفه مقرر شده بود که ابتدا ابوبکر، سپس عمر و پس از او ابن جراح رئیس باشند.

عبدالرحمان نقل کرده است که ابوبکر به او گفته است: در مورد عمر برایم بگو.

گفتم: هر چه بخواهم بگویم خودت بهتر می دانی.

گفت: با این حال، خودت بگو.

گفتم: به خدا سوگند بهتر از آن است که تو در باره او می اندیشی.

عثمان به عفان نیز می گوید: در مورد عمر به ابوبکر گفتم: بارها! آن چه من درباره او می دانم این است که نهانش از آشکارش

بهتر است و کسی بهتر از او در بین ما نیست.

ابوبکر نیز گفت: خدایت بیمارزد؛ به خدا سوگند اگر عمر را ترک کردم به جز تو به کسی دیگر نمی دهم. (۱۸۸)

از این روایت در می یابیم که ابوبکر در مورد عمر به بدی می اندیشیده است و همانند گذشته نسبت به او خوش گمان نبوده است؛ به همین دلیل است که ابن عوف می گوید: عمر بهتر از آن است که تو می اندیشی.

و از روایت عثمان در می یابیم که عثمان با یک تیر دو نشان زده است؛ زیرا ابتدا جانشینی عمر برای ابوبکر را ثابت کرده است و

سپس خلافت را برای خود از زبان ابوبکر نقل کرده است. بدین سان، بدون آنکه نامی از ابا عبیده بیاورد و او را از ریاست برکنار نمود. این در حالی است که ابابکر، عتاب بن اسید و ابو عبیده را بر عمر و عثمان برتری می داده است. (۱۸۹)

عبدالرحمان بن عوف نقل می کند که ابوبکر در بیماری نهایی اش گفت: من بهترین کسی را که از شما می شناختم برای خلافتتان

معرفی کردم ولی هر یک از شما به دماغش باد کرده و می خواهد خودش خلیفه شود.

روایتی دروغین نیز از زبان انس بن مالک - که با حکم ابوبکر والی بحرین بود - در مورد وصیت ابوبکر نسبت به خلافت عمر

آورده اند:

... ابوبکر گفت: بدانید که من بسیار علاقمند بودم تا غنیمت های مسلمانان را به ایشان باز گردانم؛ پس هر چه نزد ماست برگزید و

به عمر برسانید... بدین ترتیب دانستند که عمر را جانشین خود کرده است... (۱۹۰)

این روایت دروغ است، در حقیقت، انس هنگام مرگ ابوبکر در مدینه نبود، بلکه فرماندار بحرین بود و از جانب ابوبکر در آن جا به سر می برد.

پس از مرگ ابوبکر و رئیس شدن عمر، عمر کسی را فرستاد تا اموال و دارایی هایی را که انس برای خود گرد آورده بود از وی بستاند و او را بدین سان از حکومت بحرین برکنار کرد (۱۹۱) و اباهیره را به جایش گماشت.

یکی دیگر از دلایل های تقسیم شدن حزب قریش به دو جناح مخالف نیز درگیری شرحبیل بن حسنه با عمرو بن عاص است. (۱۹۲)

## سبب ترور ابوبکر چه بود؟

عمر و امویان دریافته بودند که ابوبکر به زودی جانشینی خود را از عمر می ستاند و به یکی دیگر از اعضای حزب قریش می سپارد و در رأس نامزدان جانشینی ابابکر، ابو عبیده قرار داشت.

مغیره بن شعبه می گوید:

برخی از جانشینی عمر ناخرسند بودند و می خواستند آن را از او بستانند، ولی ناکام ماندند (۱۹۳). عبدالرحمان بن ابی ابریک یکی از مخالفان سرسخت جانشینی عمر بود. (۱۹۴)

طلحه بن عبدالله تیمی (عموزاده ابابکر) نیز با ریاست عمر مخالف بود؛ زیرا به ابوبکر گفت: آیا کسی را به عنوان رئیس پس از خود بر ما می گماری که بسیار عصبانی و بداخلاق است؟! (۱۹۵)

شگفت انگیزتر آن که خود عمر نیز از رسیدن به ریاست ناامید شده بود (۱۹۶)؛ وی می گوید:

... زیرا ابابکر، خلافت را به من واگذاشت مگر پس از مایوس شدن من از خلافت و این نشان می دهد که عمر بعد از مایوس شدن از ریاست اقدام به ترور ابوبکر کرد.

بدین سان، عمر از جانشینی ابوبکر ناامید شده بود.

اگر نیرنگ عمر و عثمان برای برکناری ابوبکر از خلافت به کار بسته نشده بود، ابوبکر و دوستانش یعنی ابو عبیده بن جراح فهری، عتاب اموی، خالد بن ولید مخزومی و عکرمة بن ابی جهل مخزومی خلافت را دست به دست می گردانند.

حیله عمر یعنی ترور ابوبکر در پاسخ حیله ابوبکر در سقیفه انجام شد؛ عمر در مورد نقش ابوبکر در سقیفه می گوید:

واقیعت آن است که آن مرد (ابابکر) با من نیرنگ به کار برد و به همین سبب من نیز او را فریب دادم (۱۹۷).

عمر اعتراف می کند که ابابکر، نه به صورت گفتاری و نه به صورت نوشتاری او را به عنوان جانشین خود معرفی نکرده است؛ وی می گوید:

(ابوبکر) گفت: بلکه آن شیوه (گذشته) را ادامه خواهیم داد و تا چند روز دیگر تو رئیس می شوی؛ با این کلام ابابکر، من گمان کردم

که در اولین نماز جمعه، ریاست را به من می دهد، ولی او خود را به حالت فراموشی زد. به خدا سوگند پس از این جریان تا زمان هلاکتش در مورد من سخنی نگفت. (۱۹۸)

ابوبکر عمر را متهم به مسموم کردن خویش می کند و پشیمان است که چرا او را در مدینه نگاه داشته و در کنار خود باقی نهد است. ابوبکر در آخرین روزهای خود گفت:

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سه کاری ترک کردم و آرزویم این است که آنها را انجام می‌دادم:  
آرزو دارم که ای کاش وقتی خالد بن ولید را به شام گسیل داشتیم عمر بن الخطاب را نیز به عراق روانه می‌کردم... (۱۹۹)  
ظاهر جریان آن است که امویان در مورد کشتن ابوبکر اصرار داشتند؛ زیرا بر اساس توافقی که در سقیفه شده بود، قرار بود خلافت بین ابابکر، عمر و ابن جراح دست به دست شود و در این صورت دست یابی عثمان به خلافت محال بود، به خصوص این که عثمان از عمر پیر تر بود و احتمال داشت زودتر بمیرد.

توافق بر سر دست به دست شدن خلافت بین ابوبکر و عمر و ابن جراح، در بین افراد حزب قریش معروف بود؛ به همین جهت عایشه رنگی مذهبی به این قرار داد زد و حدیثی از زبان رسول خدا(ص) جعل نمود وقتی از او پرسیدند که اگر رسول خدا(ص) می‌خواست کسی را جانشین کند، چه کسی را جانشین می‌کرد؟ گفت:  
ابوبکر را گفتند: پس از او چه کسی را؟  
گفت: عمر را.

گفتند: پس از عمر چه کسی را؟  
گفت: ابوعبیده بن جراح را. (۲۰۰)

امویان به واسطه کودتا بر ضد ابوبکر توانستند عثمان را در مرتبه پس از عمر قرار دهند.  
ابوبکر در روزهای اخیر عمرش آرزو کرد ای کاش عمر را از مدینه به عراق می‌فرستاد؛ ولی آرزوهایش با رسیدن غذای زهرآگین به شکمش بر باد رفت.  
درگیری و رقابت بر سر دست یابی به ریاست ویژگی مشهور در حکومت‌ها و دولت‌های مختلف است که ده‌ها هزار پادشاه و وزیر و کارگزار را قربانی خود کرده است و هر روز قربانی‌های تازه‌ای را نیز می‌گیرد.

### عایشه پدر خود را در حال احتضارش می‌ستاید

هنگام مرگ ابابکر، عایشه اشعاری را برای پدرش می‌خواند که در مورد رسول خدا(ص) سروده شده بود:  
صورتی نورانی دارد که ابرهای بارانی از آن بهره می‌گیرند؛ و یتیمانی و محتاجان را سرپرستی و حمایت می‌کند.  
با شنیدن این اشعار، ابوبکر به عایشه گفت: این توصیفات مخصوص رسول خدا است. (۲۰۱)  
عایشه شعری را در مورد ابوبکر گفت که حکایت از ثروتمندی او می‌کرد در حالی که چنین نبوده، و ابوبکر از خانواده‌ای فقیر و بی‌چیز به شمار می‌رفته است:

چه قدر ناگوار است که ثروت نتواند انسان را در روزی که سینه‌اش تنگ شود یا روزگار برگردد نجات بدهد؛

با شنیدن این شعر نیز ابوبکر گفت: این درست نیست باید اینگونه بگویی:  
(مرگ به حقیقت در رسید همان چیزی که از آن روی می‌گرداندی آمد). (۲۰۲)

تفاوت بین نگرش عایشه و پدرش در این بود که عایشه از دریچه دنیایی می‌نگریست ولی پدرش از دریچه آخرتی می‌نگریست؛ زیرا در حال مرگ بود.

### ترور عتبه بن غزوان، داماد پزیشک ابابکر

ترور حارث بن کله سبب بروز کینه فرزندان نسبت به افراد حزب قریشی شد و در پی انتقام برآمدند. افرادی که فرزندان حارث به شمار می‌رفتند و فرزندان سمیه بودند:

۱- ابوبکره: وی کسی است که در محاصره طائف، وقتی رسول خدا(ص) فرمود: «هر غلامی که نزد من آید آزادش می‌کنم»، ابوبکره (که نامش نُقیع بود و غلام حارث به شمار می‌رفت) نزد آن حضرت آمد.

۲- وقتی نافع نیز خواست نزد پیغمبر برود حارث گفت: تو پسر من هستی، بدین ترتیب اینها به حارث منسوب شدند؛ مادرشان نیز سمیه مادر زیاد بن ابیه بود.

ازده نیز دختر حارث به شمار می‌آمد؛ وی همسر عتبه بن غزوان بود و پس از آن که عتبه فرمان دار بصره شد ازده را نیز با خود برد و برادرش نافع، نُقیع و زیاد نیز به همراهش گسیل شدند. (۲۰۳)

نافع، نُقیع و زیاد از قبیله ثقیف بودند و مغیره بن شعبه از غلامان این قبیله بود.

مغیره با اشتیاق مسلمان نشد بلکه منظورش نیرنگ به اربابانش بود که آنان را کشت و اموالشان را به غارت برد. (۲۰۴)

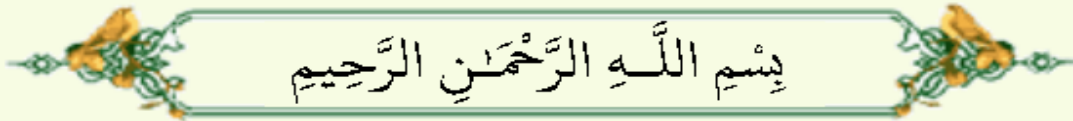
ازدواج عتبه بن غزوان با ازده دختر حارث بن کله و فتح جنوب عراق و بصره به دست او نقش مهمی در ترورش داشته است.  
زیرا عمر و مغیره بن شعبه قرار گذاشتند او را به مدینه دعوت کنند و مغیره را به جای او فرماندار بصره گردانند. عمر او را به مدینه فرا خواند، و پس از رسیدنش به مدینه مغیره بن شعبه را به جای او منصوب کرد، و در مدینه بین ایشان و عمر دعوا شد. و بعد از اینکه ایشان از ولایت طرد شد عمر ایشان را به زور به بصره فرستاد.

عتبه نفهمید که چه نقشه‌ای برایش کشیده اند و پس از روانه شدن به طرف بصره، در میانه راه او را ترور کردند و نتوانست به بصره بازگردد.

وی نیز به دست حزب قریشی کشته شد، چنان که پدر زنش حارث بن کله نیز همین سرانجام را داشت.

عتبه بن غزوان از هواداران عمر نبود و سعد بن ابی وقاص از طرف داران عمر به حساب می‌رفت عتبه فرماندار بصره بود و سعد بن ابی وقاص از کارگزاران او بود. (۲۰۵)

به خاطر کارهایی که سردمداران سلطنت و هواداران ابوبکر می‌کردند، درگیری‌های شدیدی بین دو گروه به وجود آمد عمر، به دلیل آن که اصل و نسب سعد از قریش بود جانب او را گرفت، و عتبه بن غزوان بر عمر اشکال کرد و بیان داشت که او نیز از قریش است. (۲۰۶)



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در حقیقت سعد بن ابی وقاص و عتبه بن غزوان غیر قریشی بودند<sup>(۲۰۷)</sup>؛ زیرا سعد از بنی عذره و عتبه از بنی قیس عیلان، هم پیمان قریش بودند،<sup>(۲۰۸)</sup> لیکن سیاست اقتضا می کرد که عمر آن سخن را بگوید.

بهانه حقیقی عمر این نبود که عتبه قریشی نیست. زیرا مغیره بن شعبه و ابوموسی اشعری نیز غیر قریشی بوده اند؛ بلکه سیاست ایجاب می کرد که سرکردگان سیاست «مصلحت» اندیشی سببهای کارهای خود را پنهان دارند. پس از آن که عتبه بر کنار شد، مغیره بن شعبه به جای او نشست و فرماندار بصره گشت. فرزند خواندگان حارث بن کله، یعنی نافع و نفع و زیاد تصمیم گرفتند از مغیره بن شعبه که به نیرنگ بازی شهرت داشت و دوبار آنان را هدف توطئه های خویش قرار داده بود، انتقام بگیرند.

مغیره کسی بود که گروهی از مردان قبیله ثقیف را در سفر قتل و غارت کرد، و از دست آنان فرار کرده به پیامبر(ص) پناه آورده بود؛ پس از آن نیز به توطئه بر ضد عتبه بن غزوان دست زد و در قتل او شرکت جست.

پس از توطئه ای که مغیره کرد و اربابان خود را کشت و غارت نمود، ثقیفیان و دیگر اعراب او را به مکاری و توطئه چینی می شناختند. ظاهر آن است که وی نقش بسیار مهم در کشتن مخالفان عمر و مخالفان بنی امیه داشته است. پس از تلاش فرزند خواندگان حارث برای انتقام از مغیره، مدرکی به دست آوردند که پرده از یکی از اعمال شنیع و بسیار زشت مغیره بر می داشت و با افشای این مطلب می خواستند بالاخره او را در ازای کشتن عتبه یا حارث و یا افرادی که از بنی ثقیف کشته بود، به قتل برسانند. فرزند خواندگان حارث توانستند مدرکی را که می خواستند به دست آورند؛ نافع، نفع و زیاد و شبل بن معبد با چشم خود دیدند که مغیره با ام جمیل در بصره زنا کرد و این خبر را بین مردم پخش کردند و از امامت مغیره برای نماز جلوگیری کردند و در اثر این کارها وجهه مغیره در بصره بسیار بد شد.

آن چهار نفر شاهد به مدینه رفتند تا در مورد زنای مغیره شهادت بدهند، و مرگ مغیره نزدیک شد ولی قاضی آن جلسه عمر بود. به خاطر علاقه شدیدی که بین عمر و مغیره بود، در آن محاکمه عمر در کنار مغیره بود و از او طرفداری کرد. این جریان، یک مسأله سیاسی شد که ریشه در ترور ابوبکر و حارث داشت و شاخ و برگش نیز کشتن عتبه بن غزوان (فرماندار بصره) بود.

عمر پیش از شروع جلسه دادگاه، شاهدان را متهم کرد؛ زیرا به نافع (ابوبکره) نگریست و گفت: بارالها! از شر خبری که آورده است به تو پناه می برم.<sup>(۲۰۹)</sup>

عمر به مغیره - که متهم ردیف اول در آن جلسه بود - اجازه داد تا شمشیری به همراه خود به جلسه دادگاه بیاورد و آن را بالای سر شاهدان گرفت.<sup>(۲۱۰)</sup>

هر شخصی که برای شهادت می آمد ترس از دست دادن جان خود را احساس می کرد ولی با این حال سه تن از آن چهار تن شهادت به زناى مغیره دادند.

وقتی چهارمین شاهد - یعنی زیاد بن ابیه - برای شهادت دادن آمد قاضی - یعنی عمر - به او گفت: نمی توان یکی از اصحاب رسول خدا را با شهادت این مرد، رجم کرد.<sup>(۲۱۱)</sup>

زیاد در بصره بارها بر شهادت خود تأکید کرده بود و برای ادای شهادت به مدینه آمده بود. وقتی عمر آن سخن را به او گفت زیاد نیز گفت: نفس تند و باصدایی را شنیدم و مغیره را بین دو ران ام جمیل مشاهده کردم و دیدم بر بستر ام جمیل است اما نمی دانم با او زنا هم کرد یا نه!<sup>(۲۱۲)</sup>

به خاطر این موضع گیری زیاد، عمر او را به عنوان دستیار فرماندار بصره گمارد!<sup>(۲۱۳)</sup> قتل عتبه بن غزوان و حارث در ارتباط با قتل ابوبکر بود و یکی از توطئه ها و ترورهای خطرناک حزب قریشی به شمار می رود.

### حوادث عجیب و وحشتناک در جریان توطئه ها و ترورها

شگفت انگیز و وحشت انگیز در قضیه ترور ابوبکر این بود که همه کارها در تاریکی و پرده ای از ابهام و به شکلی مرموز انجام شد. از نظر دولت عمری، قاتل ابوبکر در مدینه شناسایی نشد؛

قاتل پزشک مخصوص ابوبکر نیز شناسایی نشد؛

قاتل عتاب بن اسید در مکه نیز نامعلوم باقی ماند؛

ترور هر سه تن، در یک روز اتفاق افتاد؛

نویسنده وصیت ابوبکر در باره عمر، عثمان بود؛

وصیت ابوبکر هیچ گواه و شاهدی نداشت؛

عثمان که از متهمان به کشتن ابوبکر و نویسنده وصیت جعلی و ساختگی بود، با فتوای دختر مقتول - یعنی عایشه - به قتل رسید، و این فتوا را فرزندان مقتول - محمد و عبدالرحمان - و عموزاده اش اجرا کردند؛

ابوبکر بدون حضور مردم، شبانه دفن شد؛

دولت عمری از برگزاری مجلس سوگواری برای ابوبکر جلوگیری کرد؛

عثمان - که خودش متهم به دست داشتن در قتل ابوبکر بود و وصیتی ساختگی برای ابوبکر درست کرد - پس از عمر به خلافت رسید.

عثمان دست از نیرنگ هایش برنداشت و دوباره خاندان ابوبکر را آماج توطئه ها و حيله های خود قرار داد؛ وی در برابر مردم محمد بن ابوبکر را به عنوان والی مصر اعلام کرد و عبدالله بن ابی سرخ را برکنار نمود، ولی خادم خود را پنهانی به سوی عبدالله بن ابی سرخ فرستاد و نوشت که او را همچنان فرماندار مصر قرار می دهد، و دستور داد تا محمد بن ابوبکر و یارانش را به قتل برساند!<sup>(۲۱۴)</sup>

### عواقب ترور ابوبکر

۱- این ترور، زمینه ساز ترور عمر شد؟

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۲- همکاری های یهودیان و حزب قریش را افزون کرد؟
- ۳- خاندان ابوبکر از عثمان که متهم به ترور ابوبکر بود، انتقام گرفته و او را کشتند؛
- ۴- گسترش فتنه.
- ۵- ترور ناجوان مردانه حضرت امیرمؤمنان علی بن ابیطالب(ع)؛
- ۶- امویان به دلیل آن که خاندان ابوبکر عثمان را کشتند، از آنان انتقام گرفته و جناب محمد و نیز عبدالرحمان و عایشه فرزندان ابوبکر و عموزاده او طلحه بن عبدالله را به قتل رساندند؛
- ۷- ابهت و احترام خلفا از بین رفت، و خلافت به امری سبک تبدیل شد، به طوری که معاویه به آسانی خود را خلیفه مسلمانان خواند و پادشاه شد.

### کدام يك از آن دو تن زمام دیگری را می کشید؟

- برخی از روایات، عمر را رهبر ابوبکر می داند:
- ۱- ابوبکر در مورد عمر گفت، این (عمر) مرا به چه گرفتاری ها دچار کرد؛ (۲۱۵)
  - ۲- نیز گفت: من شیطانی دارم که گمراه می سازد (۲۱۶)؛ (این مطلب نشانگر آن است که ابوبکر عمر را متهم می کند که او را در مشکلات و تنگناهای بی شماری انداخته است.)
  - ۳- در جریان عزل خالد بن سعید بن عاص از فرماندهی سپاه شام، ابوبکر به نظر عمر رفتار کرد؛
  - ۴- انس گفته است عمر را دیده است که ابوبکر را به زور بالای منبر فرستاده است؛ (۲۱۷)
  - ۵- وقتی ابوبکر زمینی را به عیینه بن حصین و افرع بن حابس داد نزد عمر رفتند تا قباله را گواهی کند، ولی او پس از خواندن قباله آن را گرفت و با توهین آن را از بین بود و آن دو تن در مورد عمر بدگویی کردند، و بر اساس نقل متقی هندی نزد ابوبکر رفته و شکایت کردند و گفتند: نمی دانیم تو خلیفه ای یا عمر؟! و ابوبکر در پاسخ آنها گفت: البته اگر او می خواست خلیفه می شد. (۲۱۸)
  - و بعضی از روایت نیز رهبری ابوبکر را ثابت می کند:
  - ۱- عمر در مورد روز شوم سقیفه می گوید: این مرد (ابوبکر) با من نیرنگ کرد و من نیز او را فریب دادم؛ (۲۱۹)
  - ۲- ابوبکر در سقیفه به عمر گفت: ساکت باش ای عمر! (۲۲۰)
  - ۳- ابوبکر با درخواست عمر مبنی بر کشتن خالد بن ولید به خاطر کشتن مالک بن نویره و زنا کردن با همسر او، موافقت نکرد؛ (۲۲۱)
  - ۴- ابوبکر با درخواست عمر مبنی بر قتل سعد بن عباده در سقیفه مخالفت کرد؛ (۲۲۲)
  - ۵- وی همچنین پس از جریان سقیفه با درخواست عمر در مورد به قتل رساندن امام علی بن ابیطالب(ع) مخالفت کرد. (۲۲۳)
  - ۶- ابوبکر عمر را از ریاست امور حج در سال دوم ریاست اش برکنار کرد و عتاب بن اسید را به جای او گمارد؛ که این مطلب به خوبی نشانگر اعمال ریاست ابوبکر بر عمر است؛
  - ۷- دوستان و هم فکran ابوبکر در پست های کلیدی آن روز همانند فرماندهی سپاه، اداره مناطق تحت سیطره دولت، گمارده شده بودند که این همه نشانگر تسلط ابوبکر بر امور حکومتش بوده است. از لابلای مطالعه سیره و رفتار ابوبکر و عمر با یکدیگر، به این نتیجه ها دست می یابیم:
  - ۱- عمر از ابوبکر عصبانی تر و تندتر بود و در هدایت توطئه ها و کودتاها جرأت بیشتری به خرج می داد؛ البته از ابوبکر هوشمندتر به طوری که مغیره بن شعبه او را هوشمندترین قریش دانست!
  - ۲- با این که زمام امور در زمان خلافت ابوبکر به دست او بود و عمر خلیفه نبود، لیکن با بسیاری از درخواست های عمر در جریانات سیاسی و غیر سیاسی موافقت می کرد.

### پیمان نامه قریش یا یهود

- با ملاحظه پیمان قریش و یهود، به این نکات می رسیم که:
- ۱- برخی از رؤسای آن پیمان دارای ریشه ای یهودی بودند و در حزب قریش رشد کرده بودند؛
  - ۲- خط فکری یهودیان به دلیل حضور اباسفیان خواستار تقویت حزب اموی سفیانی شد؛
  - ۳- همکاری های یهودیان و حزب قریش در زمان خلافت عمر و عثمان و معاویه افزون شد؛
  - ۴- کعب الاحبار به دستگاه سلطنتی راه یافت و تا جایی پیش رفت که در انتخاب خلیفه مسلمانان (عثمان و معاویه بن ابی سفیان) نظر داد و همکاری کرد؛
  - ۵- دولت عمری، یهودیان را متهم به ترور ابوبکر کرد و این اتهام حقیقت نداشت؛ زیرا یهودیان زهر را فراهم کردند و سران کودتا نیز ابوبکر و پزشکش و کارگزار مهم او عتاب بن اسید را با آن زهر کشتند؛ تخصص یهودیان در تولید انواع زهرهای کشنده را هیچ کس انکار نمی کند.

### سوابق عثمان بن عفان

- برای اطلاع از تاریخ عثمان بن عفان باید دانست که وی کارهایی همانند ترور، نیرنگ و ... انجام می داده است؛ در مورد دست داشتن وی در ترور ابوبکر نیز توجه به این نکات، لازم است:
- ۱- عدم شرکت عثمان و سعید بن زید و طلحه در جنگ بدر (۲۲۴)؛
  - ۲- گریختن عثمان از جنگ احد (۲۲۵)؛ عبدالرحمان بن عوف در زمان ریاست عثمان برای او پیغام داد: به او بگوئید من نه از حضور در جنگ بدر سر باز زدم، و نه از صحنه جنگ احد گریختم (۲۲۶)؛
  - ۳- عثمان در بیعت رضوان به همراه مسلمانان با پیامبر(ص) بیعت نکرد؛



# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۴- عثمان یکی از سپاهیان کافر در جنگ احد به نام معاویه بن مغیره بن ابی العاص اموی را پنهان کرد، و جبرئیل(ع) از آسمان فرود آمده و جریان خیانت عثمان را گزارش داد؛
- رسول خدا(ص) نیز افرادی را برای بیرون آوردن معاویه از خانه عثمان فرستاد و هنگامی که پیامبر(ص) قصد کشتن معاویه را کرد، عثمان برایش شفاعت کرد ولی پیامبر(ص) سه روز به او مهلت داد تا باز گردد لیکن در مدینه ماند و به جاسوسی پرداخت، و جبرئیل(ع) گزارش آورد و بالاخره پیامبر اکرم(ص) کسی را فرستاد و معاویه را کشت(۲۲۷)؛
- ۵- هنگام فتح مکه پیامبر(ص) فرمان داد تا چند تن از افرادی که با خدا و رسولش سر جنگ داشتند و محارب بودند کشته شوند که از جمله این افراد عبدالله بن ابی سرح بود. عثمان نه تنها این شخص را نکشت بلکه او را در خانه خود پنهان ساخت و بعدها نزد رسول خدا(ص) رفت و برای او درخواست امان کرد؛(۲۲۸)
- ۶- عثمان، همسرش رقیه، دختر رسول خدا(ص) را به قتل رسانید؛ احمد بن حنبل در مسندش از انس بن مالک نقل کرده است که پس از رحلت رقیه دختر پیامبر(ص) در اثر کتک ها و ضرباتی که از شوهرش عثمان بن عفان بر او وارد شد، پیامبر(ص) پنج مرتبه عثمان را لعنت کرد و فرمود: هر کس دیشب با کنیزش همبستر شده است همراه ما نیاید (زیرا عثمان در آن شب با کنیز رقیه جمع شده بود)؛ گروهی بازگشتند و عثمان نیز به بهانه دل درد برگشت؛(۲۲۹)
- ۷- در روز شوم پنج شبه آخر عمر مبارک پیامبر(ص)، عثمان از جمله افرادی بود که گفت: پیامبر، هذیان می گوید؛ (نستجیر بالله)
- ۸- عثمان و عمر مردم را از خاک سپاری بدن مطهر رسول خدا(ص) پس از رحلتش بازداشتند و این بهانه را تراشیدند که آن حضرت رحلت نفرموده است بلکه همانند عیسی به آسمان رفته است، یا همانند موسی به سوی خدا رفته است و بالاخره آن که رحلت نفرموده است؛(۲۳۰)
- ۹- اولین کسی که از مردم عادی بدن پیامبر(ص) را دید ولی رحلتش را انکار کرد، عثمان بود؛(۲۳۱)
- ۱۰- عثمان در ایام ریاستش یکی از سیاست های آشکاری که دنبال می کرد ترور شخصیت هابود؛
- ابوذر غفاری را به صحرائ ریزه تبعید کرد و سبب مرگ او شد؛(۲۳۲)؛
- عبدالله بن مسعود را در مسجد پیامبر(ص) ترور کرد. برای این کار خادم خود را مأمور ساخت و خادم وی پهلوی عبدالله را شکست و سبب مرگش شد؛(۲۳۳)؛
- اقدام به ترور جانشین خود عبدالرحمان بن عوف کرد؛(۲۳۴)؛
- عبدالله بن عمر که چند تن از مسلمانان - یعنی هرمان، جفینه، زن ابولؤلؤ و دختر ابولؤلؤ - را کشته بود عثمان از قصاص صرف نظر کرد؛(۲۳۵)؛
- عثمان بر شکم عمار یاسر زد و شکمش را پاره کرد؛(۲۳۶)؛
- عثمان در حضور مسلمانان با محمد بن ابوبکر و یاران مصری او مصالحه کرد و عبدالله بن ابی سرح را بر کنار نمود ولی پس از بازگشت محمد و یارانش به مصر، خادمش را فرستاد(۲۳۷) تا دستور قتل محمد و یارانش را به عبدالله بن ابی سرح ابلاغ کند. این کارها نشانگر جسارت عثمان در مورد گرفتن جان مسلمانان به خصوص خاندان ابوبکر است و اتهام عثمان مبنی بر ترور ابوبکر را تقویت می کند تا. همان کاری را که با پدرش ابوبکر انجام داد با او نیز انجام دهد و اگر هوشیاری به موقع محمد بن ابوبکر و دوستانش که خادم عثمان و وسانش را تفتیش کردند نبود به آن نامه نیرنگ بار دست نمی یافتند و محمد بن ابوبکر نیز همانند خود ابوبکر و دیگران ترور می شد!

## چرا عثمان را کشتند؟!

شرکت عثمان در ترور ابوبکر و اقدام به ترور نافرجام پسرش محمد بن ابوبکر سبب شد تا خشم قبیله بنی تیم به خصوص خانواده ابوبکر بر عثمان شدت یابد.

عایشه به تلافی کارهای عثمان فتوای قتل و حلال بودن خون عثمان را صادر کرد، و بدین وسیله خواستار مرگ او شد.

مغیره بن شعبه به عایشه گفت: تو بودی که عثمان را کشتی. (۲۳۸) محمد و عبدالرحمان فرزندان ابوبکر و طلحه بن عبدالله تیمی تصمیم به ترور عثمان گرفتند، و در روایت آمده است است:

سخت گیرترین خانواده ها بر عثمان، خانواده ابوبکر بودند. (۲۳۹)

طبری می نویسد: عایشه اولین کسی بود که حرفش را برگرداند. (۲۴۰) و اوضاع پر از خشم، در اثر رفتار ناشایست اقتصادی، سیاسی، اداری و قضایی او فتوای عایشه کمک کرد. (۲۴۱)

بالاخره خانواده ابوبکر به وسیله صدور فتوای قتل عثمان و اجرای آن توانستند انتقام خود را بگیرند.

فتوای عایشه باعث متزلزل شدن موقعیت عثمان شد بطوریکه باعث مرگ او گشت، ولی عثمان در مقابل سهمیه عایشه را از بیت المال کاهش داد. (۲۴۱)

عایشه ادعا کرد که پیامبر(ص) عثمان را هم نام نعتل یهودی کرد، متن فتوای عایشه این بود: نعتل را بکشید که کافر شده است. (۲۴۳)

حقیقه و عایشه به عثمان گفتند: رسول خدا(ص) بدان جهت تو را نعتل نامید که شبیه به نعتل یهودی هستی. (۲۴۴)

تمام مسلمانان و در رأس آنها صحابه نیز این روایت عایشه از رسول خدا(ص) را تأیید کردند و همگی نسبت به قتل عثمان همکاری کردند، و اجماع مسلمانان بر این قایم شد که عثمان را در «حش کوکب» یعنی قبرستان یهودیان مدینه به خاک بسپارند، و همین کار را نیز کردند و الان قبر عثمان در قبرستان یهودیان است؛(۲۴۵)

روایت شده که عثمان پس از فرار از جنگ احد تصمیم گرفت به طور رسمی آیین یهود را اختیار کند؛(۲۴۶)

- از دیگر سابقه های عثمان این است که یکصد هزار درهم به عباس بن ربیع بخشید، و دلیلش این بود که پدر او ربیع بن حارث بن عبدالمطلب در زمان جاهلیت شریک عثمان بوده است؛(۲۴۷)

- عثمان، صدقات قبیله مزینه را به کعب بن مالک بخشید که در جنگ تبوک از فرمان پیامبر(ص) سرپیچی کرده بود(۲۴۸).

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

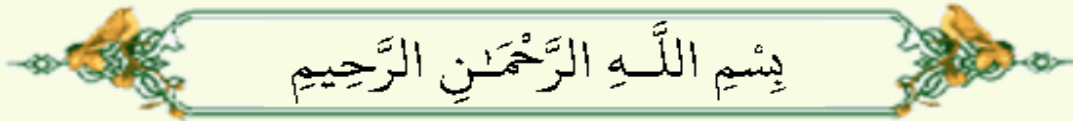
- وقتی محمد بن ابی حذیفه بن عتبه بن ربیع بن عبد شمس اموی به همراه محمد بن ابوبکر در مصر بر عبدالله بن ابی سرح شوریدند و دست به قیام زدند.  
 محمد بن ابی حذیفه به عیجوبی از عبدالله بن ابی سرح و عثمان پرداخت و گفت: عثمان کسی را به کار گماشته که رسول خدا(ص) خون او را حلال شمرده بود...  
 آنگاه عثمان برای ابن ابی حذیفه سی هزار درهم همراه با اشتری که پارچه های گران قیمت بر آن بار شده بود، فرستاد. ابن حذیفه آنچه را که عثمان برای او فرستاده بود در مسجد جلوی چشم همگان قرار داد و گفت:  
 ای مسلمانان! آیا عثمان را نمی بینید که می خواهد با نیرنگ دین مرا بستاند و رشوه بدهد تا دست از اعتقادم بردارم؟!  
 با این کار، مصریان احترام و بزرگداشت بیشتری برای محمد بن ابی حذیفه قایل شدند و با او بیعت کردند و او را رییس خود قرار دادند.<sup>(۲۴۹)</sup>  
 - ترور ابوبکر به دست عمر و عثمان بود و ترور عمر به دست امویان انجام شد<sup>(۲۵۰)</sup> و عثمان را خاندان ابوبکر به قتل رساند و این ها هم مصداق فرمایش رسول خدا(ص) بود که به طور پراکنده از من تبعیت می کنید، و برخی از شما برخی دیگر را هلاک می کنید.<sup>(۲۵۱)</sup>

## ترور عبدالرحمان بن ابوبکر - ۵۸ هجری

عبدالرحمان پس از آن که رشوه معاویه جهت بیعت او با یزید را رد کرد کشته شد؛ این رشوه، یکصد هزار درهم بود ولی عبدالرحمان گفت: دین خود را به دنیایم فروشم؛ مگر حکومت اسلام هم مانند نظام امپراطوری است که با مرگ يك «هرقل» هرقل دیگر بیاید؟! عبدالرحمان در راه بین مکه و مدینه کشته شد<sup>(۲۵۲)</sup> و طالب بن ابی طالب(ع) نیز در همین راه ترور شد و نیز مالک اشتر در راه مصر توسط معاویه کشته شد.  
 مروان بن حکم در مورد عبدالرحمان گفت:  
 به خدا سوگند این همان کسی است که آیه شریفه (و کسی که به پدر و مادرش گفت: اف بر شما!...) در موردش نازل شد. عایشه پاسخ داد: به خدا سوگند مروان دروغ می گوید؛ واقعیت آن است که رسول خدا(ص) در حالی پدر مروان را لعنت کرد که مروان هنوز در صلبش بود.<sup>(۲۵۳)</sup>  
 عایشه گفت: خداوند در مورد ما قرآن نفرستاده است. سپس کسی را به سوی مروان بن حکم روانه کرد و او را سرزنش نمود و گزارشی از پیامبر(ص) براهش بازگو کرد که او و پدرش را نکوهش کرده بود.<sup>(۲۵۴)</sup>  
 ابن کثیر می گوید: وقتی از عبدالرحمان بن ابوبکر درخواست بیعت با یزید شد، وی خطاب به معاویه گفت: حکومت اسلامی را همانند امپراطوری روم و ایران گردید که هرقل و کسری دارند.  
 عبدالرحمان، در اثر مرگ ناگهانی و پیش از رسیدن به مکه از دنیا رفت در حالی که هنوز با یزید بیعت نکرده بود.<sup>(۲۵۵)</sup>  
 معاویه، حرمت ابوبکر را نگه نداشت و نیکی او را به بدی پاسخ گفت: زیرا با آن که ابوبکر دو تن از برادران معاویه به نامهای عتبه و یزید را به فرمانداری طائف و شام گمارده بود، معاویه دوتن از پسران ابوبکر به نامهای محمد و عبدالرحمان را در مصر و حجاز به قتل رسانید.  
 ابو زرعه دمشقی بازگو می کند:  
 عبدالرحمان پس از آن که معاویه از مدینه به شام برگشت، از دنیا رفت، و این در زمانی بود که وی خواسته بود از عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر و عبدالرحمان بن ابوبکر برای پسرش یزید بیعت بگیرد.<sup>(۲۵۶)</sup>  
 به هرحال، نام عبدالرحمان بن ابوبکر نیز در فهرست افرادی قرار داشت که معاویه در جریان سفر به مدینه دستور قتل و ترورش را صادر کرد.  
 حاکم نیشابوری در مستدرک خود می نویسد:  
 معاویه سعد بن ابی وقاص، و عبدالرحمان بن خالد بن ولید را به قتل رسانید و به نظر می رسد گزارش زنده به گور کردن عبدالرحمان بن ابوبکر توسط امویان نیز صحیح باشد.<sup>(۲۵۷)</sup>

## ترور عایشه در سال ۵۸ هجری

معاویه برای گرفتن بیعت مردم مدینه با پسرش یزید به آن شهر سفر کرده بود، ولی بسیاری از صحابه با او مخالفت کردند؛ چرا که یزید را شخصی فاسق و نادان می دانستند.  
 در این شرایط معاویه تصمیم گرفت از مخالفان این بیعت، به خصوص کسانی که عثمان را کشته بودند انتقام بگیرد؛ لذا دستور قتل عبدالرحمان بن ابوبکر و خواهرش عایشه را صادر کرده و هر دو را ترور نمود.  
 عبدالرحمان مسموم شد و برخی نیز گفته اند زنده به گور شد،<sup>(۲۵۸)</sup> و به نظر می رسد هر دو روایت درست باشد و معاویه او را پس از مسموم کردن زنده به گور کرده باشد.  
 عایشه به سبب جنایت جدید معاویه ترور عبدالرحمان بن ابی بکر، بر معاویه شورید و به طور علنی با مروان بن حکم که فرماندار مدینه از جانب معاویه بود در افتاد و بالاخره معاویه او را نیز به دو برادرش محمد و عبدالرحمان ملحق کرد.  
 معاویه برای ترور عایشه نیز چاهی حفر کرد و آن را از دیده افراد پنهان داشت.<sup>(۲۵۹)</sup>  
 این ترور نیز در سال ۸۵ هجری اتفاق افتاد.  
 دشمنی بین عایشه و بنی امیه در بالاترین حد ممکن بود، لیکن بنی امیه با ترور پدرش ابوبکر و برادرانش و عموزاده اش طلحه، او را تضعیف کردند.  
 ابن کثیر در «البدایه والنهایه» نوشته است که عایشه و عبدالرحمن در يك سال مردند<sup>(۲۶۰)</sup> و سنّ عایشه ۶۷ سال بود.<sup>(۲۶۱)</sup>  
 در کتاب «الصراف المستقیم» آمده است:



معاویه روی منبر نشسته بود و می خواست برای پسرش یزید بیعت بگیرد ولی عایشه گفت: آیا سه خلیفه بیش از تو برای پسرانشان بیعت گرفتند؟<sup>(۲۶۲)</sup>

گفت: نه.

عایشه گفت: پس تو به کدام يك از آنها اقتدا می کنی؟ معاویه از این سخن شرمسار شد و چاهی بر سر راه عایشه حفر کرد و عایشه در آن افتاد و مرد.<sup>(۲۶۳)</sup>

عبدالله بن زبیر در اعتراض به معاویه گفت:

می دانیم که خر، ام عمرو را برد ولی نه ام عمرو برگشت و نه خرش!<sup>(۲۶۴)</sup>

### معاویه مردم را از گریستن بر عایشه بازداشت

ابن خلکان می نویسد:

عایشه در زمان پادشاهی معاویه، در سال ۵۸ هجری و در سن ۶۷ سالگی مرد و در بقیع دفن شد. پس از مرگ عایشه، پسر عمر بر او گریست و این خبر به معاویه که هنوز در مدینه بود رسید و به عبدالله بن عمر گفت: آیا برای مردن يك پیرزن گریه می کنی؟ عبدالله گفت: تمام فرزندان ام المؤمنین بر او می گریند؛ البته کسی که فرزند او نباشد (یعنی مؤمن نباشد) نمی گرید.<sup>(۲۶۵)</sup> با ملاحظه این حدیث در می یابیم که معاویه گریستن فرزند عمر بر عایشه را به مسخره گرفت ولی عبدالله پاسخی دندان شکن به او داد.

از طرفی این جواب عبدالله بن عمر، معاویه را - به دلیل کشتن عایشه که او را ام المؤمنین می خواندند - بی دین و مرتد معرفی کرد.

### عایشه را شبانه دفن کردند!

عایشه بدون هیچ گونه مراسم تشییع جنازه و گردهمایی اسلامی، شبانه هم چون پدرش ابوبکر به خاک سپردند!<sup>(۲۶۶)</sup> این، يك فاجعه برای خاندان ابوبکر بود که بزرگانش را بدون تشییع جنازه و بدون گردهمایی اسلامی بلکه شبانه به خاک سپردند؛ زیرا ابوبکر و عایشه را شبانه دفن کردند و عبدالرحمان بن ابوبکر را زنده بگور کردند<sup>(۲۶۷)</sup> و بدن مطهر محمد بن ابی ابکر را در شکم الاغ مرده ای گذاشته و به آتش کشیدند<sup>(۲۶۸)</sup>!! همچنین طلحه بن عبدالله را در وسط میدان جنگ با نیرنگ به قتل رساندند.<sup>(۲۶۹)</sup>

### ترور طلحه بن عبدالله تیمی

طلحه شدت عمل بسیاری نسبت به عثمان نشان می داد<sup>(۲۷۰)</sup>. وی از آب دادن به عثمان جلوگیری کرد و در سر بریدن او شرکت داشت.

مغیره می گوید: طلحه از همه مردم نسبت به عثمان سخت گیرتر بود.<sup>(۲۷۱)</sup>

از آنجا که طلحه در ترور عثمان بن عفان شرکت داشت، بنی امیه تصمیم به انتقام از او گرفتند.

پس از آن که عایشه به بصره لشکر کشی کرد و خونخواهی عثمان را بهانه نمود، سعید بن عاص اموی گفت: خون ما (عثمان) تنها بر گردن این سه تن یعنی عایشه، طلحه و زبیر است.

عایشه و طلحه خونخواهی عثمان را بهانه کردند و به جنگ با امیرمؤمنان امام علی بن ابیطالب (ع) پرداختند ولی از این کار بهره ای نیافتند؛ زیرا امویان تصمیم گرفته بودند انتقام عثمان را از عایشه و طلحه و زبیر بگیرند. و در جریان جنگ جمل فرصتی برای مروان بن حکم پیش آمد و طلحه بن عبدالله را کشت.<sup>(۲۷۲)</sup>

### در حاشیه ترور ابا عبیده بن جراح

ابو عبیده بن جراح فهری از صحابه قدیمی بود که به مدینه هجرت کرده بود<sup>(۲۷۳)</sup>؛ و یکی از ارکان سه گانه حزب قریشی به شمار می رفت؛ ابابکر، عمر و ابا عبیده سه پایه اصلی این حزب بودند.

مسئولان این حزب، ابو عبیده را لقب «امین» داده بودند؛ زیرا اسرار و رازهای این تشکل نزد او نگاه داری می شد. مشهور است که می گفتند: هر امتی امینی دارد و امین این امت نیز ابا عبیده بن جراح فهری است.<sup>(۲۷۴)</sup>

ابا عبیده همان کسی است که در سقیفه از عمر روی برتافت و زمینه ساز بیعت با ابا بکر شد و این جریان سبب شد تا عمر بر او خشم بگیرد.

بر اساس قرارهای حزب قریش، بنا بود ابتدا ابوبکر و پس از او عمر و پس از عمر ابا عبیده به خلافت دست یابند، و این واقعیت هولناک را می توان به آسانی از احادیثی که این حزب به نام پیامبر (ص) نسبت دادند، دریافت کرد:

- ... به عایشه گفتم: کدام يك از یاران پیامبر (ص) در نزد او محبوب تر بودند؟

عایشه گفت: ابوبکر،

گفتم: پس از او چه کسی؟

گفت: عمر؛

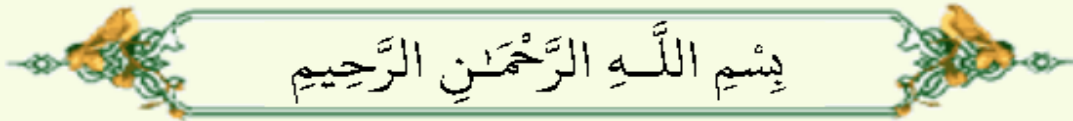
گفتم: پس از او چه کسی؟

گفت: ابو عبیده بن جراح؛ و بالاخره پرسیدم پس از او چه کسی؟

و در این جا عایشه سکوت کرد.<sup>(۲۷۵)</sup>

- ابوهریره از زبان رسول خدا (ص) این حدیث را جعل کرده است:

ابوبکر مرد خوبی است، عمر مرد خوبی است، ابو عبیده بن جراح مرد خوبی است.<sup>(۲۷۶)</sup>



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نکته قابل توجه آن است که از عثمان بن عفان در احادیثی که حزب قریشی جعل کرده بودند نامی به میان نیامده و در آغاز بنا نبوده که او نیز خلیفه شود؛

- از طرفی روشن است که بنی امیه این طرح حزب را نپذیرفته و دست به کار شدند تا سهمی نیز برای خود به وجود بیاورند؛  
- بنی امیه دریافتند که ابوبکر اصرار دارد سومین خلیفه اباعبیده باشد و فرمانده سپاه اسلام در شام نیز او باشد و این یکی از اسباب ترور ابوبکر بود؛ زیرا توافق کردند ابوبکر را بکشند و اباعبیده را نیز برکنار کنند و عثمان را به جایش بگمارند؛  
- این پیمان به انجام رسید و ابوعبیده پس از مرگ ابوبکر برکنار شد و عثمان به عنوان ولی عهد عمر معرفی شد؛  
- امویان به مشکل مهمی برخورد کردند؛ زیرا احادیثی (ساختگی) را در بین مردم شایع دیدند که ابابکر، عمر، و اباعبیده را به ترتیب شایسته ترین افراد معرفی می کرد؛ در این حال نیز آستین ها را بالا زده و حدیث های جدیدی جعل کردند که می گفت:  
ابوبکر و عمر و عثمان، به ترتیب شایسته ترین افراد هستند. از جمله این احادیث جعلی که از زبان عایشه بیان شده است:  
... عایشه می گوید: رسول خدا(ص) در خانه من در حال استراحت بود و ساق پایش نمایان بود؛ در این حال ابوبکر اجازه ورود خواست و اجازه یافت و وارد شد و پیامبر نیز در همان حال بود؛ سپس عمر کسب اجازه کرد و اجازه یافت و وارد شد و باز هم پیامبر در همان حال بود؛

آن گاه عثمان اجازه خواست و پیامبر برخاست و نشست و لباس خود را مرتب کرد و عثمان نیز اجازه یافت و وارد شد و مانند ابوبکر و عمر شروع به گفتگو با آن حضرت کرد.

پس از آن که عثمان رفت، به آن حضرت گفتم: وقتی ابوبکر و عمر آمدند باکی نداشتی ولی برای ورود عثمان نشستی و لباست را مرتب کردی؟

گفت: آیا از کسی که فرشتگان از او حیاء می کنند، حیاء نکنم؟<sup>(۲۷۷)</sup>

این حدیث جعلی، سیاق گفتار بنی امیه را دارد و به رسول خدا(ص) توهین کرده است و ابوبکر و عمر را نیز مورد اهانت قرار داده است.

ابوموسی اشعری می گوید: زمانی رسول خدا(ص) در یکی از بستان های مدینه نشسته بود و شاخه ای را که در دست داشت بین آب و گل حرکت می داد که ناگهان مردی اجازه ورود خواست، و او فرمود بگو داخل شود، و او را به بهشت بشارت بده. من دیدم آن مرد ابوبکر است و او را بشارت به بهشت دادم.

مرد دیگری اجازه ورود خواست و او همان کلام را تکرار کرد. رفتم و دیدم عمر است و او را بشارت به بهشت دادم.  
برای سومین بار کسی اجازه ورود خواست و حضرت فرمود: او را اجازه ورود بده و بگو اهل بهشت است. رفتم و دیدم عثمان است و او را بشارت به بهشت دادم.<sup>(۲۷۸)</sup>

هم چنین روایتی جعل کرده اند که می گوید:

ما با رسول خدا می گفتیم: زنده باد ابوبکر و عمر و عثمان!<sup>(۲۷۹)</sup>

پس از قتل ابوبکر و رئیس شدن عمر، اباعبیده از چشم دولت افتاد و مصیبت هایی برایش پیش آمد.  
در آن روزها بود که اباعبیده نیز با تیرهایی از سوی نظام سلطه هدف قرار گرفت و با عده ای دیگر از مخالفان نظام در شام به قتل رسیدند.

به خوبی روشن است که عمر با امویان پیمان بسته بود تا ابوعبیده را برکنار کند، و سهم ریاست او را به عثمان و معاویه بدهد. بدین ترتیب، اباعبیده که در سقیفه کارها را برای ریاست ابوبکر و عمر مرتب کرد، خودش بهره ای از ریاست نبرد و دست خالی مرد.

معاویه در زمانی که از سوی عمر به زمامداری شام منصوب شده بود، بلال و اباعبیده و یارانشان را به قتل رسانید.  
واقفی، و عمرو بن علی، و برقی و محمد بن اسحاق می نویسند: بلال در سال ۲۰ هجری<sup>(۲۸۰)</sup> پس از شیوع طاعون عمواس در حلب از دنیا رفت و در همان سال نیز معاذ بن جبل در سن ۳۸ سالگی مرد<sup>(۲۸۱)</sup>. ابوعبیده بن جراح نیز در فحل اردن از دنیا رفت.<sup>(۲۸۲)</sup>

پس از شدت یافتن درگیری بین عمر و اباعبیده به سبب آنکه عمر او را از جانشینی خود برکنار کرد و خودداری عمر از ورود ابن عوف گفت: رسول خدا(ص) فرمود:

وقتی شنیدید در شهری وبا و طاعون آمده به آن جا نروید و اگر داخل شهر بودید نیز از آن خارج مشوید و فرار کنید. در این حال عمر با همراهانش به مدینه بازگشتند. این روایت را بخاری و مسلم نیز آورده اند.  
عبدالرحمان بن عوف با این حدیث عمر را نجات داده و ابن جراح را سرکوب کرد.

از سوی دیگر، برکناری ابوعبیده به نفع عثمان و عبدالرحمان بن عوف بود؛ زیرا اولین رقیبشان درحزب قریشی برای خلیفه شدن، ابوعبیده بود. همچنین لازم به یادآوری است که اینان قرار گذاشته بودند پس از عثمان نیز ابن عوف به خلافت دست یابد!

عمر پس از بازگشت از شام، ابوعبیده را از زمامداری آن منطقه برکنار کرد و معاویه را به جایش گمارد.<sup>(۲۸۳)</sup> در همان سال، ابوعبیده نیز در فحل اردن مرد در حالی که از خلافت و ولایتعهدی برکنار شده بود.

بنی امیه، ولیدبن عتبه بن ابی سفیان را نیز کشتند و سپس گفتند: در اثر طاعون مرده است.

و بیهقی روایت کرده که ابوعبیده در سفر حج به دلیل آن که عمر و همراهانش مجلس غنا به راه انداختند از آنها جدا شد.

او می گوید با عمر به حج رفتیم و در کاروانی وارد شدیم که ابو عبیده و عبدالرحمان بن عوف نیز بودند. کاروانیان گفتند: ای خواست! برای ما آوازی بخوان و او نیز آوازی سر داد. آنگاه گفتند: از ترانه های ضرار برایمان بخوان. عمر گفت: ای خوات! با صدای بلند بخوان که صدایت ما را جادو کرد.

من با ابوعبیده برخاستیم و رفتیم.<sup>(۲۸۴)</sup>

به همین سبب برادر زاده ابوعبیده یعنی ابو یعلی بن عمر بن جراح با حزب قریشی مخالف شد.  
وی از افراد خط مقدم سپاه امام علی(ع) در جنگ جمل بود.<sup>(۲۸۵)</sup>

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

## فهرست منابع و مأخذ

- [۱] البدايه والنهائيه، بن كثير، ج ۸، ص ۴۱۶، چاپ دارالحياء التراث العربی، بيروت.
- [۲] تاريخ طبري، ج ۹، ص ۷۵۹، چاپ بيروت.
- [۳] صحيح بخاری، ج ۹، ص ۷۵۹، چاپ دارالقلم بيروت.
- [۴] طبقات الكبرى، ابن سعد، ج ۲، ص ۱۹۳.
- [۵] علقم يعني شدت تلخي.
- [۶] سوره مانده، آيه ۲۷ - ۳۱.
- [۷] تفسير ابن كثير، بيروت، چاپ دار احياء التراث العربی، ج ۲، ص ۷۲.
- [۸] تفسير زمخشری، ج ۱، ص ۶۲۶، تفسير سوره مانده (۵)، آيه ۲۷ - ۳۱.
- [۹] سوره نساء (۴)، آيه ۱۵۷ - ۱۵۶.
- [۱۰] سوره نساء (۴)، آيه ۱۵۷.
- [۱۱] به كتاب نظريات خليفتين از مؤلف، ص ۱۲۹ - ۱۳۹ مراجعه فرماييد.
- [۱۲] تهذيب الكمال، المزي، ج ۹، ص ۳۶۴.
- [۱۳] طبقات الكبرى، ابن سعد، ج ۳، ص ۱۹۸.
- [۱۴] سنن الترمذی، ج ۱۲، ص ۲۹۹؛ سنن ابن ماجه، ص ۱۲؛ مستدرک الصحيحين، ج ۳، ص ۱۱۱؛ تاريخ الطبري، ج ۲، ص ۵۶؛ خصائص النسائي، ج ۳، ص ۱۸؛ كنز العمال، ج ۶، ص ۳۹۴ - ۳۹۶؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۲؛ الدرالمتشور، ج ۴، ص ۱۱۴.
- [۱۵] سوره هجرات (۴۹) آيه ۲؛ تفسير القرطبي، چاپ دار احياء التراث العربی، ج ۶، ص ۳۰۳، بخاری اين روايه را در تفسير اين آيه: الخلفاء الراشدون، الذهبي، ص ۴۵.
- [۱۶] الامامه والسياسه، ابن قتيبه، ج ۱، ص ۱۰.
- [۱۷] الامامه والسياسه، ابن قتيبه، ج ۱، ص ۱۳ هر دو در كشتن حضرت علي(ع) متفق بودند اما ابوبكر واهمه وجود فاطمه در کنار علي(ع) داشت.
- [۱۸] الكامل في التاريخ، ابن الأثير، بيروت، چاپ دار صادر، ج ۲، ص ۳۲۷.
- [۱۹] الملل و النحل، الشهرستاني، ج ۱، ص ۲۴.
- [۲۰] تاريخ طبري، ج ۲، ص ۴۶۲.
- [۲۱] الاصابه، ابن حجر، ج ۲، بخش ۱، ص ۹۹، ترجمه خالد بن وليد.
- [۲۲] صحيح البخاری، كتاب الشروط، ج ۲، ص ۸۱.
- [۲۳] تاريخ الطبري، ج ۲، ص ۴۶۲.
- [۲۴] الكشكول، بحراني، ص ۳۲.
- [۲۵] صحيح بخاری، باب قول المريض قوموا عني، ج ۷، ص ۹؛ صحيح مسلم آخر كتاب وصيت، ج ۵، ص ۷۵، مسند الامام أحمد بن حنبل، ج ۴، ص ۳۵۶؛ ج ۲۹۹۲؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۲۴۲.
- [۲۶] تاريخ الطبري، ج ۲، ص ۴۶۰؛ الامامه و السياسه، چاپ مصر، ج ۱، ص ۱۶؛ تاريخ السيوطي، ص ۷۱.
- [۲۷] تاريخ بغداد، خطيب بغدادي، ج ۱۳، ص ۳۸۸.
- [۲۸] طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۷۷.
- [۲۹] كتاب الثقات، ابن حبان، ج ۳، ص ۱۹۲.
- [۳۰] كتاب الثقات، حافظ محمد بن حبان، ج ۲، ص ۱۹۲.
- [۳۱] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، چاپ دار احياء الكتب العربيه، ج ۲، ص ۲۹.
- [۳۲] كتاب الثقات، حافظ محمد بن حبان، ج ۲، ص ۱۹۲.
- [۳۳] صحيح بخاری، تفسير سوره هجرات، ج ۳، ص ۱۹۰.
- [۳۴] النهائيه، ابن اثير، در ماده نئصنص، ص ۱۵۹.
- [۳۵] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، چاپ دار احياء الكتب العربی، ج ۲، ص ۲۹؛ الصواعق المحرقة، ابن حجر، چاپ قاهره، ص ۸؛ الكامل في التاريخ بيروت، چاپ دار صادر، ج ۲، ص ۳۲۶.
- [۳۶] العثمانيه، جاحظ، چاپ مصر، ص ۲۳۱.
- [۳۷] شرح نهج البلاغه، معتزلي، ج ۲، ص ۳۱ - ۳۴.
- [۳۸] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، حلبی و شرکاه، چاپ دار احياء الكتب العربی، ج ۲، ص ۳۰.
- [۳۹] ملحق ديوان ۲۵۷، غرر الخصائص ۱۸۱.
- [۴۰] ملحق ديوان او، ص ۲۵۷، غرر الخصائص، ص ۱۸۱.
- [۴۱] اين حديث نشان ميدهد كه زمانش در اوایل حكم عمر بود.
- [۴۲] برادر عمر است كه قبل از عمر اسلام آورد و در سقيفه شركت نکرد.
- [۴۳] اشعت با اين كلام سخت آتش فتنه را در ميان ابوبكر و عمر برافروخت، و دشمنی بين خودشان زياد شد.
- [۴۴] پس وصيت در كار نبود!

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- [۴۵] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج ۲، ص ۳۱ - ۳۴؛ المسترشد، محمد بن جریر طبری، کتاب الشافی، المرتضی، ج ۲، ص ۲۸۹.
- [۴۶] الكامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۴، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج ۳، ص ۱۰۷، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۸۹.
- [۴۷] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج ۲، ص ۳۷.
- [۴۸] اسد الغابه، ابن اثیر، شرح حال زید بن خطاب.
- [۴۹] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۳۹.
- [۵۰] تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۰۰.
- [۵۱] النهایه، ابن اثیر، در ماده نمنص.
- [۵۲] کنز العمال، ج ۳، ص ۱۳۵، و این کلام را طبرانی و ابن عساکر ذکر کردند.
- [۵۳] الكامل فی تاریخ، ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۰۶.
- [۵۴] الامامه والسیاسه، ابن قتیبه، ج ۱، ص ۷۵.
- [۵۵] کنز العمال، منقی هندی، ج ۲، ص ۱۸۹.
- [۵۶] ابن ابی شیبیه و بخاری در نارخس و یعقوب سفیان و ابن عساکر این سخن را نقل نکردند و عقلانی هم در اصابتش، ج ۵، بخش ۱، ص ۵۶ این سخن را ذکر کرده است، و بخاری آن را در التاریخ العقیبر آورد. و محامعی در آمالیش، کنز العمال، ج ۱۰، ص ۲۹۰.
- [۵۷] مختصر تاریخ دمشق، ج ۸، ص ۲۶، ج ۱۰، ص ۲۹۰؛ تاریخ طبری، ۱۶۵/۳ چاپ اعلمی، بیروت؛ انساب الاشراف، بلاذری، العقد الفرید، ابن عبدیه، ج ۴، ص ۲۷۴، السقیفه و الخلافه، عبدالفتاح، ص ۱۳.
- [۵۸] کنز العمال، ج ۸، ص ۱۱۸، کتاب موت، تاریخ طبری، حوادث سال ۱۳، الكامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۰۴.
- [۵۹] تاریخ المدینه المنوره، ج ۲، ص ۱۴۷.
- [۶۰] الامامه والسیاسه، ج ۲، ص ۱۱۹.
- [۶۱] الطبقات، ج ۳، ص ۱۸۱، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۷۹.
- [۶۲] العقد الفرید، ابن عبد ربه، ج ۴، ص ۲۵۰.
- [۶۳] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج ۲، ص ۲۹.
- [۶۴] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، چاپ دار احیاء کتاب العربی، ج ۲، ص ۲۹.
- [۶۵] همان، ج ۲، ص ۳۱ - ۳۲.
- [۶۶] همان.
- [۶۷] همان؛ المسترشد، محمد بن جریر طبری.
- [۶۸] مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۵۵، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۶.
- [۶۹] همان.
- [۷۰] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۲۷؛ الكامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۸۲.
- [۷۱] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۳، در حالی که سهم امام علی(ع) شش هزار درهم بوده است!
- [۷۲] الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۷۱؛ المعارف، ابن قتیبه، ص ۳۴۵؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۱۱؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۸۵.
- [۷۳] به مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۳۹؛ تاریخ یعقوبی، ج ۴، ص ۱۳۹؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۰۴؛ مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۴۷۶؛ الاصابه، ابن حجر، ج ۳، ص ۳۸۴؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۴۴۰؛ مراجعه فرمایید.
- [۷۴] طبقات ابن سعد.
- [۷۵] العقد الفرید، ابن عبد ربه اندلسی، ج ۶، ص ۲۹۲؛ تاریخ طبری، بیروت چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۲، ص ۶۱۱؛ المعارف، ابن قتیبه، ص ۲۸۳؛ والحرث بن کله بن عمرو الثقفی، طبیب عرب، اسد الغابه، ج ۲، ص ۴۱۳؛ البدایه والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۳۷؛ العقد الفرید، ج ۵، ص ۵؛ ج ۶، ص ۳۱۸، و او مناظره جالب با شاه ایران انوشیروان دارد، ج ۶، ص ۳۸۷.
- [۷۶] العقد الفرید، ابن عبد ربه اندلسی، ج ۴، ص ۲۵۰، طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۹۸، مروج الذهب، مسعودی، ج ۲، ص ۳۰۱.
- [۷۷] دلائل النبوه، بیهقی، ج ۳، ص ۳۳۴.
- [۷۸] مختصر تاریخ ابن عساکر، ج ۲۴، ص ۲۴.
- [۷۹] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۲ - ۴۴۳؛ تاریخ ابن وردی، ج ۱، ص ۲۲۲.
- [۸۰] تاریخ طبری، ج ۳، ص ۶۲۲؛ تاریخ ابی زراعہ دمشقی، ص ۳۴؛ تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۲۲۲.
- [۸۱] صحیح بخاری، ج ۴، ص ۴۹۰؛ باب جوانز الوافد، ج ۱۲ و ۲۹؛ صحیح مسلم، ج ۱۱، ص ۸۹.
- [۸۲] سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۰۵؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۲؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۲۶۲.
- [۸۳] العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۴۷.
- [۸۴] العقد الفرید، ج ۱، ص ۱۵۶، السقیفه، سلیم بن قیس، ص ۸۵.
- [۸۵] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۰.
- [۸۶] العقد الفرید، ابن عبد ربه، ج ۲، ص ۲۵۰.
- [۸۷] المعارف، ابن قتیبه، ص ۳۸۳.
- [۸۸] الطبقات، ابن سعد، ج ۳، ص ۱۹۸.

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- [۸۹] خزیره، طعامی است از گوشت درست می شود، اول گوشت را قطعه قطعه می کنند سپس با آب می پزند، وقتیکه آماده شد به آن آرد اضافه می کنند. آنگاه با هر خورشت دیگر خورده می شود.
- [۹۰] الطبقات، ابن سعد، ج ۳، ص ۱۹۸؛ مختصر تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۱۳، ص ۱۱۸.
- [۹۱] الكامل فی التاریخ، ابن اثیر، بیروت، چاپ دار صادر، ج ۲، ص ۴۱۸ - ۴۱۹.
- [۹۲] همان.
- [۹۳] تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۲۲۲.
- [۹۴] الرياض النضرة فی مناقب العشره، ابو جعفر المحب طبری، بیروت، چاپ دارالکتب العلمیه، ج ۱، ص ۲۵۹.
- [۹۵] تاریخ الخلفاء الراشدين، ذهبی، ص ۱۲۱.
- [۹۶] الطبقات، ابن سعد، بیروت، چاپ دار صادر، ج ۳، ص ۴۹، طبقات خلیفه ص ۸، تاریخ خلیفه ص ۱۵۶، بیروت، چاپ دارالفکر، اسد الغابه، ج ۶، ص ۲۶۲.
- [۹۷] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۱۸.
- [۹۸] العقد الفرید، ابن عبد ربیه، ج ۴، ص ۲۵۳.
- [۹۹] الكامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۲۵.
- [۱۰۰] سوره شعراء، (۲۶)، آیه ۲۲۷.
- [۱۰۱] مختصر تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۱۳، ص ۱۲۰.
- [۱۰۲] تاریخ طبری، حوادث سال ۱۱ هجری، ج ۲، ص ۴۶۰.
- [۱۰۳] همان.
- [۱۰۴] تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۹۸.
- [۱۰۵] همان، ص ۱۰۴.
- [۱۰۶] مختصر التاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۱۳، ص ۱۲۴، الطبقات، ابن سعد، ج ۳، ص ۱۹۲.
- [۱۰۷] شرح نهج البلاغه، معتزلی، ج ۲، ص ۳۱ - ۳۲؛ الشافی، مرتضی، ص ۲۴۱ - ۲۴۴.
- [۱۰۸] الكامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۶۸ - ۱۶۹.
- [۱۰۹] اسد الغابه، ابن اثیر چاپ دار احیاء التراث العربی، ج ۳، ص ۵۸۱؛ الاستعاب، ترجمه، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۱۰۳۶؛ الكامل فی التاریخ، ابن اثیر، بیروت، چاپ اعلمی، ج ۲، ص ۶۱۷.
- [۱۱۰] شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۱ - ۳۴؛ الشافی، مرتضی، ص ۲۴۱ - ۲۴۴.
- [۱۱۱] الاصابه، ابن حجر، ج ۲، ص ۴۵۱؛ الطبقات، ابن سعد، ج ۵، ص ۴۴۶؛ المعارف، ابن قتیبه، ص ۲۸۳؛ اسد الغابه، ابن اثیر ۳۵۹/۳، سیره ابن هشام ۹۳۶/۴.
- [۱۱۲] سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۰۷۹.
- [۱۱۳] تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۵۵۰.
- [۱۱۴] اعلام النساء، ج ۴، ص ۱۱۴؛ الامامه والسیاسه، ابن قتیبه، ج ۱، ص ۱۲، السقیفه والخلافه، عبدالفتاح عبدالمقهود، ص ۱۴.
- [۱۱۵] المعارف، ابن قتیبه، ص ۲۸۳.
- [۱۱۶] تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۷، ص ۸۳؛ تهذیب الکمال، مزی، ج ۱۶، ص ۲۸۳.
- [۱۱۷] همان.
- [۱۱۸] اسد الغابه، ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۵۹؛ تهذیب الکمال، مزی، ج ۱۹، ص ۲۸۳.
- [۱۱۹] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۱۲.
- [۱۲۰] همان.
- [۱۲۱] الاستیجاب، ابن عبدالله درهامش الاصابه، ج ۱، ص ۵۵۳ - ۵۵۴.
- [۱۲۲] مختصر التاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۱۳، ص ۷۷.
- [۱۲۳] تاریخ ابی زرعه، ص ۲۹۸؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۱؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۲۴۶.
- [۱۲۴] مختصر تاریخ عساکر، ج ۱۴، ص ۳۵۷، البدایه والنهایه، ابن کثیر، ج ۷، ص ۱۸۴، الاصابه، ج ۲، ص ۴۱۷.
- [۱۲۵] الطبقات، ابن سعد، ج ۳، ص ۱۹۸، مختصر تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۱۳، ص ۱۱۸.
- [۱۲۶] تهذیب، الکمال، مزی، ج ۱۲، ص ۳۴۸.
- [۱۲۷] الوافی بالوفیات، ج ۱۹، ص ۴۳۹.
- [۱۲۸] الاصابه، ابن حجر، ج ۲، ص ۴۵۱.
- [۱۲۹] به کتاب نظریات الخلیفتین، نویسنده، ج ۲، ص ۲۷۳ - ۲۸۰ در شروط (الولاه وادارتهم)، ترجمه خالد مراجعه کنید.
- [۱۳۰] مختصر تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۱۰، ص ۲۹۰، و این مطلب را ابن شهاب زهری یادآوری کرده.
- [۱۳۱] همان.
- [۱۳۲] مختصر تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۱۰، ص ۲۹۰، اسد الغابه، ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۱۳.
- [۱۳۳] همان؛ تهذیب الکمال، ج ۲، ص ۱۸۸.
- [۱۳۴] اسد الغابه، ابن اثیر، ج ۵، ص ۶۰؛ ص ۲۰۵؛ الاصابه، ج ۳، ص ۳۶۱.
- [۱۳۵] تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۶۵.
- [۱۳۶] العثمانیه، ص ۲۱.
- [۱۳۷] مختصر تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۱۰، ص ۲۹۰، اسد الغابه، ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۱۳.

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- [۱۳۸] سفیر دوم قریش به پادشاه حبشه بود، جهت برگرداندن مسلمانان به مکه تا آنها را به قتل برسانند، و عمر ایشان را به ولایت یمن منصوب کرد.
- [۱۳۹] طبقات ابن سعد، ج ۷، ص ۳۹۷؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۹۵.
- [۱۴۰] مختصر التاریخ، ابن عساکر، ۷۳/۵، تاریخ الاسلام، الذہبی ۱۲۱، تاریخ خلیفه ۱۲۳.
- [۱۴۱] تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۱۷؛ مرآة الیافی، ج ۱، ص ۱۴۰.
- [۱۴۲] طبقات، ۲۰۷/۳؛ ابوبکر دومین کسی است که بعد از فاطمه دختر پیامبر (ص) شهبانه دفن شد.
- [۱۴۳] تاریخ ابی زرعه دمشقی، ص ۳۴؛ تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۲۲۲؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۲۲؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ۴۱۸/۲، ۴۱۹، الطبقات ۲۰۷/۳، ۲۰۸.
- [۱۴۴] الطبقات، ابن سعد، ج ۳، ص ۲۰۷.
- [۱۴۵] همان.
- [۱۴۶] المنتظم، ج ۴، ص ۱۳۰.
- [۱۴۷] الطبقات الكبرى، ابن سعد ۲۰۷/۳ ط: صادر، بیروت.
- [۱۴۸] تاریخ طبری، حوادث سال ۱۳ هجری، ج ۴؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۰۴؛ کنز العمال، ج ۱۸، ص ۱۱۸، کتاب الموت.
- [۱۴۹] البدایه والنہایه، ابن کثیر، ج ۷، ص ۵۹.
- [۱۵۰] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۹.
- [۱۵۱] البدایه والنہایه، ابن کثیر، ج ۷، ص ۱۰۵.
- [۱۵۲] الطبقات، ابن سعد، ج ۸، ص ۲۶۵.
- [۱۵۳] تاریخ طبری، حوادث سال ۱۳، ج ۴؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۱، ص ۲۰۴؛ کنز العمال، ج ۱۸، ص ۱۱۸، کتاب الموت.
- [۱۵۴] تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۷؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۵۴؛ المعارف، بن قتیبه، ص ۱۷۵، طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۴۶۲.
- [۱۵۵] المعارف، ابن قتیبه، ص ۵۵۰.
- [۱۵۶] تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۰۵، حوادث سال ۳۸ هجری، الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۱۳، حوادث سال ۳۸ هجری؛ البدایه والنہایه، ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۴۹؛ شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۸۸، خطبه ۶۶.
- [۱۵۷] سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۸۷؛ المستدرک، حاکم، ج ۲، ص ۱۳؛ الطبقات الكبرى، ابن سعد، بیروت چاپ صادر، ج ۸، ص ۶۷.
- [۱۵۸] تاریخ الیعقوبی ۱۵۳/۳.
- [۱۵۹] حلیه ابی نعیم ۴۷/۲، المستدرک ۱۳/۴.
- [۱۶۰] تاریخ دمشق، ج ۱۲، ص ۵۹ در ترجمه امام حسن (ع).
- [۱۶۱] اسدالغابه، ج ۳، ص ۴۴۰؛ الاستیعاب، ص ۸۳۰، نسب قریش، ص ۳۲۷.
- [۱۶۲] الطبقات، ابن سعد، ج ۳، ص ۱۹۸؛ مختصر تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۱۳، ص ۱۱۸.
- [۱۶۳] شرح نهج البلاغه، معتزلی، ج ۲، ص ۳۱ - ۳۴؛ الشافی، مرتضی، ص ۲۴۱ - ۳۴۴.
- [۱۶۴] همان.
- [۱۶۵] الطبقات، ابن سعد، ج ۳، ص ۱۸۱.
- [۱۶۶] الطبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۸۱، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۷۹.
- [۱۶۷] تاریخ طبری، ج ۳، بیروت چاپ اعلمی، ج ۳، ص ۱۶۵.
- [۱۶۸] همان.
- [۱۶۹] مختصر تاریخ، ابن عساکر، ج ۴، ص ۴۰۸.
- [۱۷۰] مختصر تاریخ، ابن عساکر، ج ۴، ص ۴۱۱.
- [۱۷۱] معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۷۲؛ مختصر تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۴، ص ۴۱۲.
- [۱۷۲] همان.
- [۱۷۳] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۹.
- [۱۷۴] مختصر تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۴، ص ۴۱۳؛ واقعی گفت: این مطلب بیشتر نزد اصحاب ما ثابت شده تر است.
- [۱۷۵] شرح نهج البلاغه، معتزلی، ج ۲، ص ۳۱ - ۳۴؛ المسترشد، محمد بن جریر طبری، الشافی، مرتضی، ص ۲۴۱ - ۲۴۴.
- [۱۷۶] الامامه والسیاسه، ابن قتیبه، ص ۱۸؛ مختصر تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۱۳، ص ۱۲۲؛ تاریخ المسعودی، ج ۲، ص ۳۰۲.
- [۱۷۷] اسدالغابه، ابن اثیر، ج ۱، ص ۱۱۸.
- [۱۷۸] همان.
- [۱۷۹] با عبدالله بن ملجم.
- [۱۸۰] اسدالغابه، ابن اثیر، ج ۱، ص ۱۱۸.
- [۱۸۱] المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۹۲.
- [۱۸۲] مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۴۳۶.
- [۱۸۳] مختصر التاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۵، ص ۶۶ - ۷۳.

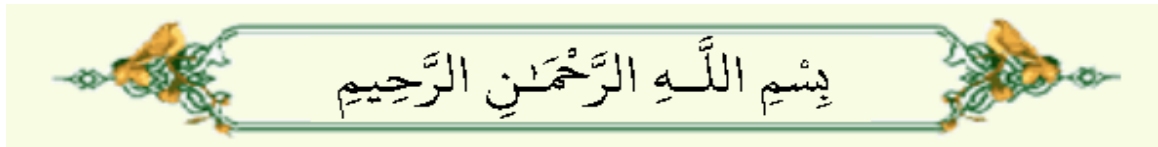


# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- [۱۸۴] همان.
- [۱۸۵] الصراط المستقیم، ج ۳، باب ۱۲، ص ۳۴.
- [۱۸۶] المغازی النبویه، ابن شهاب زهری، چاپ دارالفکر سال ۱۴۰۱ هجری، ۱۹۸۱ میلادی، ص ۱۳۳.
- [۱۸۷] اسدالغابه، ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۱۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۹۵؛ طبقات ابن سعد، ج ۷، ص ۳۹۷.
- [۱۸۸] مختصر تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۱۳، ص ۱۱۹.
- [۱۸۹] همان، ج ۱۳، ص ۱۲۲.
- [۱۹۰] همان، ص ۱۲۴.
- [۱۹۱] همان، ج ۵، ص ۷۳.
- [۱۹۲] همان، ج ۱۰، ص ۲۹۰؛ تهذیب الکمال، المزی، ج ۲، ص ۱۸۸.
- فهرست منابع
- [۱۹۳] شرح نهج البلاغه، معتزلی، ج ۲، ص ۳۱ - ۳۴؛ المسترشد، محمد بن جریر طبری، الشافی، مرتضی، ص ۲۴۱ - ۲۴۴.
- [۱۹۴] کتاب الثقاه، حافظ محمد بن حبان، ج ۲، ص ۱۹۲.
- [۱۹۵] همان.
- [۱۹۶] همان.
- [۱۹۷] همان.
- [۱۹۸] همان.
- [۱۹۹] مختصر تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۱۳، ص ۱۲۳؛ الامامه والسیاسه، ابن قتیبه، ج ۱، ص ۱۸ - ۱۹.
- [۲۰۰] سنن مسلم، بیروت، چاپ دار احیاء التراث العربی، ج ۴، ص ۱۸۵۶، ج ۵، ص ۲۳۸.
- [۲۰۱] الطبقات، ابن سعد، ج ۳، ص ۱۹۸.
- [۲۰۲] سوره ق (۵۰) آیه ۱۱۹؛ مختصر تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۱۳، ص ۱۲۳.
- [۲۰۳] المعارف، ابن قتیبه، ص ۲۸۸.
- [۲۰۴] سیر اعلام النبلاء، الذهبی، ج ۳، ص ۱۲۰.
- [۲۰۵] الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج ۷، ص ۵.
- [۲۰۶] همان.
- [۲۰۷] مثالب العرب، من کلّبی، ص ۹۷.
- [۲۰۸] الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج ۷، ص ۵.
- [۲۰۹] مثالب العرب، هشام بن کلّبی، ص ۱۶۴.
- [۲۱۰] همان.
- [۲۱۱] همان.
- [۲۱۲] همان؛ سنن بیهقی، ج ۸، ص ۲۳۵، الاغانی، اصفهانی، ج ۱۴، ص ۱۴۷؛ شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۶۲، فتوح البلدان، ۳۵۳.
- [۲۱۳] الاصابه، ابن حجر، ج ۱، ص ۵۸۰.
- [۲۱۴] الكامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۶۸ - ۱۶۹.
- [۲۱۵] النهایه، ابن اثیر، در ماده نصنص، ص ۱۵۹.
- [۲۱۶] تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۶۰، الامامه السیاسه، ج ۱، ص ۱۶، تاریخ الخلفاء، السیوطی، ص ۷۱.
- [۲۱۷] المغازی النبویه، ابن شهاب الزهری، چاپ دارالفکر سال ۱۴۰۱ هجری، ۱۹۸۱ م، ص ۱۳۳.
- [۲۱۸] الاصابه، ابن حجر، ج ۱، ص ۵۶، کنز العمال، ج ۱، ص ۲۹۰.
- [۲۱۹] شرح نهج البلاغه، معتزلی، ج ۲، ص ۳۱ - ۳۲.
- [۲۲۰] الملل والنحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۲۴، در عنوان اختلاف در امامت.
- [۲۲۱] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۰.
- [۲۲۲] تاریخ طبری، بیروت، چاپ اعلمی، ج ۱۰، ص ۴۵۹.
- [۲۲۳] الامامه والسیاسه، ابن قتیبه، مصر، چاپ الحلّبی، ج ۱، ص ۱۱.
- [۲۲۴] شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۴۶.
- [۲۲۵] تاریخ ابن الوردی، ج ۱، ص ۱۱۱.
- [۲۲۶] تاریخ المدینه المنوره، ابن شهبه، چاپ مکه، ج ۳، ص ۱۰۳۳؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۲۱؛ مثالب العرب، ابن کلّبی، ص ۱۸۲.
- [۲۲۷] السیره الحلّیه، ج ۲، ص ۲۶۰، النزاع والتخاصم، مقریزی، ص ۲۰؛ انساب الاشراف، بلاذری، ۳۳۷/۱.
- [۲۲۸] فتوح البلدان، بلاذری، ص ۵۴؛ تاریخ ابی الفداء، بیروت چاپ دارالکتب العلمیه، ج ۱، ص ۲۰۶.
- [۲۲۹] الصراط المستقیم، ج ۳، باب ۱۲، ص ۳۴.
- [۲۳۰] العثمانیه، جاحظ، ص ۷۹.
- [۲۳۱] همان.
- [۲۳۲] تاریخ ابی الفداء، عمادالدین ابی الفداء، ج ۲، ص ۳۳۳.
- [۲۳۳] تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۰.
- [۲۳۴] بحار الانوار، مجلسی، ج ۲۸، ص ۲۹۶.

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- [۲۳۵] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۱.
- [۲۳۶] الامامه والسياسه، ابن قتيبه، ج ۲، ص ۳۳.
- [۲۳۷] الكامل في التاريخ، ابن اثير، ج ۳، ص ۱۶۸ - ۱۶۹.
- [۲۳۸] العقد الفريد، بيروت، دار احياء التراث العربي، ج ۴، ص ۲۷۷.
- [۲۳۹] انساب الاشراف، ج ۵، ص ۶۸.
- [۲۴۰] تاريخ طبري، ج ۵، ص ۱۷۲، حوادث سال ۳۶.
- [۲۴۱] تاريخ ابي الفداء، ج ۲، ص ۳۳۳، العقد الفريد، ج ۴، ص ۲۶۷.
- [۲۴۲] تاريخ يعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۲، تاريخ ابن اعثم، ص ۱۵۵.
- [۲۴۳] تاريخ طبري، شرح النهج، ص ۷۷؛ الكامل في التاريخ، ابن اثير، ج ۳، ص ۲۰۶.
- [۲۴۴] الصراط المستقيم، ج ۳، باب ۱۲، ص ۳۰.
- [۲۴۵] طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۷۸ - ۷۹؛ العقد الفريد، ج ۴، ص ۲۷.
- [۲۴۶] تفسير ابن كثير، ج ۲، ص ۶۸، تفسير الخازن، ج ۱، ص ۵۰۳، الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۹۱.
- [۲۴۷] تاريخ طبري، ج ۳، ص ۴۳۲.
- [۲۴۸] تاريخ طبري، ج ۳، ص ۴۵۲.
- [۲۴۹] الكامل في التاريخ، ابن اثير، ج ۳، ص ۱۶۵.
- [۲۵۰] آنها راه را هموار كردند تا ابو لؤلؤ فارسی به مدينه برسد و عمر را به قتل برساند.
- [۲۵۱] الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج ۲، ص ۱۹۳.
- [۲۵۲] تاريخ طبري، جنگ بدر، ابن اثير، جنگ بدر.
- [۲۵۳] تاريخ ابن اثير، حوادث سال ۵۶ هجری، ج ۳، ص ۱۹۹؛ الاغانی، ج ۱۶، ص ۹۰ - ۹۱؛ البدايه والنهائيه، ابن كثير، بيروت، چاپ دار احياء التراث العربي، ج ۸، ص ۹۶؛ التحفه اللطيفه، السخاوی، ج ۲، ص ۵۰۴.
- [۲۵۴] البدايه والنهائيه، ابن كثير، چاپ دار احياء التراث العربي، ۹۶/۸.
- [۲۵۵] الاستيعاب، ابن عبدالبر، ج ۲، ص ۳۹۳؛ اسدالغابه، ج ۳، ص ۳۰۶.
- [۲۵۶] تاريخ ابي زرعه دمشقی، ص ۲۹۸، ح ۱۶۶۸؛ مروج الذهب، مسعودی، ج ۲، ص ۱۳۹.
- [۲۵۷] المستدرک على الصحيحين، حاکم، ج ۳، ص ۴۷۶.
- [۲۵۸] البدايه والنهائيه، ابن كثير، ج ۸، ص ۱۲۳، المستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۴۷۶.
- [۲۵۹] كتاب حبيب السير، غياث الدين بن همام الدين حسینی، ص ۴۲۵.
- [۲۶۰] البدايه والنهائيه، ابن كثير، چاپ دار احياء التراث العربي، ج ۸، ص ۹۶.
- [۲۶۱] همان، ج ۸، ص ۱۰۱.
- [۲۶۲] مقصودش از بزرگان ابوبکر و عمر بود، که برای فرزندانشان از مردم بیعت نگرفتند.
- [۲۶۳] الصراط المستقيم، ج ۳ / باب ۱۲ / ۴۵.
- [۲۶۴] همان، ص ۴۶.
- [۲۶۵] وفيات ابن خلکان، ج ۳، ص ۱۶.
- [۲۶۶] الطبقات الكبرى، ابن سعد، بيروت، چاپ دار صادر، ج ۸، ص ۷۷.
- [۲۶۷] المستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۲۰۷.
- [۲۶۸] مختصر تاريخ دمشق، شرح حال محمد بن ابي بکر.
- [۲۶۹] المعارف، ابن قتيبه، ص ۲۲۹.
- [۲۷۰] المعارف، ص ۲۲۸.
- [۲۷۱] العقد الفريد، چاپ دار احياء التراث العربي، ج ۴، ص ۲۸۰.
- [۲۷۲] المعارف، ابن قتيبه، ص ۲۲۹.
- [۲۷۳] ابوعبيده شخصی قد بلند ولاغر که پشتش خمیده، و رگهای صورتش باز بود، صفوه الصفوه، ابن جوزی، ج ۱، ص ۱۹۲؛ دندانهای جلوی او افتاده بود، يك پایش می لنگید، المستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۳۰۸؛ الطبری، ۲۶۱/۲؛ الاصابه، ج ۶، ص ۳۱۳، و او گور کن مهاجرین بود، تاريخ طبري، ج ۲، ص ۴۵۱.
- [۲۷۴] سنن الترمذی، ج ۳، ص ۲۲۱، چاپ دارالتربيه لدول الخلیج.
- [۲۷۵] سنن الترمذی، ج ۳، ص ۲۲۲، ح ۲۹۸۵ - ۴۰۲۷؛ سنن ابن ماجه، ص ۱۰۲، چاپ دارالتربيه لدول الخلیج.
- [۲۷۶] سنن الترمذی، ج ۳، ص ۲۲۲.
- [۲۷۷] صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۶۶، ح ۲۴۰۱ - ۲۴۰۲، چاپ دار احياء التراث العربي، تحقیق عبد الباقي.
- [۲۷۸] صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۶۷، ح ۲۴۰۳، چاپ دار احياء التراث العربي؛ سنن الترمذی، ج ۳، ص ۲۱۱، ح ۲۹۲۷ - ۳۹۷۶.
- [۲۷۹] صحیح الترمذی، ج ۳، ص ۲۱۰، ص ۲۹۲۴ - ۳۹۷۲، چاپ دارالتربيه العربيه لدول الخلیج.
- [۲۸۰] اسدالغابه، ابن اثير، ج ۵، ص ۲۴۵؛ ج ۱، ص ۱۹۷.
- [۲۸۱] اسدالغابه، ابن اثير، ج ۵، ص ۱۹۷، بيروت چاپ دار احياء التراث العربي.
- [۲۸۲] تاريخ ابي زرعه، ص ۳۰۱.
- [۲۸۳] تاريخ طبري، ج ۳، ص ۱۶۵، بيروت، چاپ اعلمی.
- [۲۸۴] السنن الكبرى، بیهقی، ج ۵، ص ۶۹.



[۲۸۵] الكامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۰۴.